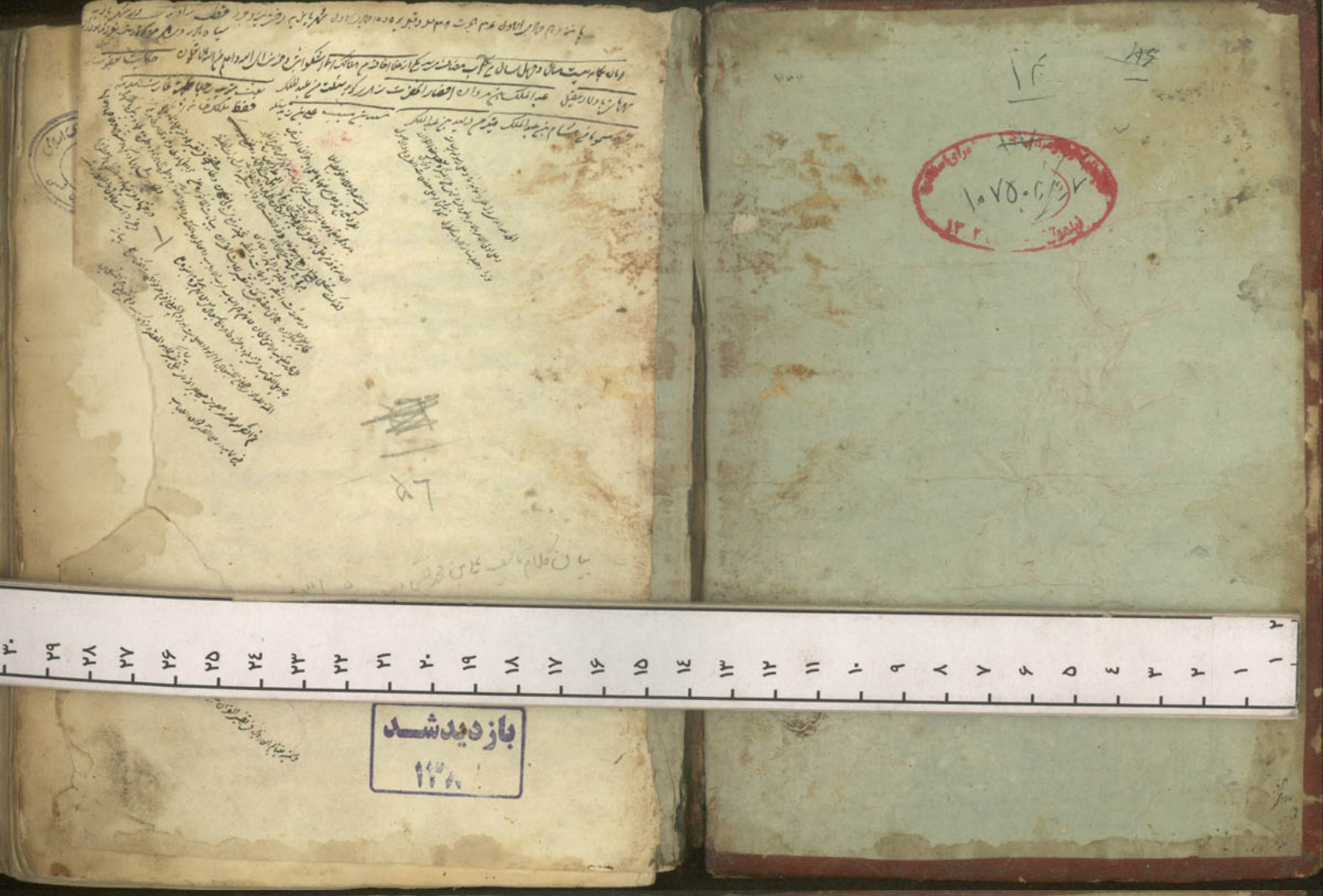
بازدید شد
۱۲۲۸۰

بازدید شد
۱۲۲۸۰

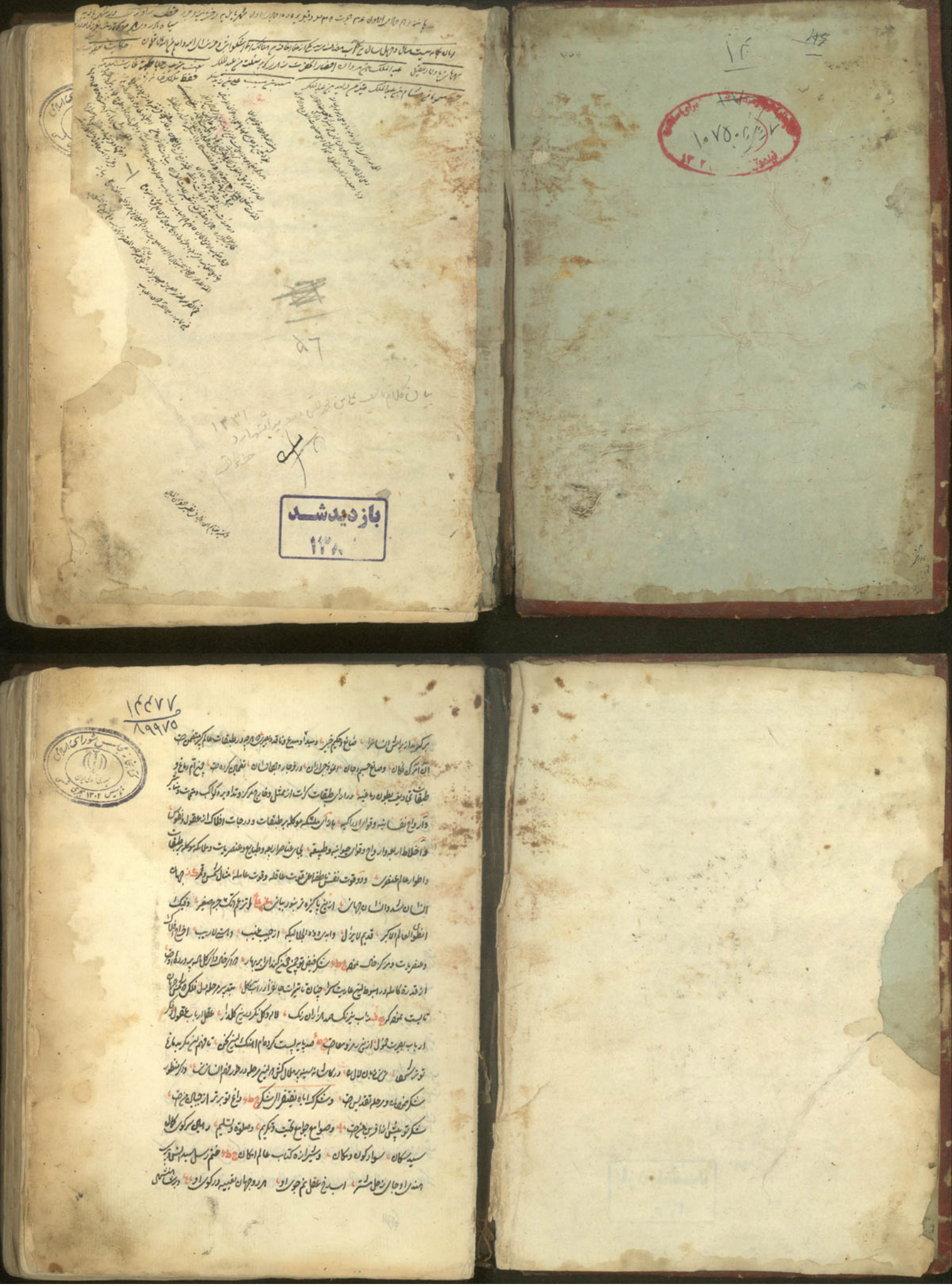

بازدید شد
۱۳۸۰

۱۴۴۷۷
۸۹۹۷۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

برگزیده از برای انسان را، صانع و حکیم خبیر، و مبدأ و مبدع و ناقد و بصیر، هرچه در طبقات عالم کبیر متضمن است
آن آمر کن فکان، و صانع جسم و جان، انموذجی از آن، در فرجار وجود انسان، تضمین کرده است، چنین آم دماغ و
طبقات تجاویف بطون دماغیه، در ازای طبقات کرات از ممثل و خارج مرکز و تداویر و کواکب و متممات و مناظر
و ارواح نفسانیه و قوای ادراکیه، بازای ملائکه موکله بر طبقات و درجات افلاک از عقول و نفوس
و اخلاط اربعه و ارواح و قوای حیوانیه و طبیعیه، بجای عناصر اربعه و طبایع و عنصریات و ملائکه موکله بر طبقات
و اطوار عالم عنصری، و دو قوت نفس ناطقه اعنی قوت عاقله و قوت عامله، مثال شمس و قمر ک ز جهان
انسان شد و انسان جهان، از این پاکیزه تر نبود بیان، غ ط لا تزعم انک جرم صغیر، و فیک
انطوی العالم الاکبر، قدیم لا یزال، و ابدی و ذو الجلال لیکن، از جیب غیب، و هستی لاریب، اخراج افلاک
و عنصریات و مرکز خاک نمود ح ط، شکر فیض تو چون چمن کند ابر بهار، که اگر خاک و اگر گل باشد پرورده او
از قدرت کامله در هبوط این عاریت سرا، چنان تا تیرات جانفزا در آب و گل، بتدبیر مرحله دل فلکی که شمس جهان
تابست نمود که ح ف ز آب نیرنگ صد هزاران رنگ، لاله و گل نگر درین گلزار، عقل ارباب عقول و فکر
ارباب بصیرت خمول از این رمز و معما است ح ط، صد پایه پست کرده ام آهنگ این سخن، تا فهم این مگر بدماغ
تو تر شود، نی نی زبان لال را، در کاشانه سینه پر ملال کش که این مرحله در خور فهم انسان نیست، و اگر منظور
شکر نمودن و مرحله تقدیس است، و شکر که ایاه یفتقر الی شکر ح ط، داغ تو برتر از جبین من است،
شکر تو بیش از آفرین من است، و صوامع جوامع تحیت و تکریم، و صلوة و تسلیم، رهین سر کوی کمال
سید سکان، سوار کون و مکان، و شیرازه کتاب عالم امکان ح ط، ختم رسل سید انس و پری
هندی او جای زحل مشتری، آب رخ عقل نم جوی او، هر دو جهان تعبیه در کوی او، و بر شاهنشهی

که از انگشت اعجازش که ماه به دو نیم ، و حیات دو تن از صحابه در خاک مقدس بر تسلیم ... و از تجلیل و تکبیر
ضعف و شکست خوانند ایمان محکم ، و از سمو درجات و علو طبقات او کسی ... کفر و ضلال رو بظلمت سرای عدم نهاد
اگر نفوس و طبایع و افلاک ، چنین نیر برین و کواکب املاک ، بطفیل وجود فیض بخش آن معدن جود نبود ، بمصداق
لولاک لما خلقت الافلاک ، هر آینه جهان سرای ... هرگز بپوشش خلعت وجود آن ع ن ان وجود
طلسم گنج وجود ، نیست غیر از تو کیمیای موجود ، هر چه او هست متصف بوجود ، شکر زحق بر طفیل او موجود
هر چه بر درش آسمان حرم ، حرف از دفتر کمال ورقی ، فی الکمال لاسبیل الیه ، صلوات و سلام منه الیه
مهر و محبت پیغمبران ، ختم رسل رحمن ، سر دفتر جمله پیغمبران ، مسجود ملک و ملکوتیان ، ختم رسل و حجت عالمیان
ق ی ت محمد زینت ده ایوان نبوت ، بنا کرده ختم دیوان نبوت ، باد و مهر نبوت زمان قرین است ، که جای
مهر سطر آخرین است ، خط مهر نبوت و ادرش آرزو ، نباشد هیچ نامه بی مهر دارد ، و جای آن نشان اعتبار است
ز راز مهر نبوت مهر دارست ، چه صحف اقدس آن پایه دارد ، که از مهر نبوت آیه دارد ، پس از وی صلوات
و سلام ق ی ت و علی آله و اصحابه ، و علی من سکینة بابه ، و الاسیما عیبة علم یزدانی ، خازن عز ربانی اسماقی
صدر جریدهٔ غایب ایام ، و بیت القصیده نظام ناظم وجود ، باب الله الصادق ، و کتاب الله الناطق ، و نور الله
الشارق ، و میزان الفارق ، امیر المؤمنین ، و یعسوب الموحدین ق ی ت بی از لغت بزم مدح شه دین ، قدیم
رسم و آیینی است دیرین ، همه دانند مردم عام و گر خواص ، که عبارت خاتم خوانند اخلاص ، الا نعت کس را مدح عالیست
چه المدی که از اخلاص خالیست ، محمد که بایستد علی است ، پس این نام بزرگ کرد راست ، سخن ایکه حرف آستان
گفت ، خدا و مصطفی در تفرقه گفت ، امیر المؤمنین سلطان دین است ، و لا یکن حافظ ارکان دین است ، نبوت
را نگهبان اصطفا اوست ، دل حق و دم مصطفی اوست ، علیه صلوات الملک الحق المبین ، و صلوات ملائکه

المقربین

المقربین ی ط ای سید ملت و نفس رسول ، حلقه کش علم تو گوش عقول ، ای ز تو مختوم کتاب وجود
در تو مرجع حساب وجود ، داغ کش ناقه تو شتر کتاب ، جز به ره سایه تو آفتاب ، خازن اسرار و تنزیل
وحی ، عالم ربانی تأویل وحی ، آدم از اقبال تو مولا شده ، چون تو خلف داشت که مسجود شده ، تا که شده کنیت
تو بو تراب ، نه فلک از خجلت بیمن خورده آب ، راه حق و ماه در او گمراهان ، ما ظلمانیم تو نور اللهی ، انکه
کند دعوت از تو عزت گزیده ، نور بداد ابلهه و ظلمت خریده ، و انکه شد برگزیده دیده حرف ، خاک سیه بسته در کوار
ذو حقت ، از منقبتش زبان زبان راستگی لال ، و در تیز جلالش همه کلک ازبابال ق ی ت بر او سایهٔ شمع که گفت
خدا بس لافتی الا علی گفت ، ره رسم وفا واقف است او بود ، خطاب قل کفی کافیست او بود ، بدعوی قایل
قول سلونی ، عمق پی از حد و چون ، علم تو کشف خیالش رسیده ، که از پرده درون پرده دیده
کراست قدرت بیان آثار ، وحدت فضایل بی شمار که از زبان صنع پروردگار ، کرم الله کار عطا فرمود
ق ص ب
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو کانت البحار مداداً ، و الاشجار اقلاماً ، و السموات صحائف ، و الانس و الجن
کتاباً ، لنفد المداد ، و فنیت الصحف ، و کلت الاقلام ، و لم یکتبوا عشر معاشیر فضل علی بن ابی طالب
م ص ب عالم تراز آنکه علی خوانندت ، بالاتر از آن هر دل داننده است ، بر دو حرف الف خار تحیتت کو راه
بر مثل بیاوید و پی ماندت ، و الصلوة و السلام بعدهما مفصلا علی حمزة النساء البتول العذراء فاطمة الزهراء
صلم و علی المقتول بالسم النقیع ، المدفون بارض البقیع ، الشهید الممتحن المسمی بالحسن صلم ، و علی من بکته
الملائکة فی السماء بالدماء ، غریب الغرباء ، و اسیر الکربات ، الذی کان دم غسله ، و شیبه قطنه ، و التراب کافوره
و نسج الریح الکفانه ، و القنا المخطی نعشه ، و فی قلوب المؤمنین منزله ، و ... قبره ، مولانا و مولی الکونین ابا عبد الله
الحسین صلم و علی الشهداء المقتولین بالبدیه ، و علی سید الساجدین ، و شمس المتهجدین علی بن الحسین صلم و محمد بن

علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم المنتظر المهدی
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ق ی ت این بقیة الله التی لا تخلو من العترة الطاهرة ، این المعد لقطع
دابر الظلمة ، این المنتظر لاقامة الامت و العوج ، لیت المرتجی لازالة الجور و العدوان ، لیت المدخر لتجدید
الفرائض و السنن ، لیت مؤلف شمل الصلاح و الرضا ، لیت الطالب بذحول الانبیاء ، لیت الطالب
بدم المقتول بکربلا ، لیت المنتظر الذی یجاب اذا دعا ، یا ابن السبل المشهورة ، یا ابن المعالم المأثورة
یا ابن المعجزات الموجودة ، یا ابن الدلائل المشهودات ، یا ابن البراهین الباهرات ، لیت شعری
این استقرت بک النوی ، بل ای ارض تقلک او ثری ، ارضوی ام غیرها ام ذی طوی ، عزیز
علی ان اری الخلق و لا تری ، و لا اسمع لک حسیسا و لا نجوی ، عزیز علی ان تحیط بک دونی
البلوی ، و لا ینالک منی ضجیج و لا شکوی ، بنفسی انت من مغیب لم یخل منا ، بنفسی انت من
نازح ما نزح عنا ، بنفسی انت امنیة شائق یتمنی من مؤمن و مؤمنة ذکرا فحنا ، بنفسی انت من عقید عز لا یسامی
(عنا) الی متی احار فیک یا مولای و الی متی ، و ای خطاب اصف فیک و ای نجوی ، عزیز علی
ان اجاب دونک و اناغی ، عزیز علی ان ابکیک و یخذلک الوری ، عزیز علی ان یجری علیک
دونهم ما جری ، هل من معین فاطیل معه العویل و البکاء ، هل من جزوع فاساعد جزعه اذا خلا ، هل قذیت
عین فساعدتها عینی علی القذی ، هل الیک یا ابن احمد سبیل فتلقی ، هل یتصل یومنا منک بعدة فنحظی
فنحظی ق ی ت بیا ای نور چشم اهل بینش ، برای آفتاب آفرینش ، تحیر شد بر قع از رخ برکشای
بیا کی بر رو دیده رنمای ، جهان از ستم وقت امان شد ، زمانه خراب آخر زمان شد ، نه طاقت
ماند کس را نه مدارا ، بسوار کنج نهان آشکارا ، جهان از ظهورت ساز بیخ ، که در آخر زمان بیدار نیخ

بحال ادر

برون آور سر از برابر غیب ، که فتح و ره از ملک غیب ، جهان روبه درگاه تو دارند ، نهاده چشم بر راه تو دارند
همه از دوریت از جهان رویم ، تو غایب از بیان ما بحضور بیم ، ضیاء مجلس دوریت ، منور ساز از نور حضورت
حضور از شما در روز ورود ... ، چه پنهان از تو اسلام ظهور است ، کرم کن مارا از ظلم در امید ، نگر در نور دیده فطار مردم
جفا ما که بیم از بکروه از عمر ، اغثنا بالکرم یا صاحب الامر ، اللهم عجل فرجهم و سهل مخرجهم بهم ابوابه و فی هذا المقام
اثر و علمت یا علیم ان هوای الامتثال و قادرتی و سادتی ... لک منی فلو انک و جمیع جوارحی و الطاف الله اکرم
علیهم و اشرح فی زمرتهم و ارزقنی شفاعتهم و ارحمنی بهم یا ارحم الراحمین و استجب دعائی و اسمع ندائی انک مجیب
الدعوات و سامع الاصوات و قاضی الحاجات اما بعد مقدمه کتاب بیان کلام در رسم مقام حضرت

مقام اول در بیان رموز اسامی کتبیکه از ابواب آن نقل حدیث و کلام و شکوه و ابیات در این جزوه مذکور میگردد چنین است
در ترکیب سکر ... اگر در غایه و از انداز و داننده این اطلاع بر ... کلام رمز کفایت میباید لهذا نبای کتابها از رموز آن بختم بر میگویم
رمز مجالس صدوق مشهور باها لی م ق است و معانی الاخبار م ... لاخیره و الفقیه م ه و جامع الاخبار ج ... وارشاد
القلوب ا ب و انوار الانوار ب ... و ملهوف م ف و کلمات ملا محسن فیض ک ت و مر مونات م ت و حقایق
ح ق و عدة الداعی ع ی و جواهر السنیة ج ه و اصول کافی ا ک و مصباح الزایر م ی ... و از مسکن الفواد م د
و کتاب المحتضر و صفات العارفین ... و ابواب الجنان ا ل و جلاء العیون ج ل و عرف القلوب م ب
و مصباح المصابیح و مشکوة المناقب م ص ب و کتاب المعجزات ک ک ت و حق الیقین ح ن و زبدة التفاسیر
ز ف و حیات القلوب ح ب و حلیه المتقین ع ه و خرابات طوس ... اح ط ه و کلشن راز ک ن عجایب البلدان
ع ن و حشر برز ... و مولف لف و لالادرس ... ما تقدم ترجیح بند ه ف احادیث قدسی ای حدیقة الشیعه ح ت
منقبل م ل تحفه م م بر رو جواهر ... ب ج د مناجات سید الساجدین م ی ه لب و اللباب ل ب منثور م ی مال حلول

ناى مناجب قب ودر وصف الشهد اساش وانهار سعد رع وشبّهه المنتقى خق وعين الصفا ايضا خش
ع ض واز سايه كتف عزم مسود الاسرار سيكصد ام شع **مقام دويم** ودر بيان احتياج مرتفع الشان بوظايف
بيان وزور دكان كوز عوايت وچنج خواصان ودرك كسان فلات جهالت وچنج بيابانان ودخالت خرقه پاره
وبيمارستاى وچنج افتخار وبوتيان بابر صعر حقيقه تنزل اى وچنج زرع ملاك وفراموش كاران قصور دل طالب
حنف الموار وچنج لاجوان ومقصد ارباب طريق بكام ودوقت حضرت رسالت ص چنج خافلان بجا اعلام انكه صانع بحق جل جلاله آيت عالم انسان وركون خاك طينت البشر بيان عرفه ده اسرار سبعه كرد وكرد زيده اعمال ص كه عبارت از ترك وتحقيقت مع اينها طوطى سكر خوا وليتج آينه علم اداره نه زبراى خود ودخان وكفاى آنرينه بلكه مشغول از بيني تلفت الجوب والاتى الا اليعبدون الاية وخوانده ولا خود ون بيان اساتيه دكرار ص تو معتقد از سلب اتى از بهر چه دون ص فضيل موقوف رب العالمين ميباشد ودر بعض نسخ بالاصل موقوف وبالجمله ديكر جاهدت لنفسه مكمح وقاتش ودر بوقف بهوان نيباشد اين عبارت مراد نه كه حاصل واكر ناس چنج فراس وانساس مشغول بتفريق هوس از ابراى تحصيل جاه واسباب واساس از حق منزه از نسب وقياس غافل وفوز ليس عارت سران خانه دنيا من بالسنه نه انيكه تصديق وتحقيق ثمر عبارت النكوه اعتبار دركور ظلمات بمرتبه ودرساى مدعة ودعوة سان كلمه چنج مدار كاه بابن مرحله ودر بكار نرسد فليه كه اهل سر كار حق از سر كار خلق ازدرس بيرون نرود بقدر ضرورت فقير الصلاة عليه فطرتى حيدرى ودر طلب سر كار تحقيق وشركه حقيقت كه ذكر او تنوير ودر ريز بيابان ظلمانى سير نمايد ودليل راه اين سه اخلاق
هركه در اب بسر كه چاه سيكند كفش خود را بسر نرساند اقتضاى وفرمان ربانيت ميكند پس بسيرى طايفه لازم وفرمان حق
در ريز در ريشه دوانيدن چراغان نور الهى بسينه اخلاص ومواظبت دوكن نايند وازنه بسترآيات سوزناى واخلاصت
در رنك بقصد از زبان ملاكه وانبياء اوصياء واولياء كه غفلت بال زال بالا عروج نمايند ودنك نكنه نيست

وبه كان ودر همه روزان وشبان نكه باش از بر جلت كه فقد وبرحم خوف از بر بيرحمت انكه نشان به وطلاع
جراحات بزدشان وجنوب بكبر از اكتساب بخطايا برقلب بنوخوده منطقا بانيه فرب از بيم از سلب اهل
فضايل وحرفت از مقامات ومنازل سرزدن بسلامت خوف از وظايف كه زايم اهل ابا تخلف خوف
حكك ليس بل كه خوفش بكمال اب بخش جاوبه خوفش لا يزال ص ع از حضرت باز حديث هم منقولست كه
راهبان بر قصه نكه اسرار كون ص كه بيچ چيز وراه جا نكنه وآن دل كافر است وكدال آنست كه چيز وسترده
دريز در مس آيه هر كه كه فتوت حق بر دل غالب بكرد زود كه دل آينه كه كنه اره ص ودر ريز چراغ از نور آلك
روشن است كه بوسسته نور زان ساطع است واكر نور روشن بر ظرف نيفتد دل موس ص وبالجمله
درج ن از اماكه حضرت عصمت فرمود كه مراد بنده مومن دل او نكته سفيد ودر ريز زبان دل اوكاست
چنج كه زان مى سكند نكته باه ودر ريز سفيد بيم بوسد اكر نقوبه كه فوش سكند واكر زياده كه زبان بيهوده
تا زاكه نهاد ريز سفيد بيم بكرد واز بيهوده نه باين حد كه كرسد هيچ اكر بجز خوبى نكويد اكر الفاظ
وبسياع ان نباشد كه حصول مرحله حرف بيچ بر نوشته حاصل كه دى ل رفته بكرد برهم سر كنون ق ق ع الصلاة ع
غنت وبرم اكر بزيفه فلا برجز بما اعزم الخشى الله قول الغيب ولم يخش الا الله ولم يخش الغيب والله اعلم
ودر بيان باب انسم برتم مذكور خداى كفته مقام سيم ودر بيان ازدم وخطوات ومقام سيم كتاب
بر از تصنيفات احاديث وكتب از مقدان ومتزوبان اولو الباب فقرى كه طايفه بنوازد او حبان ايل وطلاب
س انفاس وبرم بنيازاب البقاى ع طايفه بيدار كردن حضكان وقصيه عاقلان وتعليم جاهلان ايم على ان اكر بنى
كرنا بينا بجاه ص وتكر خواهش بليغ كنناه ص وكر خلافت كه كوش بيان بر قلوب سمعان ق ق ع الصلاة ع
وبنيتر كه من ق ق از كسه راهبان چيزى سنك خواب جكر چكا كه واعظ از خطاب ايم بقولون مالا تفعلون بترسد

وكاه كه مقصد كفته ايم بقولون مالا تفعلون از ترس طمع وبيم الخ ميكويم فرق نصف ايم بسنه كس كه ترسد دل اى
ندارد وچكه كه ترسد ازان اى ندارد تا فى از جواب غفلت سترد بيد كه حفظ سند وبيان سر
كن تواند بيد رفتن ان حفظه حافظه كه كنه بيد وتا فى بسلامت او ص فى نيم سر نكه فر وبنصفه باطن مشغول نكه
چكونه نزع آكاهى كه از كاه اى نه سينه بر دارد نه بر قلوب مرده دلان ودر غوايت الهيا نه نايه ان كه بطهارت
جمه توجه كرد اه صاحب ورع بالجمله دانست ان الفقر لا ماتره بالسنة والاقلام بر من نه انيكه طوطى كه وكنكه
عين كمال وكتب وقرآن ع تعليم بنطق وبيان عنوان قصيه فكميل جاه ومال سازد اكر بجمع از بهى احتراز
وكنج بتوليات بياد آن رات كن زنا از جرم بر سد مطلب الفاظ نازد ودر بيان بيان اخلاص وآيات وآينه دارد
ودر صدمت مذمت ريا جسيم طى بر دست دوم واران بنى عايشه بيد كه اكه نه بلكه طوطى كه اسكنب نا مدان وكوه
كران جلوه كر كرد نايه ودر بيان وسليم رجيمه وكرت وضجيب ريا بقوله تعالى يحذرون الله ساعات ساعات
اخلاصا وازه جمله لوازم ملاحات مذوره واعظ خاص بحال مستمع بوده تا بر مستمع ثقيل نيايد وبقدر فهم ايشان سخن كويد ودر مقام بيان زياده بر بيان ظاهر مستمع بوده تا بر مستمع ثقيل نيايد وبقدر فهم ايشان سخن كويد ودر مقام بيان زياده بر بيان ظاهر مستمع بوده تا بر مستمع ثقيل نيايد
قليل الصفة علة قى العلم العلوم ودر سه جاى بست شك بيان عترة طاهره زده وشغول بر تتبع احاديث واخبار
وآيات وكلام ربانى للهام وكاه در منزل واعظان قدم عبارت واسنيدان من نهاد والبته در مقدمه وخطبه
در تفسير ايات حشر والنشور واوصاف موسى صلوات الله عليه وسيد وكلام الله وعترة طاهره وغيرذالك كه كس
ميتوردم وبكيان عجز از جمله ايات ذكر بيان احاديث وحكايات مربوط بايشان بر لاحقه وختم ملفوظ بنا كه بعض
از اخبار وارده در فضيلت سيد الزمان حضرت ختمى مرتبت صلى الله عليه وآله وسلم عن عظم وليتج طريقه بر طبيعتى
لايق نا بسنده بسنده آمد ها الموفق لمن يشاء تمام كتاب در ريز بيان نظم واسلوب

وكاه كه مقصد كفته ايم بقولون مالا تفعلون از ترس طمع وبيم الخ ميكويم فرق نصف ايم بسنه كس كه ترسد دل اى
ندارد وچكه كه ترسد ازان اى ندارد تا فى از جواب غفلت سترد بيد كه حفظ سند وبيان سر
كن تواند بيد رفتن ان حفظه حافظه كه كنه بيد وتا فى بسلامت او ص فى نيم سر نكه فر وبنصفه باطن مشغول نكه
چكونه نزع آكاهى كه از كاه اى نه سينه بر دارد نه بر قلوب مرده دلان ودر غوايت الهيا نه نايه ان كه بطهارت
جمه توجه كرد اه صاحب ورع بالجمله دانست ان الفقر لا ماتره بالسنة والاقلام بر من نه انيكه طوطى كه وكنكه
عين كمال وكتب وقرآن ع تعليم بنطق وبيان عنوان قصيه فكميل جاه ومال سازد اكر بجمع از بهى احتراز
وكنج بتوليات بياد آن رات كن زنا از جرم بر سد مطلب الفاظ نازد ودر بيان بيان اخلاص وآيات وآينه دارد
ودر صدمت مذمت ريا جسيم طى بر دست دوم واران بنى عايشه بيد كه اكه نه بلكه طوطى كه اسكنب نا مدان وكوه
كران جلوه كر كرد نايه ودر بيان وسليم رجيمه وكرت وضجيب ريا بقوله تعالى يحذرون الله ساعات ساعات
اخلاصا وازه جمله لوازم ملاحات مذوره واعظ خاص بحال مستمع بوده تا بر مستمع ثقيل نيايد وبقدر فهم ايشان سخن كويد ودر مقام بيان زياده بر بيان ظاهر مستمع بوده تا بر مستمع ثقيل نيايد وبقدر فهم ايشان سخن كويد
قليل الصفة علة قى العلم العلوم ودر سه جاى بست شك بيان عترة طاهره زده وشغول بر تتبع احاديث واخبار
وآيات وكلام ربانى للهام وكاه در منزل واعظان قدم عبارت واسنيدان من نهاد والبته در مقدمه وخطبه
در تفسير ايات حشر والنشور واوصاف موسى صلوات الله عليه وسيد وكلام الله وعترة طاهره وغيرذالك كه كس
ميتوردم وبكيان عجز از جمله ايات ذكر بيان احاديث وحكايات مربوط بايشان بر لاحقه وختم ملفوظ بنا كه بعض
از اخبار وارده در فضيلت سيد الزمان حضرت ختمى مرتبت صلى الله عليه وآله وسلم عن عظم وليتج طريقه بر طبيعتى
لايق نا بسنده بسنده آمد ها الموفق لمن يشاء تمام كتاب در ريز بيان نظم واسلوب

مجلس هفتم در مذمت فرزندان کاهل و خطیات ایشان بر اهل تحصیل ملک مال و اکثر بر اوزان و در خویشان بیان نماید
و زنده و مال و بعضی از نهایات و احادیث مناسب مجلس و سوره چهارم از احادیث قدسیه و در کر بعضی از اخبار و اقوام
و قصه قارون ملعون و در کر برخی از مصایب و کیفیت در دنیا اهلبیت رسالت مآب و در احوال ایشان مجلس نهم
تعالی خدا را بر بعضی از احادیث مناسب مذکور تتمه مجلس هشتم در مذمت ارباب شیب و بیهوده اهمال و بیدار ساختن
عبرت و حسنات و کمر دن اهل از عمر کاهل تعب و آیات مذکوره در ترغیب شیب و سوره چهارم از احادیث قدسیه و در کر
احادیث مناسبه و برخی از بیهوده اهمال سیدالمرسلین و در کر بعضی از اخبار مذکوره در ترغیب شیب و حکایات
غائبه و عجائبه دیگر و برخی از مصایب اهلبیت طیبین و در کر بعضی از حالات اهلبیت در مجلس یازدهم و بهارت
بهبود در ترک و خواب و بیدار کشیدن بهر بیدار کردن کاهل و نقل کردن خواب اسلافی و از بیدار کشیدن بهر برخی از حالات فاخره آنها
و طریقه سلوک سیدالمرسلین و افراد امت کاین مجلس نهم در مذمت و بیداد تبار احوال مرگ انسان و فاجعه احوال در حالت
نزول واقعه هایله موت و اهوال القبر و نشر و بعضی از آیات و احادیث دارد و در ترغیب ارباب و سوره بیست یکم از احادیث قدسیه
در سیر و حشر سلیمان پیغمبر و رقت مرغان و اقوال و اوزار و غیره و سؤال ابرهه و عبد المطلب از اهل قبور و روایات بسیار از
اهل قبور و عبرت زندگان و عبرت طوفان نوح کم دن سلمان با اهل تبوک و حضور امیرالمومنین در موت سلمان و در کر فرزند
مصایب سید کائنات علیه السلام مرگ ابراهیم و حالات حضرت فاطمه علیها السلام و اسرار اهلبیت مجلس دهم
کم علیا اسدالله ارکان عبادت علی الاطلاق خانه و در کسوه بیت مجلس دهم در اوصاف و صایع ارباب هوس و طوفان حرص
و صال نوعی دارباب امانت و عبرت و ایقان موعظه و پند و بیان اوصاف نفس و آیات و اخبار و در خویشان ان احادیث مناسبه
سوره سی و یکم احادیث قدسیه عنوان الصبر و در احوال ابی بعضی از اصحاب و اقوال و در کر بعضی از اخبار متعلقه
حکایت لقمان و در کر بیدار ساختن بعضی از فرزندان و اسلاف و در کر بعضی از مصایب حضرت امام کاظم علیه السلام

الفهرست

مجلس اول در بیان غفلت مردم عالمیان از حضرت پروردگار عالمیان و در بیان غفلت مردم از مقام
لیس جهان و عدم تفکر در نتیجه غفلت است حسبما جان قال الله تبارک و تعالی یسوده الذین افحسبتم
انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون و تعالی الله الملک الحق لا الاله الا هو رب العرش الکریم
و من یدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه لا یفلح الکافرون و قل رب
اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین و حضرت سید کائنات چنین بر مردم عالمیان و بیان غفلت مردم از مقام
مهر بانتر سیاره و در بیان غفلت مردم از سر منزل مقصود و خافل از مقصد و مقصود و بیان غفلت مردم از
برآمده و در آیات سوزناک و حکایات روزناک نمایان نمک در آیات سوزناک و در بیان غفلت مردم از
کرامات و در بیان غفلت مردم از حقیقت مسافرت و در بیان غفلت مردم از حقیقت دنیا و در بیان
داری نمایان در علامات مسافت و لذت نهاد نمک لذات و نمک لذات و در بیان غفلت مردم از حقیقت
مذار نیچ جهان از زر و زیور بگذرد و بگذرد و جز عمل حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله و سلم

مجلس دوم در بیان حقیقت آنکه نیچ نکنند اول در بیان حال معصیت کاران و مجرمان پریشان و در مذمت
و در بیان حال معصیت کاران و مجرمان پریشان و در مذمت
مجلس سوم در بیان حقیقت آنکه نیچ نکنند اول در بیان حال معصیت کاران و مجرمان پریشان و در مذمت

مجلس چهارم در بیان حقیقت آنکه نیچ نکنند اول در بیان حال معصیت کاران و مجرمان پریشان و در مذمت
مجلس پنجم در بیان حقیقت آنکه نیچ نکنند اول در بیان حال معصیت کاران و مجرمان پریشان و در مذمت
مجلس ششم در بیان حقیقت آنکه نیچ نکنند اول در بیان حال معصیت کاران و مجرمان پریشان و در مذمت

مجلس هفتم در مذمت فرزندان کاهل و خطیات ایشان بر اهل تحصیل ملک مال و اکثر بر اوزان و در خویشان بیان نماید
و زنده و مال و بعضی از نهایات و احادیث مناسب مجلس و سوره چهارم از احادیث قدسیه و در کر بعضی از اخبار و اقوام
و قصه قارون ملعون و در کر برخی از مصایب و کیفیت در دنیا اهلبیت رسالت مآب و در احوال ایشان مجلس نهم
تعالی خدا را بر بعضی از احادیث مناسب مذکور تتمه مجلس هشتم در مذمت ارباب شیب و بیهوده اهمال و بیدار ساختن
عبرت و حسنات و کمر دن اهل از عمر کاهل تعب و آیات مذکوره در ترغیب شیب و سوره چهارم از احادیث قدسیه و در کر
احادیث مناسبه و برخی از بیهوده اهمال سیدالمرسلین و در کر بعضی از اخبار مذکوره در ترغیب شیب و حکایات
غائبه و عجائبه دیگر و برخی از مصایب اهلبیت طیبین و در کر بعضی از حالات اهلبیت در مجلس یازدهم و بهارت
بهبود در ترک و خواب و بیدار کشیدن بهر بیدار کردن کاهل و نقل کردن خواب اسلافی و از بیدار کشیدن بهر برخی از حالات فاخره آنها
و طریقه سلوک سیدالمرسلین و افراد امت کاین مجلس نهم در مذمت و بیداد تبار احوال مرگ انسان و فاجعه احوال در حالت
نزول واقعه هایله موت و اهوال القبر و نشر و بعضی از آیات و احادیث دارد و در ترغیب ارباب و سوره بیست یکم از احادیث قدسیه
در سیر و حشر سلیمان پیغمبر و رقت مرغان و اقوال و اوزار و غیره و سؤال ابرهه و عبد المطلب از اهل قبور و روایات بسیار از
اهل قبور و عبرت زندگان و عبرت طوفان نوح کم دن سلمان با اهل تبوک و حضور امیرالمومنین در موت سلمان و در کر فرزند
مصایب سید کائنات علیه السلام مرگ ابراهیم و حالات حضرت فاطمه علیها السلام و اسرار اهلبیت مجلس دهم
کم علیا اسدالله ارکان عبادت علی الاطلاق خانه و در کسوه بیت مجلس دهم در اوصاف و صایع ارباب هوس و طوفان حرص
و صال نوعی دارباب امانت و عبرت و ایقان موعظه و پند و بیان اوصاف نفس و آیات و اخبار و در خویشان ان احادیث مناسبه
سوره سی و یکم احادیث قدسیه عنوان الصبر و در احوال ابی بعضی از اصحاب و اقوال و در کر بعضی از اخبار متعلقه
حکایت لقمان و در کر بیدار ساختن بعضی از فرزندان و اسلاف و در کر بعضی از مصایب حضرت امام کاظم علیه السلام

نوف ارکی از امرونه نشر سیار آخر از آن روز بر این حکم دارد روس م ق فی خ مورس حضرت عیسی علیه السلام
السر صالح علیه السلام لا تزول قدما عبد یوم القیمة حتی یسأل عن اربعة عن عمره فیما افناه
وعن شبابه فیما ابلاه وعن ماله من این اکتسبه وفیما انفقه وعن حبنا اهل البیت حاصل مقول
انکه در عرصه گاه محشر در محکمه خالق اکبر یک بنده را متقال در احوال سه چیز سؤال کنند اول
از عمر گران بها کرد در تحصیل چه امر او بر باد فنا داد و از مراحل و منازل جهان گذران در راه دین و رنگ چه متاع برد
برآن رسانده و از درم و دینار کرم ارکرام یک را جمع الوجوه حلال و حرام تحصیل و چه صرف در مصارف چه زیان بسر برده
در سر حال فی ما جمع او چه سبدان اساخته و از بهر خانه عرش نشان و از بهر چه جزیره عالم و عالمیان در آدم
و او میان و کار بجز اطاعت نکرد رضا به داد و حکم کرد رضا به و سپاه به اجتناب معصیت من الله اعطاء از ان طلب و از تو
او چه پرستش از ان شان ثمر کرد جمله کائنات کار کرد نه بر دل بر کرد پاس نشنید کی و عن مستقیب از اطاعت
مطیعان غنیت در عرضه روز کار بتاخته موجب و خلق عرش کریم حضرت پروردگار و کسی کرد او خطر
طلبه خال جنب و عطوف اعز پیشه و بر ان و حساب او جنب و در تنق جبار عالمیان و تو بی حرمت از بر ان تمکن ان
دکا فزان و اگر جیب خ بطلب او خ امر رسل و رسالت و او بکو توان بر بر من رحم کنه کمان فی ضاد نه بخشنده
و ستیکر کریم خطا پوش و بنده بی بزه رحیم کرم کرد بر رسل سر تافت نه بر در کرم کرد بر رسل بهی نوت نیافت
ز مستنع از طاعت لیست کس نه بر حرف او جار انکشت کس و در حدیث ای میفوا به عجبت منه القوم
یا قوت کیف یفرح از ظلمت صورت عجیبه و واقعات به بوشیده بر اساس ذهل کن جنب یا القبر بزوال و واقع
ز بده موت و عجبت من القبر یا قوم یا اعجب کیف یجمع المال مقبض جنب ارکه کر ستیقن بر بده بر روز قیامت در جنب
و دل و سینه ان و در عبارت سر از بر سر جمع عرض ها لی و صاکه بسیه عجبت و بر سر و عن عظام ق حرف بیش فی خطاها

اما قصه حضرت ایوب علیه السلام نامه او ز و اسب بن منبه مروست که او مردمان آن روزگار همه کس عالم تر بود از ایوب علیه السلام
تمام سازار ایام اهل و جهل در قرف او بی و او بکاو و کوشش و بسنده و بسنده و بسنده و بسنده و بسنده و بسنده
از حد منی و زیاده بعضی بعضی کاو کشت دارائی بر حد بعضی غلام ان اشتر و کاو کله و چهار صد غلام بسیار
و سار بان دارائی با هر غلام زن و فرزند و قبیله بسیار و زن او رحمة بنت افرایم بن یوسف علیه السلام و او بعضی
پسر و هفت دختر دارائی و بر دابت بر کرد داده پسر و هفت دختر و در حسن و خلق بر سر شکار ایشان
نبی و از عظمت و صلابت ازیم در پیش نبی و بر در و لب ایشان غایت مستحق و هر یکی از ایشان نبی و از حال
و قف بنیان و فقرا کله و لب بارث کرفت و پاکیزه سر بر نبی و صدت استقامت سال در فراخ نعمت
و صحت بدن بسر بردی و در سر صدت جبرئیل امین نزد او در آمده و کفت ای ایوب حق تعالی ترا کرامت کرده نعمت
و راحت میکند ایشان حال کرده که احوال تو منقلب کفت و نعمت بحنت و تو انکار بر دل بی و نذر نکنی
بر بهار ز صبر دل کفت ایوب علیه السلام ز صبر چنین رضای حق است چنین است بکر بحنت و بر حق از حق است بر حق
مطلوب او حق نعمت نبی و بکو حق است بکر آید نوست و است بر حال ان کاو حق نعمت بر ان نعمت
از ان شکر کرفت چنین هجوم کند در کاه بیکانان علبه نه فرو آید و سپاه و نعمت چنین علوفه نماید و بر پسران
طلبه نه جزیه نزول کنند و در بعضی از کتب سماوی مسطور است که کاو فرشته ای بود از آسمان چهارم که نکاه
و بهر کاو خزانه حور و غلمان و سپاهها از حور و غلمان مخزن بسیار قدمت و در بهار و ستان ماهی نماند و نعم
و نعم دل نکنند با دوست بیدار پس از دل نکسته بیدار دوست و از نکند سر عجز الی و خوش نعم
من بعد من بیکنی که در راست چنین راست دل نکسته بیدار راست و در حدیث از ابوبکر صفوان
از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که بیشه که ایوب علیه السلام بان مبتلا کشته بکی سبب بلا در حق ایوب بسیار بود

بر درم بکوچه بر پیچ و خم عدم عصا کشی با خود برند و از همراهی مشفقانه بینوایان بی برگ در سفر پر خوف و خطر مرگ رفیق
شفیق بدست آورند بلکه التزام این شیوه را بر دست اهتمام دینی لازم شمرده همواره همت بر ابرام ذمت خود از آن گمارند
و در خور احوال قدری از زر و مال در وجه فقرا و مساکین مقرر فرموده خود را وظیفه خوار دعای ایشان شمارند تا در زمره
والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم داخل گشته و بکرامت اولئک فی جنات مکرمون فایز گردند و این
آیه کریمه در سوره معارج است حاصل معنی آن اینست که آنکسانیکه در مالهای ایشان حقی است معلوم و معین برای درویش
سؤال کننده و برای محروم درویشی است که روی سؤال ندارد و از این جهت مردمان او را غنی پنداشته بحال او نمی پردازند
و از عطایای خود او را محروم میسازند جناب الهی عز اسمه در چند آیه متوالیه که از آنجمله مذکور است بیان صفات مؤمنان
که مستغنی از حکم آیه سابقه اند نموده بعد از آن در حق ایشان فرموده است که اولئک فی جنات مکرمون یعنی این
گروه که باین صفات موصوفند در روضهای بهشت معزز و مکرم خواهند بود و مراد از حق معلوم در آیه شریفه چنانکه
در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مستفاد میگردد زکوة واجب نیست بلکه قدریست از مال که این کس بقدر مکنت و
وسعت احوال بر خود لازم میسازد که هر روز یا هر جمعه یا هر ماه آنرا در مصارف خیر صرف نماید لف چنین
نیغ زند اجل سپرها هیچست وین حشمت و جاه و مال و زرها هیچست چندانکه بدو نیک جهان می بینم نیک است
که نیک است دگرها هیچست و در ای میفرماید یا ابن آدم المال مالی وانت عبدی ومالک من مالک الا
ما اکلت فافنیت او لبست فاطبیت او تصدقت فابقیت ای فرزند آدم مال مال من است و تو
بنده من میباشی و نیست از جمیع این مالیکه در دست تو است از برای تو مگر آنچه را که خوردی پس او فانی خواهد و آنچه
پوشیدی و آن اساس زینت تو بود و آنچه که بفقرا و مساکینان پریشان احوال و خواطر صدقه و انفاق نمودی پس آن
مال از برای تو باقی مانده که در حجله گور عروس چهره پر نور تو خواهد ماعندکم ینفد وما عند الله باق ای آنکه نه آتش

السورة التاسعة من الاحادیث القدسیة

خرد

خرد خاموش است هر شام و سحر دیگ کرم در جوش است هر عیب که باشد سخا می پوشد گر دیده چه کاسه سرنگون سرپوش است
ای وانما انت علی ثلثة اقسام فواحد لی وواحد بینی وبینک وواحد لک فاما الذی
لی فروحک فاما الذی لک فعملک واما الذی بینی وبینک فمنک الدعاء ومنی الا
جابة ای فرزند آدم تو بر سه قسم میباشی قسمی از تو از من است و قسم دیگر از تو و قسمی میانه من و میانه تو اما قسمی که از برای من است از تو
پس آن روح تو است ف تو ای آن نسخه نقش الهی بجو از خویش هر چیزی که خواهی واما آن قسمی که از برای تو است پس آن عملهای
نیک و بد تو است که عاید تو میگردد بعد از مردن ف بر چهره ندارم از مسلمانی رنگ بر من دارد شرف سگ اهل فرنگ
آن روسیهم که باشد از بردن دوزخ را ننگ و اهل دوزخ را ننگ واما آن قسمی که میانه من و میانه تو است پس از تو است
دعا کردن و از من است اجابت آن ف کار تو جز خدای نگشاید بخدا از خلق هیچ آید جز خدا هیچکس بیار مگیر خلق
هیچ در شمار مگیر یا ابن آدم تورع تعرفنی وتجوع ترنی واعبدنی تجدنی وتفرد تصلنی ای فرزند
آدم خود را در حلقه ارباب ورع داخل ساز تا بشناسی مرا و بگرسنگی مرا ببین و اگر میل یافتن من داری در بندگی من بکوش
و تنهائی از مردمان اختیار کن تا بمن وصل نموده بملاقات برکات علیه من رسی لا ای دل ره او میروی اول خون شو
وانگاه بیانات بگویم چون شو زین مشکل اگر برون شوی میجوئی بیرون مشو از خود ز خود بیرون شو یا ابن آدم
اذا کانت الملوک تدخل النار بالجور والعرب بالعصبیة والعلماء بالحسد والفقراء بالکذب
والتجار بالخیانة والحرث بالجهالة والعباد بالریا والاغنیاء بالکبر فاین من یطلب الجنة ای فرزند
آدم در وقتیکه پادشاهان داخل آتش سوزان گردند بسبب جور و عدوان و عرب داخل آتش گردند بسبب تعصب و عصبیت و علما
داخل آتش گردند بسبب حسد و فقرا داخل آتش سوزند بسبب دروغ گفتن و تجار بسبب خیانت نمودن و پاسبانان و محافظت
کنندگان بسبب جهل و نادانی و عبادت کنندگان بسبب ریا کردن در عبادت و اغنیا بسبب تکبر پس کجاست کسیکه طلب بهشت

و زندگی جاودانی نماید لا حرم جویان در یرا می پرستند فقیهان دفتر یرا می پرستند بر آنکه پرده نامعلوم گردد که یاران
دیگر یرا می پرستند لف پس سعی نما در این دو روزه که این مال بعاریت بتو انتقال یافته در مسکینان و دانا و مرحم بزخم پریشان
احوالان نه و بدانکه سخاوت بهترین اوصاف مردان است ف صفت مرد بجود است و کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به
ز وجود ف در خبر آمده است که سخاوت درختی است در بهشت و بحقیقت نهالیست بر کنار جویبار خوشنودی حق تعالی رسته
و شاخ او در سرافرازی باعلی علیین پیوسته و شکوفه آن نیکنامی دنیاست و میوه او کرامت عقبا ف این سخا شاخیست
از شاخ بهشت وای کو کاین شاخ را از کف بهشت و بخل نتیجه حب دنیا و عیبی است که مجموع هنرها بآن مخفی ماند و هیچ خصلتی
مذموم تر از بخل نیست چه بخل آدمی را در دنیا بچاه مذلت و خواری نگونسار گرداند و در آخرت بآتش دوزخ گرفتار
کند و بدانکه بخل را از گناه کبیره شمرده اند و در تعریف بخل خلافست بسا کسی که او نظر در نفس خود کرده خود را نگرداند
و مردم او را بخیل شمارند و بر عکس لف اتفاق اصحاب کما قیل بر این است که هر منع حقوقات واجبه الهی نماید او بخیل است و در غیر
این مرحله خلاف است بعضی رد گوشت را بقصاب بسبب نقصان در مال از آن جمله بخل و بخیلی شمرده اند و کدار و نان بخباز بسبب نقصان
جد و منع اطفال خود از اکل و شرب بی اطلاع او بلکه در این مرحله مذکوره دعوی اتفاق شده است و اما اگر فروشنده چنان کم دهد
در عرف او را ستم گویند یا مشتری را مضیع مال خوانند ظاهرا از مرحله بخل بیرون است و لکن اگر کسی نان داشته باشد یا چیز دیگر
غیر ببیند و خواهش نماید او منع نموده خود بخورد یا چنان کند که غیر او را نه بیند این نیز بخیلست بلکه در این فقره نیز دعوی
اتفاق شده و کد بخشیدن با آزردگی سایل یا برد در ماندن از جمله بخیل و بخیلانند و بزبان خوش بسایل رفتار نمودن اگر چه
چیزی ندهد از جمله اسخیا محسوب است پس بهر حال ان الله نشان علی نفسه بصیره و حق تعالی میفرماید ومن یوق شح نفسه
فاولئک هم المفلحون یعنی هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود پس آنگروه ایشان رستگارانند و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
البخیل لا یدخل الجنة وعنه صلعم اللهم انی اعوذ بک من البخل ف فرمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم که دو خصلت است

که جمع نمیشود در دل مؤمن بخل و بدخلقی و دیگر آنحضرت فرموده اند که بخیل عذر او بیشتر است از ظلم و کدام ظلم است که بدتر است
نزد خدای تعالی از بخل و حال آنکه حق سبحانه و تعالی قسم یاد فرموده که بعظمت و جلال خود که در بهشت نمی آورم بخیل را و روایت است که روزی
رسول خدا صلعم طواف خانه کعبه میکرد پس دید مردی که خود را بخانه کعبه باز بسته و میگوید الهی بحرمت این خانه که مرا بیامرز و حضرت فرمود که
چیست گناه تو صفت کن مرا گفت گناه من بزرگتر است از آنکه وصف توان کرد حضرت گفت وای بر تو گناه تو بزرگتر است
یا زمینها گفت گناه من یا رسول الله فرمود گناه تو بزرگتر است یا آسمانها گفت گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا دریاها
گفت گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا عرش خدا گفت گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا رحمت حق تعالی گفت رحمت
حق تعالی بزرگتر است و بالاتر حضرت فرمود وای بر تو صفت کن گناه خود را از برای من گفت یا رسول الله مردی صاحب
مالم و هرگاه سایلی می آید که از من سؤال کند و حاجتی خواهد گویا رد میکند بمن شعله آتش حضرت فرمود دور شو که مبادا
من نیز از آتش تو بسوزم بحق آنکس که برانگیخته است مرا بهدایت و کرامت که اگر تو در میانه رکن و مقام دو هزار سال نماز کنی
و تضرع کنی تا جاری شود از چشمهای تو نهرهای آب و درختان را از آن آب دهی و بعد از آن بمیری و حال آنکه تو بخیل باشی
هر آینه در اندازد حق تعالی ترا در آتش دوزخ وای بر تو ندانسته که بخل کفر است و کافر در آتش دوزخ خواهد بود وای بر تو
ندانسته که حق تعالی فرموده ومن یبخل فانما یبخل علی نفسه یعنی هر که بخیلی کند پس بدرستیکه بخل نمی ورزد الا از نفس خود
ف تجربه کردم ز هر اندیشه نیست نکوتر ز سخا پیشه خاصه ز بهر کرم آمد درم بر گذر قافیه اینک کرم و در
آثار آمده که عباس گوید که چون حق تعالی بهشت عدن را آفرید فرمود که آراسته شو چون آراسته شد فرمود ظاهر ساز نهرهای خود را
پس ظاهر ساخت چشمه سلسبیل و چشمه تسنیم پس بیرون آمد از اینها در بهشت نهرهای از آب خوشگوار و خمر و عسل و شیر
پس فرمود ظاهر ساز پردها و حجلها و کرسیها و حللها و زیورها و حور العین پس چون ظاهر شد نظر کرد حق تعالی به بهشت پس فرمود
تکلم کن و حرف زن پس بهشت گفت طوبی لمن دخلنی یعنی خوشا حال آنکه داخل شود در من پس الله تعالی فرمود که بعزت و جلال

قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَعَنْ رَسُولِ اللهِ
الْإِنْسَانُ عَبْدُ الْإِحْسَانِ وَعَنْ عَلِيٍّ الْإِحْسَانُ رَأْسُ الْفَضْلِ وَالْإِحْسَانُ يَقْطَعُ اللِّسَانَ
قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و اکر نفقه میکنند از چیزی که
سزاوار است در راه خدا [illegible] عوض میدهد در دنیا و از زیادتی [illegible] باز چیزی میدهد برای آخرت [illegible]
جنت [illegible] بهترین روزی دهنده کانست [illegible] [illegible]
[illegible] سود کی آخر [illegible] مرویست از رسول خدا [illegible]
[illegible] نفقه کنی در راه من تا من نیز برای تو نفقه کنم [illegible] آفتاب بر نیاید [illegible]
نزول میکنند از آسمان و بر جانب راست و چپ [illegible] خدایا نفقه کننده را عوض
و دیگری میگوید خدایا مال ممسک را [illegible] و انس از رسول الله [illegible] روایت کرده [illegible]
[illegible] هر آینه [illegible] و دیگری میگوید [illegible] و دیگری میگوید [illegible]
و دیگری میگوید [illegible] الف [illegible]
[illegible] حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
[illegible] حکایات [illegible] حکایت ایثار است [illegible]
در ان [illegible] از روایات سبب نزول کریمه وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
[illegible] حضرت رسالت آفتاب سپهر جلالت [illegible] از نماز [illegible] فارغ گشت مردی از میان
صفوف برخاست و گفت ای معاشر انصار [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] فرمود [illegible]

در میان

در میان قومی باشد که [illegible] و اهل آن خانه از آن تلاوت نمایند [illegible]
عالم که در میان جاهلان باشد [illegible] چهارم اسیری از اهل اسلام که در میان
کفار باشد پس فرمود کیست که [illegible] کفایت کند [illegible] حاضر نشد [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخاست [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حضرت فاطمه گفت که یا ابن عم در خانه طعام [illegible]
[illegible] طعام [illegible] کفایت نکند [illegible] حضرت
[illegible] گفت اگر [illegible] طعام [illegible]
[illegible] چراغ [illegible]
[illegible] فاطمه را گفت [illegible] چراغ [illegible] طعام خوردن فارغ
[illegible] طعام [illegible] بعد از فراغ [illegible] چراغ آورده
دید که طعام همچنان برجاست امیر المؤمنین [illegible] حضرت
فاطمه و حسن و حسین [illegible] مهمان [illegible]
سید عالمیان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
[illegible] و حاصل مضمون [illegible]
[illegible] وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [illegible]

[illegible] حکایت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] خاتم [illegible]

[illegible] الف [illegible] و دیگر از جمله حکایات [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] خاتم [illegible] إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ [illegible]
[illegible] مجمع البیان [illegible]
[illegible] از رسول خدا [illegible]
[illegible] هذا [illegible]
[illegible] سائلی در مسجد سؤال کرد [illegible] گفت اللهم
إِنِّي سَأَلْتُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ فَلَمْ يُعْطِنِي أَحَدٌ شَيْئًا [illegible] در مسجد رسول [illegible]
حضرت امیر المؤمنین در رکوع [illegible] خاتم [illegible]
پس سائل [illegible]
از نماز فارغ [illegible] گفت اللَّهُمَّ إِنَّ أَخِي مُوسَى سَأَلَكَ فَقَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي
أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ
فِي أَمْرِي فَأَنْزَلْتَ عَلَيْهِ قُرْآنًا نَاطِقًا سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا
اللَّهُمَّ أَنَا مُحَمَّدٌ صَفِيُّكَ وَنَبِيُّكَ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا
اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]

دیگر

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ [illegible]
[illegible] و حاصل معنی آن [illegible]
[illegible] رکوع [illegible]
[illegible] صدقه [illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ صدوق محمد بن بابویه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عبد الله بن سلام [illegible]
[illegible]

وسلامتی از آفات زمانه او در رهانده که کوشکها بنیت بر جهار قائمه زمانه و نقره و لؤلؤ و مرجان او در حالتیکه
جاویدان باشند در عرفهای بهشت جزین المأوی که غیر نه و بیرون نیاید نکوست نیج فرقه بهشت از درختان کاه
و جاریهای او و مدد از عرق جبین بارد بیابان و از مشک و بستکار ستاره سکینه و لوی از چشمه بهشت
که صد هزار کال نجابت دیبا است کال دیبا نیست دیگر جاجه جوش زهره فرق دیگر جاجه جوش اگر فی زده آنرا
مرکب او رامد بهره صاحب در رکاب او و ظاهر بیاست مذکور و سیما آنرا در میان آن نه که در نگ کن
حسن و جمال و پیکر نگ نظار صفات کمال و صبح اسپهار علیین و در رفیع اسر علیین و ظلوع نجوم آفتاب
و مرغوله لؤلؤ اثابت و بنیوکردن قفل ارائ و فنگ نامه گوارائ و آنکس کر حضرتها و در خلوت در نهان
و زنان پاکدل او و بر ایمان اصالت جوار و مسکن آنکس علیا و فنگ سلسله و دار و جاروب کر کنیزان او مشغول
آئینه سینها و نزه کتاب نهیب کن و نقطه انتخاب بر گزیده کن و فرقه زنه که بار کن راه و کدا لایق و جاه
زینده و بر انه نام بزرگ که چک موافق و دستمال کلهای دوست کامران نوان چه بهوا بست و کن خاک
بر دیده رکس بر خواه نوان فشانه خاک بست کلید کی ران در بهشت عافیت بر دران نوان کشود و حسنکی ات
درخشه اگر زنان نوان کلهای سودکر نوان از اعلی علیین کشیده فائده زیاده از نواضع و در جهان نیافته
سخن دربست خاطر و کسانی نه نارد کی دون بر دعوی سلمان بر بانیت تابع امت بسنکان تیز فلک
را بیاراند افتاد کر سفقه علم کشور کشائیت و در میان معرکه جاهد از سر افکنده کر طاعت بهلوان نه باک
کو هر این کوهر غیب کی عیبت منزه الا جار در نکاید زان را بیاراند و افتاد کان کر قدم تلاش موخر نشینند
در صف نعال بیفتد نه بیاراند و طاق را بسکینه نه خواهر کی سر بلند نور خاک ربانی او حرز
استان بنور صمد خوانده محمد اق لیس کلمات و خلق لیس فوقات کلامیت کر مرویت بیان

از حضرت خواجه الامام صادق فرمود که ان التواضع لا یزید الا رفعة فتواضعوا یرحمکم الله
علی کلام انکه تواضع و انکسار نه بنده را نزد خلق بلند بر تبه و اعتبار نزاید بلکه بنده فزونتر خاکسار بر بلندی مرتبت و منزلت و نوازش
شکوه چنانکه علم شکستکان نادان و کلاه بسکنان کراه جاهلست کر بهوسته در مجالس دنیا فرا مان اعتبار
از بهلو نشینی در و بیان محقد کشیده میدارند و در خلا و ملا بان مکان عنان نابسته را بیابان و بسا کر کوه
میکده نه کوهسار در حضرت بنیان رفعت سکانشان حضور و بیوار کسسته نوان از ایشان فروتر
راه نیابد کو بند حجاج بر ارطاة را کشته چرا نماند حاجت از آب و از فضیلت و خواجه جهان بنده کر حرم
میدارند گفت مرا در سوار بر اسب کر هم حجبت بقال و قصاب بهم همانا نیکو کرده بنده نباشد و با رکاران فروتن
و ترا نشنیده انکه از ایشی فضل است و دون سالاران مؤید حق پرستی جناب حضرت رسالت
و فرق طعام شادان و اسیر فرنه کفش سیاه فام کر آید بر آورده و اعضا بیرون پوست افکنده بلی در ساده در رهگذر
هر کس سر شست نوت عزم انه بهلوان بر بیوفتاد انفوسنا کاره بیاش انه رو در کفش و ها بیاش و بر
در بهلوان فضل جان یار و بیزار در حضرت کر الجناب با هلوان اصحاب در خانه فاخر طعام بخورد رسالت بنیاد
و بر هر کس باعث نفوذ کرامت صنایع سکینه مبتلا بلی چون از فرزند بزم جانکدازان کلید قفل بند آرزوها نهایت بیان زاده جهت وجود سرور اختیار و بیار داده چیزی اهل را بر دارد تا
خانه او بوران نه و فرمود طعام بخور مردان قریش از ان واقعه یاران ساهل منقبض و در هم کشته
از علت در تنج بلی کرامت عزم تمرکز خانی نیز بکنان علتی مبتلا کی هیبه و مرویست کر مهر سپهر حالات جهان
بوستان نهارت الله مولانا و مولی الکونین الله حضرت امیر عبد المطلب علیه السلام کی سکینه لب جوی و در لبان بشته
بلی نه و نان پاره کر از در بها کر فته بلی نه بخور دن کفته ان فرزند رسول خدا در جالس خوردن یاران قبض

از کاهسار قله افاق و سابق مضار حسن اخلاق از اهب پیاده کشته فرمود که خدای تعالی شکر نزاری میدارد و
یاران نان خورد را عیب یاران فرمود که شما نیز مرا جابت کنید پس با الحضرت بای نه رفشه و طعام خورده
حیی جام خدا حیم و جانت فدای کی سنکان و هر ات نت فدای یک روم زبانت بقوت بازو حال امر نهی
ان در کافی روایت مذکور فرمود که حاصل این ضد که مهر سپهر امامت و احترام حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بر جمیع خلق
جانم مبتلا بلی نه کدی بر دراز کوشی کر دانست الجا عبت جاهلیت بخور نده و بیاد عوت منهزم الحضرت شیخ مفید
فرمود که کر از ورده عزم بود ما سواء اجابت سکردم پس چه نیز نیز ل کنی رفت فرمود که طعام ساخته و انداخته کو
و پسنده بیه سزا نیام دارند بعد از ان ایزی نزا طلبیده و با یاران طعام تناول نمود و در مجموعه و تم آورده
که حضرت سلمان چیج صباح سیکرد ایستی چیز نیز ل کنی رفت فرمود که طعام ساخته و انداخته کو
و در رویان او را بیرسید پس با ایشان بر نشست و سیفرمود مشکلین مع المساکین بعوض در رویش نقرم
و با در رویان او را بیرسید پس با ایشان بر نشست و سیفرمود مشکلین مع المساکین بعوض در رویش نقرم

الفصل التاسع عشر من الاعراف القدسی

و در رویان او را بیرسید پس با ایشان بر نشست و سیفرمود مشکلین مع المساکین بعوض در رویش نقرم
و با در رویان او را بیرسید پس با ایشان بر نشست و سیفرمود مشکلین مع المساکین بعوض در رویش نقرم

الفصل التاسع عشر من الاعراف القدسی

یه یا آدم اصبر و تواضع ارفعک ای فرزندم صابر باش و در راه من تواضع نما تا ترا بلند نایم و انواع اعتبار تا
و تواضع و فروتنی از کاهل و بهوار و نیز و خاکی را سیفرمود تا ترا بلند نایم و در رویه کان اعتبار
جاری نم تواضع کن چه عیسی بر سر خاک کر نه قبل از رحیل از دنیا فلاک چه اردیس بر کار بیرون اعلی
قبل از قیامت رنجه بهوف قدم از منزل فانی کن بالا بفردوس در رضوان علا و ظاهر حضرت کر فرقه اباضیه
و زیه بر کزیده کان خدا کر لکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بیانه نامیاران بر سر
نکاه بیاران ایشان لبی و با هم علم سر بلند ایشان بر سپهر برین فرمود از نامیشنیدن کدایان
بنوا و هم کاسکی دیدیکی در رمضان مبتلا عارنه بسته و چیز عاریت بسنکان سپارد و در لبی

و در لبی بسنکان و عوارین کر حضرت رسیده و تواضع و شکستکی کو کران نه فی خزینه بسته ملکیه بعقل الهی
صفت نخبته اولیاء سعادات کو بان بر در رفیق کان زنده و بزرکان شکستکی و افتادکی کر صاحب رتبه بیاراید
خاص تقرب آن راه جانکه در ان کافی روایت عنهم از حضرت علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام کر با
موسی لم اصطفیتک بکلامی دون خلقی حاصل سخن انکه از سی خلق بسیوس کر چیزی از سایر خلق کرتر
و بکلام نفی اختصاص دارم حضرت موسی کفت بار خدایا تو فرمود از امم فرمود که یا موسی انی قلبت قلب
بعبادی فلم اجد فیهم احدا اذل لی منک یا موسی انک اذا صلیت وضعت خدک علی التراب
او قال علی الارض حاصل معنی انکار در سر بسنکی و شکستکی و ذلت در کار دانسته بعز و جاه ایشان نظر
ه در میان ایشان کی بنیاد کر فته فی نفسی لم ارض و تواضع و خاکساری بر کاه چیزی بر انه از تو بیاد
به بر سنکی تو چیز نیاز انکه در جانب رد ض ه بر خاک سکیه زنی بهتر از آنست بر سکیه بر بالش سکیه زنی بر سنکی
الدعوة کر فرض کر حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی علیه السلام و حی فرمود که از یاران مناجات بر نزاید کوه بر آورد تا نفقا
کوه با بنده نکرد کی شیوه هر یک طلبی نه که حضرت موسی علیه السلام بر نزاید و حی بایه بر کوه کوه بر کوه کوه بر کوه کوه
کفت بر کمتر از آنم کی بنیاد خدایا طاقت حضرت رب العالمین بر فراز نیایه بر نزاید و حی فرمود که ایشعدت
لک الجبل فانه لا تری نفسه کما من بنده کوه بر اثر نفس نه زاید بنده و فی نظر حقارت من بنده
حضرت کنج مکان کنج مکان بر نه بر ارادت الهی کنج خاک بر ارادت الهی نفس کرد جهان و در ان مرویست حضرت صادق
علیه السلام و علیهم السلام بعد از انکه بر تبه رسالت و خلت آراسته بلی خدا بیان حرص فرمود که ما اتی واضع شیئا لله
عبد الا رفعه الله تعالی بحضرت موسی علیه السلام کی بنیاد کر فته نه بنده بلی نه بنده کوه بر کوه ها کر اتی واضع شیئا لله
کشیده بنده کر تواضع بجان را نه بنده بلی نه بنده کوه بر کوه ها کر اتی واضع شیئا لله

ان ورعدة الذل ازفضاء استطاب بنور صلاة عليه الآية حق بر ولايت كه كرم حاصل كنون لين رعيت كم تصوف حق
كو زبالهيكه خزائن جان صفتها جز بخورد خورش بگرنتواضع زيا بنكر دانه باه مكر رفعت ٣٤ وبر بلندي ديگر دل نفس دشمنكي
زيا بنكر دانه باه مكر عزت وار بلندي راي مكر تقشف بكار لين ترا فيه بلندي حرص غنا ودين بنا زبر لف نهال ملك ٣٤
تواضع افت دامن ٣٤ غرار وبلندي وغنا وار فيه بر ٣٤ اكر خواهي كه بنيكان قرين باشي در رعيت بطه خوش اخلاق آسا ولوي
در رمضه سر ان ومسيان ليس مقال صورت احمال حضرت يوسف صديق ت كه در حق صورت ان ٣٤ در آسيه بنا خواجه
فضيحة يوسف بالبيان داستان زليخا
يوسف بخريد
كه احسانا كه مراد رشنه در عالم كه يافت بسطه كه حيف مراد نه دار بنا بر بيان وبر بيان كه كه بيت بنا مفرده يافت
در هم لطيفه اختلاف الاقوال فرشته وحيض در عبارت آورده كه كاستمان عزيز ٣٤ وبه نه واوازه حسن وجمال ان افتاب
سپهر كمال ٣٤ عزيز مصر رس بنده فرز فضيلت فاضل جامع نام بان هزاران كه كيس در طرفه دمان بطه فرزند روح
فطه در رضوان برضا رس جوهر فرمان ان عزيز فرمان داد كه او بسه ربنا دار آور زنه روز ديكر ما كه بوسف
ارسته خته دنيز كوه در بيت بسه ربنا دار آورده از بسكه انوار اقتاب جمال در ره صفت اسوب در در تن خود
در بر ك عزيزان اضافت ودلال جنانكه رسم لطه ناكه كه من يشتر ي عبدا نظيفا الطيفا ليس في الدنيا
مثله من متجر بنده نا بكزيده لطيف نا دك نامرى در دنيا مثل نرنيت در بيع وقت بوسف اهل مناكر كه كرفته
فرضه كه ديكر چنان نه نكرى كه نه چنان ت كه نوسكوك وطريق نوصيف نه ي نيرنيت كه تو بدين نا كرفت پس
چكويم كفت بكه من يشتر ي عبدا ضعيفا خفيفا غريبا مظلوما حقيرا يعني كه متجر بنده نا توان نه
رت عزيز سته به وبقعه زار نشار كه كفت ارغلام سم فروخان نه اضافت كه نوكفن بلكه چنانست كه نوكفتم
القصه عزيزان مزاد بفضوده نه وقيمت مدافزوده نا در بركت فروتر مكنت كه فرض بكليم عقارت دبه عزيز
مثلك ٣٤ وزر ونقره ومشك ودينار داده وبراجزيه عملها صفت نواضع كه افكنده كل صورت سعادت وفرخنده

واب ركنيز بسره فيه كودر قدر مردم ٣٤ سرايا رزنه كن طاك ار بنا بارقت ٣٤ وانها كرشتان دولت
نامدار ٣٤ بسبب افزون مقدار ٣٤ وبجا كر قوت بازه در اين اضطراب ان خواهي كه اصبر طاقت مكن ٣٤ اول بايه فلك قوت ها
ناب بيار نخل نكنه كه در سر رسان ٣٤ بتوانه رفاق لف ودبكر ذفقره اى ٣٤ از سوره سكوره رابت كه والمشكن
الى اينه دك ٣٤ ار فرزنه ادم سنكر اسقيم رسان در ربنا بفنها ربع مز خواجه كه آنها فرسم ٣٤ چيز سنكر نان نهاد
زبا بيكر انم از بنا رنج وطاعت كه ٣٤ سنكر نيز عزيز ٣٤ بايست كه نهال نواضع بار آور وچه كفتي نا بوزش كه بوسف
نقش نكفتي كه ما سته كرخان اكر خواهد كه نا اينكه حق ٣٤ در صوص شكر كويان در آورد ودر قرآن مجيد ادعا از بنا بسيار
وعده وعيد ليس كلام ٣٤ فرسه كه لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد وفقره اوس ٣٤
معز ان مذكور وفقره نا نبه ٣٤ معز ان بزت كه اكر كوان فضل بر بار ٣٤ هذا من فضل ربي بايد به بستيكه عذاب
بسيار در ناكر بسيار ٣٤ ودبكر از بقيه سوره واستغفري لذنبك واذكري نعمتي واستخبري بك واسلمي
اعطيك وتصدقي بي ابانا كه لكشفي مؤنتك وصلي رحمك اسقي اجعلك ار فرزنه ادم طلقت
از نخ ناكه مزرنشه نوه مراجعان در رجع ٣٤ وضيع امور عيزان او سير اكرم ٣٤ كشته مسرات وبراد نه حاجات
والصدق كنج زمال فاني از براس ضارين جسكيان نا اينكه بركت در روزيت عطا فرمايم وبار حام وجبران ناقص
وصل ورؤف دهد ٣٤ نا اينكه نزاعمال الس خلق كرانم وانه براسع انست ٣٤ آن خلوتم بركزيده بيت وسط وبيان بيش
فقرات مخ ومجلد خريت كه انم ار فرا مه آمد وخلق نيت كه او راق فقرات مذكوره جزا زنهال بوستان نك
ارتجي خير سبز نكفي ٣٤ واطلب بي العافية يطلق التحيه ار فرزنه ادم ار مخ طلب عافيت ٣٤ وجزع عافيت
كني ليبسط لك كيسه صحت بدن ونفس بر بركت بدن مومنان اخلاص نشان محل نزول بلا ها وجميع امراض وانبلا ٣٤
بسيار له ملك محل مخزن خزو وجه قرار كاه بنده بوكيل حق ٣٤ چنين بر بن عز اسلام معدن انكه در ربنا بان حضرت ابن عباس رضي الله عنهما

لف جانها لطف رحيم عهد جاك حيوان ار بنا لطف ار لف نهاك حيوان ٣٤ جان ملك فلك زنان در بر ٣٤ قرا كرد
بار نخ بكه حيوان ٣٤ مرابست ار ره نصه از مركران ٣٤ لهو حق بار ام زهاك حيوان ٣٤ والسلام على من اتبع الهدى
از بن بنده آدم سلامي بنا در بن ٣٤ ودل الهامي در دل بيان ٣٤ در نهاي علوت كه بن بسه ربنا له ٣٤ انه طلب دست
چه بر دوانه ربنا ٣٤ الا اي قدم از ابتدا بكار ربنا ٣٤ انه علم عز بسه ربنا بستيم ٣٤ او عقل نيز به ربنا ربنا ٣٤ وبنزد رباب
انزوا وتوبه ٣٤ وعام نهاي نوفوا كفته اند له ٣٤ ار شه كلمت جيب بكنك خان ٣٤ راس محبت بكلي از مكان ٣٤
كرچه زا خاك تركي آمده ٣٤ عاقبت الامر بيارت ٣٤ كه لطف الله در بن قاربت جان حلقه مارت بنده زنكير
بابس ٣٤ كه هر حلقه نهاي جان حزين ٣٤ عفو ار سفر كن جان حزين ٣٤ در سفر نار كه كوه سنك ٣٤ كه ميان منطقه ام بنك
به كه در زكان منافق بسر ٣٤ پس نيز بنده نه بنزد ت كه ٣٤ وبنزد رباب اخيار بفتوه كه فاه الصلح از در نهاي فرصه ٣٤ هر كرانو
فيض حق آمد دليل ٣٤ عزيز بكويه درست از فضال قبل ٣٤ عزت انه عزلت انه از فضال ٣٤ نوچه جوز ن احتياط نيج
آن ٣٤ با مكس از زمين عزلت به ٣٤ تا مكرد چيز كه بيان در بر ٣٤ كز دبه نفس سوز ار ان ٣٤ در بنان نوچه بيز ان بر ٣٤
از حقيقت بر نونكنت به در ٣٤ نزين فاس در بان نا مكذ ارت كه تو خواهي عزت زبا در بن ٣٤ عزيز مردم عالم كه بن
چيز نيست قدر از ٣٤ مستور ٣٤ تا چه از بنا ربع سر نور ٣٤ اهم مطلوم بكه من شمار ٣٤ سد ر ٣٤ كل آسا بار ٣٤ ليس
تا نوتوم از خلق بنا ز نك ٣٤ ليلة القدر كم اعظم ٣٤ رو بنو ليت آر ار فرزنه مه ٣٤ وبنو بيع ٣٤ الوان ٣٤ بار ٣٤ ذوق
عزلت آمد كنج مقصود حزين ٣٤ لبك كه بنا ره علم آيه قرين ٣٤ عزلت مرعابان علم ان دانست حق ٣٤ وزابتدان زنده علم
زاهد وعلم ار فتي نبود بهم ٣٤ كه فتي نداند در ره عزلت قدم ٣٤ زاهد بي علم در بيابان ضلال ٣٤ عالم بي زهد بر لب
انكر ره نهايت ٣٤ زنكه كه ار دل بزه بابت وتخم بغي فضا ٣٤ نهاي در دلش بقي بقوت بن كه فهم وكه نواز ٣٤ نهاي فوت
مر بابه عقل نخته سوره مذكوره كه فرمنه ٣٤ الا الخلاص في الورع والزهد في الدنيا ار فرزنه ادم اخلاص در ورع

در ورع وتركه اينت والله بر بنه بابه ونزاهد تفسير مذكور ٣٤ نهاي در ورع ونوبه سوره كاه فرزنه عالمان
سيان آنچه انام ار ٣٤ يافت سيكفف والعبادة في الهرج ار فرزنه ادم عبادت هذا كه بن فكان در علم ودانش بر ٣٤
كه طريقه نا بان ودبنا بار ٣٤ حاصل ات اجل هر كرار در كانون سبه ار مجان نهنه چنان نا بنور صوفه براز چنه
بانند علامت عبادت ٣٤ ظهور بش در كام بن زرعبادت اجلا خواهد ٣٤ يعني فقوه وحال فقوه ٣٤ غالب عبادت ٣٤ وكمال
ظهور بش ظاهر وجوه اب در عبارت مولانا عطيه سيحيا ٣٤ چه ر بابت كه در حضرة اوقات صلوات ٣٤ زنك سيار كه كنج نهنه
ذات با بركات ٣٤ در كمال تقوه ٣٤ بلوغ ظاهر ٣٤ وتفصيل بين اجمال مر بابت در ٣٤ ى ٣٤ وبي نوع ٣٤ روايت سيكند
اخطب ما تكون ٣٤ كه ار تكلفت ان سلطان ار بنا ركه در وقت خان ان مقتدا ٣٤ ار ام در امر خلق خدا سوء
مزدر ربع نهاد ار بنك رضا ٣٤ نه در بنك دكر حالي به بار ٣٤ ٣٤ عضو بش مزبه به فنا ار بن مزبه بيان بر بستيا ٣٤ اي
چنان سيكفف بنج طاعت كنده ٣٤ كه ار بن حال سيلفت بنده ٣٤ كه ار بن ربع در از وعرض طاعات ٣٤ سبوت بكويت رو ار بن بنده طاعات
نشد ٣٤ معلوم او بر قبول ٣٤ كه تغيير از جسم ربع ٣٤ مال والفناء في القناعة ار فرزنه ادم فنا ٣٤ ورت
در بن زمر ٣٤ در انك رو بكسكي وقناعة وتخفيف مؤنت بباب ٣٤ نوز ربع نه ٣٤ جميع آن ٣٤ نه كه ايان در بن طاعة
از لفات مشتبه والسلام ٣٤ يعني نكم حقيقة عبد در فضيلت ٣٤ بهر قول فال در سوار ار افضل احوال بر نار ٣٤ با
بر ركفيل مال در بباب ٣٤ قدم در ره نهاد ربع ابواب با كار ان وچه بسيار بكور در باب قناعت كفته اند ٣٤ ع
كوش قناعت كه هم عزيز ٣٤ بنشنو دا زه رفت چك ن ٣٤ ديده كسيكه نه نار ٣٤ ٣٤ ع
كر بنو ار ان اكنده به ٣٤ خوب توان كه كرد بر بسر ٣٤ ور بنو در بر باي به بيش ٣٤ دست توان كه كرد ان تو بي خويش
جميع نكم بر سنج بج ٣٤ هر بنده ار كه بس ز ربع بج ٣٤ ويها ايها الذين ٣٤ عزيز نا ٣٤ كر بنو دخك طاعام ٣٤ ز در توان بافه هر خويش
كام ٣٤ ور بنا ركه بر ز طاب ٣٤ بار دكف دست توان خورد ناب ٣٤ ور بنو در ره خوان نخ بنيع ٣٤ هم توان ار خت بنان خويش

در میانه آن تعالی بر بین و زینب خاتون و ام کلثوم دریغ کرده ح ن پس آن ملعون متوجه حضرت امام زین العابدین
شد و پرسید که این کیست گفتند این علی بن الحسین است گفت که شنیدم که خدا کشت علی بن الحسین را حضرت فرمود که مرا
برادری علی نام داشتم او را مردم کشتند گفت ولد الزنا گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود که جانها را
خدا قبض میکند در وقت خواب و در هنگام وفات الله یتوفی گفت تو جرأت میکنی که جواب مرا دهی ببرید و او را
گردن بزنید چون زینب حرف قتل آن حضرت را شنید مضطرب شد برجست و بر آن حضرت چسپید و گفت بخدا که
گر او را خواهی بکشی اول مرا بکش لف و در این وقت که جناب زینب خاتون بزبان حال باین
مقال مترنم [illegible] لف لعلی [illegible] از [illegible] چه جفا کرد • بی تو این چه جور و بیداد • [illegible]
زنان طفل بیمار مانده • پرستار مانده • [illegible] • بی تو این چه جور و بیداد • [illegible]
که بیمار و تب دار • [illegible] • بی تو این چه جور و بیداد • [illegible]
با قطع نظر زین ما چرا کرد • بی تو این چه جور و بیداد • [illegible] • [illegible] • [illegible]
بی تو این چه جور و بیداد • [illegible] • [illegible] • بی تو این چه جور و بیداد •
سکینه از [illegible] • [illegible] • [illegible] • بی تو این چه جور و بیداد • [illegible]
مانده کانیم • [illegible] • نظر بر حالت این طفلها کن • بی تو این چه جور و بیداد • [illegible]
ز ظلمت [illegible] • [illegible] • بی تو این چه جور و بیداد • [illegible]
شرط ایمان • [illegible] • بی تو این چه جور و بیداد • ح حضرت گفت ای عمه تو مرا باو بگذار و گفت
ای پسر زیاد مرا [illegible] که کشته شده در راه خدا عادت ماست و شهادت [illegible]
دین کرامت ماست ح ش [illegible] • با اهل [illegible] سعادت است • [illegible]

کند کس • زیرا که [illegible] لف پس ح [illegible]
مرا از [illegible] ح ن زینب خاتون
گفت [illegible] لف و ح ن
[illegible]
ملعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible] ملعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت الحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ح ن و روز دیگر حکم کرد که سر مطهر [illegible]
و [illegible] ح ب [illegible]
اهل کوفه [illegible] • رَأْسُ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ • الْمُسْلِمِينَ عَلَى قَنَاةٍ يُرْفَعُ • [illegible]
[illegible] • وَالْمُسْلِمِينَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ • لَا مُنْكِرٌ مِنْهُمْ وَلَا مُتَفَجِّعٌ • [illegible]

[illegible] ح ن از زید بن ارقم روایت کرده‌اند که گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] م ل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ح ن [illegible]
[illegible] سوره کهف تلاوت مینمود تا باین آیه رسید أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ
أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا لف [illegible] • [illegible]
[illegible] • يَتْلُو الْكِتَابَ • [illegible]
[illegible]
[illegible]
و تلاوت کتاب [illegible]
[illegible] ح ن [illegible]
[illegible] لف و بروایت دیگر [illegible] ح ن [illegible]
[illegible] إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى لف و بروایت [illegible]
[illegible] • وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ [illegible]
[illegible] ح ن پس [illegible] ملعون [illegible]
[illegible] حکم کند [illegible]

باب [illegible] لف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ح م [illegible] م ل [illegible]
[illegible] • [illegible] ش [illegible]
حضرت رسالت [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
استقبال [illegible] لف [illegible]
[illegible] ح ن [illegible] ح ن پس آن ملعون [illegible]
و گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]

که هنیفان بیشتر غلل در ایام جوانی و ترک اهل عیالند تو در زنان پرسی که ایشان را حیف که مصداق این کلمات باشد

جلد پنجم ایام شباب با هوس ایام جهلت ۱ نه دیده و به باد داده کوس شغفت ۲ در خراب و مرغزار نفقه حیات

بیدار کردم کنون که مرغ به قفست ۳ و کیف نقطع فی الی فی بین القبر هم مع خوف الفقر ۴ و چگونه قطع میثاق کنند

از خدا که با اینکار نه فقیر و پریشانی میترسند ف خائفین ۵ حال اهل جهالت ۶ خوف در دل ایشان کی راه یابد

انکه خائف گشت ۷ ناشی عارفست ۸ عارف نازمند به قطعت جنت ۹ و کیف نقطع فی الی ورع مع الرغبة علی الدنیا ۱۰

و چگونه قطع میثاق ورع و از ریب هیزکار ۱۱ و حرص از کی بردنیا دار ف کی اهل ورع عیب دنیا کوشند ۱۲

نیز اگر جام صوف صفوت ۱۳ ست ۱۴ جز خوی جوی پشمی نیارزد قطع ۱۵ با جانبه سودا پشم صوف بوشند ۱۶ و کیف نقطع فی حب

اللذات مع حب الدنیا ۱۷ و چگونه قطع در محبت آن کس نیارزد با محبت دنیا کردکان نوباوه سینه دارند ف ارباب محبت

گذاردند ۱۸ از مال و منال دنیوی سیر نشوند ۱۹ در بیشی حرص نقطع ۲۰ نشوند ۲۱ و کیف نقطع

فی مخافات الله مع اجتهاد الفقر ۲۲ و لنشأ کیف ۲۳ و چگونه طلب خشنودی خدا در نفس عالم نهاد ۲۴ با انکه دل

همه دگیتی فقیران و مسکینان دارند ف اگر حرص نیارد عفاف ۲۵ فقیران دینیان به بیاورد ۲۶ دل مؤمن مقام حق

تعالی است ۲۷ رضای خدای عز و جل ۲۸ طلبند ۲۹ تا فقر نیست که فقرات مذکور نکرده خوف و رجا و حیا و ورع و صبر و شکر و توکل

از فقر است بگو تو فرمن و بمجرد رسم اعمال نیکو نیست ۳۰ و لکن بنیم حلم و دیت کار اهل دنیا نصیب ۳۱ و در نهایت مصوبت

و بسکالت از اهل بیتم اعمال ترک کردند تمکن و تحقق اهل بیت و در ۳۲ از صدق در اعمال تقرب جویم ۳۳ کار رسول الثقلین

باید و صف نه کسیکه دگر پوشیدن لباس فاخر کند یا نکه قدرت بر لبس دشته باشد و عرض نیاید و نه اعمال صالحه

از آن کم شود ۳۴ ع انما الاعمال بالنیات ۳۵ که پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم فرمود ۳۶ انما الاعمال بالنیات ۳۷

عبدا فاذا اعتقت عبدا لیست بر حب لبس جامه نیکو و خانه با دیبا و دیبا و خانه با دیبا و خانه با دیبا و خانه با دیبا

خوام بر پیشه بعض در روز قیامت بوسیله نیاز کرد و دیگر از اسباب فروتنی علامت فرشتگان ارسالست ۱ که با

غلام و خدمتکاران نیز شفقتانه و دیدار نه سوگند خورند ۲ از انعام خواهی کنند و دیگر ایشان نخواهی کنند ۳ بلکه این چنین

و ایشان را جامه دیبه بکرکاه و السنه ۴ فرمان روان نخواهی و خدمت کند ۵ ایشان را از تفضلات آنچه ۶ ان

گوینه نیکو از اسباب زمانه رسوم نیکو کن و در پرسش همزبان جزای اول دیده کن و در وقت طعام خوردن با غلام ۷ خود

علیحده السفره خوردن اسباب است ۸ لکن از مقتضیات رسوم خارف و دیدار نیز به ملاست کم کنت غلاما بیکانه

خواهی نخواهی نقد رد و پسند و با او همکاسه و السفره و اگر انوشیده ضایع در اسباب بر آنچه گفت چنانچه همکاسه

و لیکن غلام را در خدمت نیز اسباب جامه و ضایع و دیدار آنست که نخورد نیکو حرمت از دیده کاسه ف دیگر

از اسباب فروتنی عمل قوت گذیده عیال ۹ در وقیکه بقدر کفایت عیال ۱۰ از اداء اشتغال نمایه چنانکه مصطفی ص ان

که حضرت امیر المؤمنین ابو حفص عمر رضی الله عنه بر سر اسلام خادم در سیب آمده گفت یا امیر المؤمنین بیا بر جنس

نه بسیار دارم فرمود ابو العیال اقوان ۱۱ عمل بعین ۱۲ عیال پرسد از اسلاق نیز و اگر ترجیح عمل ان در دادن و استکبار

امور ۱۳ نقصه نادیب بقدر ذنب موزد صعف هیبه ۱۴ و شیوه پسندیده ۱۵ چنانکه از اسلاق فضار وضع زمانه از غایت بیاض

مفاسد و سبب ملامت اقارب و اباعد بالله چنانکه از اسلاق فضار وضع زمانه از غایت بیاض مفاسد و سبب ملامت اقارب و اباعد بالله

مدینه علاوه به کرسی عیال اقوان ۱۶ جز ترک فضار بر اسلاق ۱۷ اعم از پیغامبر اکثر تر از به بر سر منبر نشسته و اجناب ۱۸ صعف نه کرد ۱۹ ایشان

لِعِیالِکَ وَحَمَلْتَهُ اِلَیْهِمْ اَمَا وَاللّٰهِ لَوْلَا اَهْلُ الْمَدِیْنَةِ لَاَحْبَبْتُ اَنْ اَعِیْشَ لِعِیالِی اَلشَّیْءَ ثُمَّ

اَجْلِدُ الْیَوْمَ حاصل آنکه بیشتر بر عیال فتوح ۲۰ و در اسلاق بسوی ایشان میبرد ۲۱ فقیر کار اهل مدینه فقیر کار اهل مدینه فقیر

بعین ۲۲ نیاید از طعن مردم ترسی ایشان بنگردم ۲۳ آنچه دست بیشتر کرد نیز بر عیال فتوح ۲۴ و فتح بر اسلاق بسوی

ایشان برد و میاید و انست کار غایت اشتغال بنیم صلی الله علیه و سلم حسن حفظ و عرض جزیل و ایشان نیاید مرد به کوبا ایشان بیشتر

خاص علامت بر دیه ۱ و جز و طی باشد بان موزد نکند ۲ و از جوانی مرد ایشان و بسخنی کفاف از ایشان باز در نفس

نکند ۳ و از آنرا بس فاخره و سنه عار و عاری است نمایه ۴ و زیب بیطلان کفور ۵ و از قرار است مفاد ایشان ۶ و در وقت

عجز و بیمار عفو شیفته کند ۷ بلکه جز و ظن خلق به و رحمی نفاق ۸ بر آب و گرده بر آن باز دانسته در رکاه آنرا بر قبول

حسنات نفاق ۹ و جز شیوه تواضع و تذلل نورزد ۱۰ و از جز و فضول احسان خویش بر مسلمین چنین برگ بیاید

بجای حاصل جز بلزد چنانکه اورده که وقتی از اوقات بر سفره بنا بر مسرع دیه ۱۱ که سبب وحشت مردم و باعث نفور ایشان

و اضطراب خلایق گردد ۱۲ بسیخی بنا مهذب کوشش کرد بر جاده ۱۳ و بر بیع عهد بجای نزدود بر فتح ۱۴ جهت رفع این ملامت عارف

بسیخ بر پاره کرد گفت یا ایتها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ۱۵ و بر بیع عهد بجای نزدود بر فتح ۱۶ جهت رفع این ملامت عارف

از امور مذمومه نیاسته و دیگر از اصول انکه ۱۷ عبادت مرض و بیاست ۱۸ و اجوا ابن سنت را و صحت اعتقاد نفس

و السنه بآن قوی ۱۹ و از مرض نامنیت بیابد ۲۰ ف دیگر ۲۱ نکوه صحیح جسم به حسنه بسیاه ۲۲ نگاه باشد بر بیع عهد بجای نزدود بر فتح

ان در سلسله طلسم سر ۲۳ از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت رسانیده اند که حاصل مضمون آنست که

منه بنده ان بی ۲۴ و روز قیامت سر از سر کند کوه سوزه به کوه ۲۵ شنگ ایا مرضت ان تعودنی و نفقد ان منه مریض

مانع ۲۶ نیاز و فیکه بیمار شدم عیادت نکردی منه بنده که گوید سبحانک انت رب العباد به لا تألم ولا تمرض ۲۷ بلکه نزدیک

منه به تر از عیوب و نقائص بجوی و در رکاه کار ام و مرض بر تو رانیست چنانچه گوید به کوبه ۲۸ بزار و سوی من تو بیمار شدم و عیادت

او نکردی عزت و جلال من کرا عیادت او بکردی بیمار نزد او بیش از ان منکشف ۲۹ شدی که نگفتی ایها بنده که ۳۰ نیاز

و بنج از کرامت بنده ۳۱ موضعت و بیمار نمودم ۳۲ ان که اکرام نفقه بیمار ۳۳ از بهر خدای عز و جل ۳۴ ان که اکرام نفقه بیمار ۳۵ از بهر خدای عز و جل

منت گفت که ۳۶ رب کیف اعود لک و انت رب العالمین ۳۷ سوزه حقیر از نفقه موجه ۳۸ و بیمار ۳۹ منت گفت که ۴۰ رب کیف اعود لک و انت رب العالمین ۴۱

نان خویش خوشگوار ۴۲ و الحق الوسترین و الی نان فروش نه ۴۳ و از نکاه سعادت ۴۴ مرتبه خوشگوار ۴۵ خوشگوار ۴۶

تکبر بانکه ایشان سبب خوارئ و مذلت و باعث شکست بنیان و بزرگ و قوت ایشان میگردد لف بوقال
بوسند و لیسبر مزمنه زدن حجر انکه در بیع دو روزه کار بقیمت ربا اعتبار یابد فقره که چه عنایت بنفکنده و
جمیع اوقات مراقب نفس شوم کرد ایشان سایه انکه ملی و در جوان و صبا الذین یعلمون عطا الارض هونا الایه
ثبت کنند و هیبت از ذات منتهی و اعمال بغیر مستعمل بر کار ایشان حق منه کرد سازد بلکه بکلام آب
هوس فضولات و غفلت و فراموشی چیزها کرد انند چنین کلام ۴۶ کوه سوده پس کوه بیکدیگر و روز نکار و ما به بنیا
در بندند و سیاه ارکی دست بر سر کار سر کج پس ایشان کرد نو بنیا به هیچکار ارکی بر سر نهاد او رده رنه
رستم در دو بیان تن سر فقه بار تمامه ایشان بنیاد ملک کز بیر خلقت دنیا بکار فیض علم رفته ارکی فرق
هیچ کوشیم از ایشان اعتبار ارکی فرق نظم ایشان رسم حوا وقت دیگر لطف ایشان رسم حوا مدرج ارکی فرق بلوغ
سرو بالای سیه چشمان عذار ام چنان نامرد نام او رستم فارس میدان حمیت کار نه انچه در سر قرار نهاد
وانچه بر شام نامه بر قرار و در و دیوار کل فقه نازیان خاکی خواهد انجا به حیف بر سنگ عنان
در کجینه کف فرو برد بزخار لیس الا هیچ انچه کنند در تخت لیخت از نهر دوار نام نیکو رسانه زادمی
بر کز و مانده سرایر نگار سالی دیگر از کرسیه ناب تمکین انجا به انکه با لعبار خفته کان چاره بر کنی خلد
خفته اند کلمه سر بسر مار صورت زیبا ظاهر هیچ نیست ارین در صورت ریا بیان هیچ سیاه خرد بار دان
منیکوم کرد بار ست بستوار ادمی اعقل بایه در به ان ورنه جان در کالبد ارد حمار پیش ایشان کرد نیست تو به بردن
کرد کی بر تر بنام اختیار کنج خواهد طلب بخل بر به عرض سر بنام محمد بکار چنج خدا و نیست بر ترکی داد و حکم
خورده از خود ران کباب در کرده چنج بر بست کنید کان بر بر شنا زاید بیک دار عذر خواهد از انطاکار ترش
زنه بار ران کان ده نبار حکم کفت نکوش نکی حق دوست دار نه کان حق کذار لطف ایطفیت پر دو اده عدو

ارسنجیان حضرت سازنده حساب ورصه عمر و ارزی ره خواب حب دنیا در دلی پرده نا چشم ایشان کی
پر چون نا از علامات منا اجتناب کریم ورد لی بر بر ترا طه علیم از عزیزان انس لیق خواب ختم اخلاق الکتاب

مجلس ششم

ورمذمت عابدان ریاکار وز هد فروشان سمعه کردار قال الله تبارک و تعالی
فی سورة الماعون فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وفی
سورة الکهف فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا وفی سورة البینة
وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ
حاصل نیز بر آنها انیکو متحرکان رانه تسبیح چنج فرد ایشان صوت الباقات ارباب صفا الا تشنیز چنج و فقه پوشان
و متر بان رد ان است چنج چوبان و سکنان محراب طاعت چنج چاه زنان و ارباب ذکر طالب سمع ذکا
چنج روبار ثبت دار بر بکار و محمودان ذات صلوات کرمتند کان عیان و بیان و بهوشان زمره در کش
و مهمان مقیس بار دسمه پوشش اعلام و ارس نمانه که نه کانیکه ایشان از نمانه فی و امیر کش انه دعا فلانه
انک نیکه ایشان ریا مسکننه عین طاعت فی و بر ان ثنا یافته از فوایه ریا خلقی بینانه در نظر ایشان
جلوه میدهند پس اکر امید دار کرد ار نکه ثواب پر وردکار فی با از عذاب او میترسد خلاف الاقوال
پس باید کرکن علن ایشانه و سر یک نشانه ریعبارت پر وردکار فی احد بدا لا کنه کاریها زاهد ان سمعه و ریا
کرس به پرده از عیب پوشیم کر عزت ماه بیفشانیم که کاه نهاد و جوز و سیم ان در کاف از حضرت امام
ابن علیه السلام در بیان معنی ایه مذکوره مرویست کر ذمه نه کرد الرجل جعل ثوبه الثوب لا یطلب بذلک
وجه الله انما یطلب بذلک زینة الناس و شتی ان یسمع به الناس فهذا الذی نهی الله عنه کذا
نه تعلقی معن انکه آدمی طاعت میکند و مطلبش از ان کسب رضای آفرینست و ثنای مخلوق همرو اده صالح

متوجه به سر بر کوار سلیمان گفت یا امیرالمؤمنین به رستیک سلیمان بود و او گفت هذا بعطائنا فامنن او امسک بغیر حساب
بنابراین بر تو هیچ گونه از ناس و حقی نیامده و تو مطلقاً می باو آن بارگاه را یا تو هم مالک هستی چیزی را بارگاه ای سلیمان
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود قسم بحق کسی که سلیمان بن داود را مطاع الطیر گردانید خاتم و امیرالمؤمنین علیه السلام چیزی مطاع
الحضرت ارسید فرمود حمد الله تعالی ام و ولیه الله تعالی ام و فرع بالله تعالی ام و فرع رسوله الله تعالی ام و فرع
و منم کنز امر تم و رزقه و منم قدره و منم صنعت و نیازمندی منم سید فرمود الله تعالی ارسید فرمود ایا
نبایم تو انکه سلیمان بن داود را در حالت نزع روح کرد و او را بر تخت خود نشانید و بر او حکومت کرد و او را
که او نگفت لبیک او با قوت سبع نوشته نزد او بیاورد و چهار سطر و فرمود که او را بر فرق خاتم سلیمان بن داود و
دیدم با قرار نیم بتعجب ادای آنرا و الحضرت فرمود که از چه چیز تعجب میکنید گفتیم یا سیدنا و مولانا
فرمود ای امیرالمؤمنین ع چیزی را که شنیده بودیم از امیرالمؤمنین ع که گفت یا امیرالمؤمنین روزی
دیدم که ناخن پا و چیزی از موی سر و ریش آن حضرت را جمع نموده بودند و فرمود که آنها را دفن کنند
آمدیم که عالی را بر داریم و دفن کنیم خاک ارکه و در یک ریخته عرض کردیم که چه چیز است که امر فرمودید
حال این درخت که خاک ریخته شده است فرمود که از همین درخت خواهد خرما و ساها از آن خواهد
فرمود امام حسن ع چیزی عالی نو که بر سیده بتو بگویم و بیامده میکنیم در تو درخت جواب نگفت فرمود
امیرالمؤمنین ع از این درخت بگو که چیزی بتو دارم جواب بده او را سر نگفت سلمان قسم بخدا است تحقیق یا
از آن درخت که میگفت لبیک لبیک ما رسول الله بعد از او حقا بعد از او حقا بعد از او حقا

عرض کرد که بحضرت امام حسن ع یا بحضرت پدر تو امیرالمؤمنین ع شنیده ایم

زرد و بر سبز کرنی تا جیت از یاقوت زرد و در یاقوت نیلیت از یاقوت کبود و در یاقوت
خاتمیت از درة بیضاء و نزد یک بلک که نور رسول الحضرت چشم ها را بخیره میکند که در یک ستاره دیده نگردد
امام حسن یا ایها بدرستیکه سلیمان بن داود مطاع الطیر بود خاتم و امیرالمؤمنین ع چیزی مطاع است پس فرمود
الحضرت ارسید فرمود حمد الله تعالی ام و ولیه الله تعالی ام و فرع بالله تعالی ام و فرع رسوله الله تعالی ام
و منم کنز امر تم و رزقه و منم قدره و منم صنعت و نیازمندی منم سید فرمود الله تعالی ارسید فرمود ایا
نبایم تو انکه سلیمان بن داود را در حالت نزع روح کرد و او را بر تخت خود نشانید و بر او حکومت کرد و او را
که او نگفت لبیک او با قوت سبع نوشته نزد او بیاورد و چهار سطر و فرمود که او را بر فرق خاتم سلیمان بن داود و
دیدم با قرار نیم بتعجب ادای آنرا و الحضرت فرمود که از چه چیز تعجب میکنید گفتیم یا سیدنا و مولانا
فرمود ای امیرالمؤمنین ع چیزی را که شنیده بودیم از امیرالمؤمنین ع که گفت یا امیرالمؤمنین روزی
دیدم که ناخن پا و چیزی از موی سر و ریش آن حضرت را جمع نموده بودند و فرمود که آنها را دفن کنند
آمدیم که عالی را بر داریم و دفن کنیم خاک ارکه و در یک ریخته عرض کردیم که چه چیز است که امر فرمودید
حال این درخت که خاک ریخته شده است فرمود که از همین درخت خواهد خرما و ساها از آن خواهد
فرمود امام حسن ع چیزی عالی نو که بر سیده بتو بگویم و بیامده میکنیم در تو درخت جواب نگفت فرمود
امیرالمؤمنین ع از این درخت بگو که چیزی بتو دارم جواب بده او را سر نگفت سلمان قسم بخدا است تحقیق یا
از آن درخت که میگفت لبیک لبیک ما رسول الله بعد از او حقا بعد از او حقا بعد از او حقا

عرض کرد که بحضرت امام حسن ع یا بحضرت پدر تو امیرالمؤمنین ع شنیده ایم

آیه زفرس علیهم لب بدست کرجا اخفق کمان باحوریان زمرا جابه رجا هریک زانبان مهتابه
درماتم شاه جهان از دیده که نیه فتح چکان مهتر جبا آمنه جبا از داغ ال شاه شتکان نالنده بیاد زنان
آذر جبا داغ جبا اول جبا آخر جبا تا فلک بسال زد رقم فرض بطهارالم موزد رسور کرسی سم خامه جبا آخر جبا

ق ۲ در مجلس ۳ لبنج عباس کویه کرد زبرسول ارقم نشسته اله ورنزد او علیا و فاطمه و حسن و حسین علیهم
بعد نه پس گفت که اتقم ایک علم ان هؤلاء اهل بیتی و اکرم الناس علی فاحببت ان احبهم و اعفین من اتبعهم
و دل ان ذا لاهم و عادوه عادام فاعینوه اعانهم و اجعلهم مطهرین من کل رجس معصومین من کل ذنب
ابنه هم یوم القدس بنک یا رضا بتحقیقکه تو میدانی که حضرات اهل بیت منند و کرامی ترین مردم نزد من
پس دولت دار کسیکه ایشان را دوست دارد و دشمن دار کسیکه ایشان را دشمن دارد و دشمن دار کسیکه
واعانت کنج کسیکه ایشان را اعانت نامه و یکروان ایشان را پاک و پاکیزه از هر عیب الفضائل و نگاه دار ایشان را از
هر گناه از مویه ایشان را نزد من القدس کرا جانب تو ت پس فرمود یا علی تو امام امت منی و خلیفه منی بر جماعت
بعد از من و تو ش پاه فارغ سالان بسوی بهشت و کویا اینکه من بینم فاطمه را که تحقیقکه روز قیامت در روز قیامت و مجلس
سوار شت از طرف راست او هفتاد هزار ملک و از جانب چپ او هفتاد هزار ملک از عقب سر او هفتاد هزار ملک
و در پیش رو ای هفتاد هزار ملک رونه و زنان مواضعات او بسوی بهشت بر دو جمیع خلق نیت که هر زنی نازکرده
در شب و روز نیخ نماند و روزه کرفته باشد مکر رمضان را و حجت الاسلام کل او آورده بسوی کاه مال ندیه باشد او طاعت
کوه ها ان عوده باشد و علیا زیارت طالب بعد از نزد دوست داشته باشد داخل بهشت کفه الفضائل نه و حضرت فاطمه را
دیده بینکه فاطمه بهتر زنان دنیا و آخرت ت پس قایل عرض کرد که یا رسول الله ایا فاطمه بهتر زنان عالم ت پس حضرت
کمان مبر حضرت عمران ایشان و لکن حضرت فاطمه پس او بهتر زنان دنیا و آخرت ت انا و ایشه و آخرین دیده بینکه فاطمه بر صراط

مرا بینه پس سلام سلام بر تو باد ای مختار از ملک که مقرب باشد و نه مرسل کننده فاطمه را بچیزیکه نه فرشته بان چیز
ملا کبر هم پس میکوینده یا فاطمة ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین ای فاطمه
بدرستیکه خدا برکزیده تراست ترا بر کزیده و پاک پاکیزه از صد و بر کزیده تر است ترا بر زنان عالمیان پس التفات بسوی علیا فرمود
و فرمود یا علی بدرستیکه فاطمه پاره تن من ت و نور و اچشمان من ت و میوه دل من ت خود من میباز مزار هر چه
بخود میسازد و کمان میکند او را هر آینه او دل کیست که کرد نیکی او را دل کیست که کرد نیکی او را مال کیست که
باو نیکی نماید پس فرمود یا علی بدرستیکه خدا ایشان را بسوی بهشت دعوت میکند و بهترین جایها بایشان میدهد
پس کرامی دارد ایشان را مثل کرامی دادن جبایها پس بلند ترین مردم ت روز قیامت علیه و بسوی آن و کفت اللهم انی
اشهدک انی احب من احبهم و بغض من ابغضهم و سالم من سالمهم و حارب من حاربهم و ولی من والاهم
من عادهم و ذلیل من اذلهم و در مجلس ۵ از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود که رسول الله
بر عبد الانصار میکفت که کفت رسول الله علم کرد روز قیامت دختر من فاطمه بخدا قسم که او بهتر است از نوق بهشت
مدینه المنیه و طعام آن ناقه از لؤلؤ تر باشد و قوایم آن از زمرد سبز و سنام آن از مسک اذفر و دو چشمان آن
از یاقوت سرخ و بران ناقه قبه از نور باشد که بیرونش از اندرونش دانه و دانش از بیرونش دیده شود و بران قبه
عفو الله و جایز آن رحمة الله و بر سران قبه تاج عز الله از نور که از بیرون تاج مختار نور کن باشد هر کرکن تاج
مدر و یاقوت کرد و بر سر او هفتاد هزار ملک بالله مثل او در آسمان و در جانب است او هفتاد هزار ملک بالله مثل او
در جانب چپ حضرت و چپ او هفتاد هزار ملک بالله مثل او در پیش رو ای او هفتاد هزار ملک بالله مثل او
ق ۱ علیه بینکه از حضرت حسین تمام دیده بهوشته ایا الثقلان تمام دیده بهوشته بدرستیکه فاطمه بکه در پس عرصه قیامت
پس از قبر خانه بپوشد و مهیا کرده شده باشد برای او حله از حله های بهشت و بپوشد حله کرامت را و بیاید
پس بر ناقه از ناقه های بهشت که مهار آن از مروارید سبز باشد و زمام آن از یاقوت سرخ و بران ناقه قبه از نور باشد

عرش الرحمن پس از ناقه بزیر آید نه کمان او کویه از آن پیشتر حکم نماید زمرد و جایه کسیکه مر فاطمه علیها السلام
منع و جایان کسیکه پیش او کشته باشد که کویا او قوف اعظم و مرزبان حال کویه ق ۱ نیز کوا و طلبا زهر اینه دار از زنان
کروه تنه رود کار صد فریاد چه کرد ان باره محمد فخار که از نسل او کشته نه از زنان خوش کار زنان تنه زنان تنه زنان
رسیده کفت چرا نه تضمن ال یقتل شیع ال آزاد فضیله بدین چرا زنده مرا از عذاب در روز کم کسقط کن از داد ان
نور دیده ام حسن چرا نه بنده ام از عذاب دوزخ کم حسن کرد رسول ان ابی دیده بار خاص باد بزرکوار نه زنان ابی ان قرب
کرد یک کوزان از زنان تمام کفته و فضائل باره نه کرد رسول بیار اهل حضرت ام جنان کویا عرش از آن کوبار زنان نه
بیان قصه بغضم ان زنان نعت کلام زنان نعت کذ الشیخ زنفر بیر بیا زنان نعت رسیده ت علیا
غم نهاد تنج ق ۱ پس در ان وقت نه از جانب آذر سه ابر جیه بیرون و حضرت جبیب من سوی ال نهاد زمن تا علیا کوه کفاح
کنی تا قبول الخ علت تو نزام ان قسم نعوت خود من کرا زمن زد نیکند رظلم ظالمان پس فاطمه کویه آذر سه بدرون بیتی و حسین
بدر کار آذر سه بدرون لحیه ام و لحیه از دیه مراد و دوست دار مراد و دوست دار زدیه مرا پس مزار آذر سه کسی آید نه زدیه
فاطمه و شیعه فاطمه و دوستان فاطمه و دشمنان مدیه فاطمه پس علیا کفته نه فرشتکان مقربان پس پس ان ابراک
ان ان فاطمه کرد ان کفته ها داخل بهشت کنی نه و بروایت ق ۲ در وقتیکه روز قیامت کفته نه ندا کننده
از جانب خدا عز و جل قسم ت بعزت و جلالم هر آینه در حالتیکه سر مبارک در کنار بانو پس در وقتیکه بیند فاطمه
حساب عام نا کرده کناهان نا کرده باقر نانه در عرصه ملک مقربین و پیغمبر سل مکانیکه کریان کرد نیز مثل
کرد انه جناب ساقه سدرة آذر زیر ترین صورت او فاخر نایه کشته کان نهی به پیغمبر پس جناب قدس بالله کرد کفته کان
و مجمع آیین براد و کرد کان در قتل او راجع نایه ها آخر ال ان نه پس نشر کرد انه ال ان نه پس بیکه کویه حساب عام ال ان
پس نشر کرد انه و باقر نانه از ذریته ها احد بر یکه ال ان را کشته پس در ان وقت غیظ برفع کفه و حرزه و اسوس کفته

و خواب حقیقت ... تا خبر انکه که در قبر زمانی بسیار ... در این خواب خفت «وَنَحُثُّكَ اِلَى الْمِيزَانِ» و فرار ...
... بمیزان انکه که تا قیامت نکردید و ثقیل و خفیف ترازوی عمل ظاهر گشته [illegible] ره بیهوده ...
«وَتَشُوقُكَ اِلَى الْجَنَّةِ» و شهوات و خواهشهای نفس تو ... تا در راحت کردن «وَرَاحَتُكَ اِلَى الْآخِرَةِ»
و راحت تو ... در آخرت ... که دنیا محل راحت نیست ... و در دنیا ...
«لَا لَذَّةَ فِي الدُّنْيَا» ... «وَلَكِنَّكَ اِلَى حُورِ الْعِينِ» و لذتهای نفس تو ...
تا ملاقات حور العین ... نقلست ابو سلیمان دارانی ... وقت بود و از غایت لطف ... القلوب ...
نقلست که ... در خواب ... حوری ... دیدم که مرا گفت ...
با اینهمه سالست که ... در خواب دیدم ...
گفتم سبحان الله این چه ... گفت ... قطره ...
از آنست که ... اصحاب کهف ...
ده که حضرت ...
عذاب ...
... [illegible]
چنین ...
...
کرم «وَتَقَرَّبْ اِلَى اللّهِ بِاسْتِهَانَةِ الدُّنْيَا» ...
و دنیا ... «وَتَحَبَّبْ اِلَى النَّاسِ بِبُغْضِهِمَا» ... «فَاِنَّ اللّهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ»

الحسنين

الحسنين ... و در سیر ... صالحان و نیکوکاران
... نیکوکاران ...
بافته ...
...
...
خواجه ...
کو تو ...
که گفت ...
و لیاقت صحبت ...
با ...
و لباس ...
ایشان ...
...
...
...
...
...

از عامل ... «قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي سُورَةِ هُودٍ»
«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ۝
اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ اِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ» حاصل معنی کلام صدق نظام ... هر کس که از اعمال حسنه ... تحصیل دنیا و زینت
آن ...
و تقرب بجناب رب الارباب ...
اعمال ...
...
... از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... «اِنَّ الْمُرَائِيَ يُنَادَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِاَرْبَعَةِ اَسْمَاءٍ يَا
كَافِرُ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا خَاسِرُ حَبِطَ عَمَلُكَ وَبَطَلَ اَجْرُكَ وَلَا خَلَاقَ لَكَ الْيَوْمَ فَالْتَمِسْ اَجْرَكَ
مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ» حاصل ...
...
...
...
...
...
...

ابن بابویه

و بین ... حضرت امیر المؤمنین ... «ثَلٰثُ عَلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي يَنْشَطُ اِذَا رَاٰى
النَّاسَ وَيَكْسَلُ اِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيُحِبُّ اَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ اُمُورِهِ» حاصل ...
یکی آنکه ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
و دل ...

ایمان خویش محکم دار که دیو نفس [illegible] کشته با ابلیس که از کف تو ربایند سیم زر گفتار ان در کافی از حضرت
صادق منقول است که الابقاء علی العمل اشد من العمل یعنی عاقبت عمل ونگاه داشتن آن دشوارتر است از عمل [illegible]
که نگاه داشتن عمل چیست فرمود که یصل الرجل بصلة وینفق نفقة لله وحده لا شریک له فکتبت له
سرا ثم یذکرها فتمحی فتکتب له علانیة ثم یذکرها فتمحی وتکتب له ریاء [illegible]
وخویش [illegible] مومن [illegible] صلهٔ [illegible] مال [illegible] مصارف خیر [illegible]
رضای الهی [illegible] منظور [illegible] صله ونفقه [illegible] عمل [illegible] عبادات [illegible]
از آن [illegible] حضور خلق [illegible] صله [illegible] کردم و نفقه چنان نمودم [illegible] ثواب فضیلت
[illegible] صله ونفقه [illegible] عبادات کرده [illegible]
[illegible] عمل [illegible] اطلاع خلق [illegible]
[illegible]
سراب ونفس [illegible] حضرت [illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible] حسنات [illegible] عقبات [illegible] نفس
[illegible] قبول رسانند [illegible] خویش [illegible]
خویش [illegible] خویش [illegible] خویش [illegible] عبادات [illegible]
[illegible]
[illegible] الهی انت الذی فتحت بابا لعبادک الی عفوک سمیته

(توبه)

فقلت توبوا الی الله توبة نصوحا فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه الهی ان کان قبح
الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک الهی ما انا باول من عصاک فتبت علیه وتعرض
لمعروفک فجدت علیه یا مجیب المضطر یا کاشف الضر یا عظیم البر یا علیما بما فی السر یا جمیل
الستر استشفعت بجودک وکرمک الیک وتوسلت بجنابک وترحمک لدیک فاستجب
دعائی ولا تخیب فیک رجائی وتقبل توبتی وکفر خطیئتی بمنک ورحمتک یا ارحم الراحمین
[illegible] افلاک [illegible] سکون [illegible] فلک [illegible]
[illegible] جانب افلاک [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] مجلس هفتم [illegible]
[illegible] قال الله تبارک وتعالی فی سورة المنافقون یا ایها الذین
آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون
وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب
فاصدق واکن من الصالحین ولن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون
وفی سورة التغابن انما اموالکم واولادکم فتنة والله عنده اجر عظیم [illegible] آیات
[illegible] اموال [illegible] دنیا [illegible]

مجلس هفتم

مجلس هفتم

[illegible] فرزند [illegible] طول امل [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] امور [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما الایام فقد مضت واما الساعات فقد مضت [illegible]
[illegible] نیکوکاران [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] آماده [illegible]
[illegible] محبت واطاعت [illegible]
[illegible] حق [illegible] اجر عظیم [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible]

ترجمه ابیات [illegible]

مخز

[illegible] اعمال صالحه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بوستان [illegible]
[illegible]
[illegible] آیات قرآنی [illegible]
[illegible] اخبار وآثار [illegible]
عبارات [illegible]
[illegible]
که حب المال والشرف ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] محبت دنیا [illegible]

منافقان لازم

دو صباح بسر آمد قبر را آماده برفت و در ثواب آن و اداى عباد مشغول میکردید ذمه بر آنکه ره بدین سبق با او در
دنیا را از راه بردن میکند و غرض آنکه مردن کیاه اهوا و هوس را از دل خواطر با میکند و دیگر سؤال نمود کرچه
بخوردن کیاه راضی شده اید و کاه و کوسفند بهم نمیرسانید تا از دلبر و کوشت انهاتمتع کرفته اند ما از ین عقب میاید
زمود جهت آنکه منحو اهیم که شکمهای خود را مقبور حیوانات کنیم و هوردن کیاه نیز از آن جو عافردشان اند و آدمی را از
از در طعام ملاکت میرساند و از طعامها هرچه از کام و زبان گذشت دیگر احساس طعم آن نمیشود خوب و بد و تلخ
و شیرین همه یک شد و بعد از آن رست و ران کوی دکاسه سری افتاده دید بر داشت خطاب با سکندر کرد که اى ذوالقرنین
میدانی که این کاسه سر کیست اسکندر پرسید که کیست گفت کاسه سر پادشاهی است که خدا تعالی او را سلطنت را اهل زمانه
داده بود و او در پادشاهی از قضا ظلم و ستم بر خلایق میکرد خدا تعالی او را هلاک ساخته بدست اجل از سریر ملکی او را فرو کشید
و احوال او را ضبط نموده در روز حساب مکافات اعمال در کنار او خواهد نهاد بعد از آن کاسه سر پوسیده دیگر بر داشت
و گفت یا ذوالقرنین این را میشناسی که کیست اسکندر پرسید کیست فرمود این نیز پادشاهی است که بعد از آن پادشاه
ظالم بسریر ملک نشسته و از جور و ظلم او و عاقبت آن پادشاه عبرت کرفته با رعیت رعایت عدل و داد
مرعی داشت عاقبت کار او نیز بجای رسید و احوال او هم خدای تعالی ثبت و ضبط نموده در روز قیامت پاداش او
باو خواهد رسانید بعد از آن اشاره بکاسه سر اسکندر کرده فرمود که این نیز چنین خواهد شد اسکندر از فرط
راستی مصاحبت حکیم مسرور کردید از او در خواست کرد که به وزارت من قبول کن تا امور ملک و مال و اسباب را بتو تفویض نمایم
عذر از سخن نشسته تو اگر یک صفت کردانم فرمود اجتماع من و تو در یک جا مناسب نیست اسکندر فرمود چرا
گفت برای آنکه همه مردمان با تو دشمنند و با من دوست پرسید چرا گفت بجهت ملک و مالی که در دست تست
با تو در مقام عداوت اند و چون من ترک اینها کرده ام با من بر سر یاری و صداقت اند ما به النزاع مردمان و مال و اسباب دنیاست

ابنای زمان مال و اسباب دنیویست و چون تو بآن آلوده و من از آن آسوده ام امکان ندارد که تو در مقام خلاف
وجنگ با من یار سینه صاف باشی یعنی مباینت که میان من و تست الفت ما باهم دیگر نمیشود و مصاحبت
با یکدیگر صورت نمی بندد القصه بجهت این معنی از مصاحبت و موانست اسکندر ابا کرده اسکندر از او
وداع نموده از آن مقام در گذشت يَا ابْنَ آدَمَ كُلَّ يَوْمٍ يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِكَ وَأَنْتَ لَا تَنْتَهِي
ای فرزند آدم هر روز از این ایام عمرت ناقص و در گرفتن دنیا و اتمام حرص و تو عیبان و از این مرحله غافل و کسل
و کوشش در تحصیل مال و اسباب بیحاصل و غافل از آنکه مردان خدا و هوشمندان راه بها در سیر دور دنیا
دنیا قدم استراحت در رخت خواب یعنی عاریت سرانک نبینند و جز شربت نومیدی از جام باده نیستی نوشیدن
کی پیو قانع میشوند نقلست که شیخ مالک دینار رحمة الله علیه در ریاضت دادن نفس بمرتبه رسیده
که سالها بود تا یکبار سیر نخورد و در خوردن نان خورش بخوردن میوه نچشیده و از کسب حلال روزه کشادن
روز قرص جوی خریدی و بدان روزه کشودی و چنین کاهی اتفاق افتادی که آن نان را کرم کرده نفس را سازگار
کردی و در خوردن آن راغب ساختی وقتی بیمار شد چنین حکایت آرزو و کوشت در دل پیدا شد چنانکه
علامت بیماران باشد و چنین آرزو را بسیار حد در گذشت و طاقتش طاق شد بدکان کله پز رسید و از راه
پاچه پخته خریده در آستین کرفت و برفت کله پز نگاه کرد در عقب وی روان شد تا کرسی را بکجا میبرد و شیخ
پاچه را خواهد خورد یا نه زمانی بر آمد نگاه کرد تا آمد و کریان و زاری کنان کفت اى بار خدایا شیخ از آنجا برفت
بر سر کوچه رسید خاکستر ریخته بود بر آنجا بنشست و پاچه را از آستین بیرون آورد و سه نوبت بوی کرد و گفت ای
نفس این بیش آرزو و اسباب کین است بیش از این بتو نرسد و آنگاه پاچه را بدر ویشی داد و برفت آنگاه گفت ای نفس ضعیف
یعنی رنجها که بر تو نهم و بیش آرزو که از تو باز میگیرم بیندار که از دشمنی تو میکنم در دنیا هیچ چیز بر من از تو عزیزتر نیست

اینها از برای آن میکنم تا مکر ترا از عذاب دوزخ برهانم و به بهشت و روضه جنت با برده تا راحت جاوید مقیم کردانم
نظم نفس را سرکوب دایم خوار دار تا توانی بر سرش از مرده دار نفس و شیطان هر دو از ره برد تا ببینی آنچه
اندر چه ترا نفس بد را هر که بر سر مال میکند در کشتن او را بر سر میکند نقلست که شیخ حبیب عجمی را هفت سال
کوشت بریان آرزو بود و هر سال بسال دیگر او را بیفکند چنین هفت سال بر آمد ناگاه کفت شرمنده کشتم از نفس
خویش بر خواست و دانکی زر بر داشته بدکان بریان شد و گفت بیم دانک نان بده و نیم دیگر بریان
چنین بسته در راه که میآمد کودکی را دید برهنه و موی و ریش شده و لیده و ناخشنی با ران کشته و کردیتیمی بر دو
نشسته گفت این کودک پسر کیست گفت پسر مصاحبه و اد مرده گفت به درت رنج بنام خود و
دارم چیزی نداریم که بتو دهیم و تسلی را تو آنچه که چنین نان و بریان را بدو داد و نفس را گفت که نان ای نفس
صابر باشی تا در عقبی جزای خیر یابی نظم نفس را فتنه بکو در بند او کن هرچه فرماید خلاف او کن بیت
در بلاش بجز جوع و عطش تا که سازی رام اندر طاعتش نظم نقلست که شیخ ابوتراب نخشبی قدس سره
وقتی خاطر رسید که از آن خاجه او را کرم ایک نان کرده با یک تخم مرغ اما آرزو را که بدان افطار کردن داشت
بر خواست و بر از قضای حاجت بصحرا بیرون شد ناگاه کودکی بر او داوید و بانک بر آورد که دزد
مردمان کرد آمدند و کفتند چه حالت است کفت این مرد بر ریکاوی این تخم مرغ دزدیده است و الحمد لله که
تا دیکر بدزدد و آن شیخ را بگرفتند و میزدند و شیخ میشمرد تا هفتاد عصا بروز دند بعد از آن مردی آمد
و شیخ را بشناخت و کفت ای غافلان این شیخ ابوتراب است چنین نام و را بشنیده اند در پای او افتادند و از وی حلال
طلبیدند شیخ بسر دست در کوفت و او را بخانه برده نان جوین صعبه با چند عدد تخم مرغ بیاورد که شیخ افطار کند شیخ
کفت ای نفس آرزو نان صعبه و تخم مرغ میکرد دست بارش بخورده سیلی چند خوردن و بعد از این نیز فضولی بکن و آنرا تناول

تا بیلای سیلان نکردی و شیخ افطار نا کرده بر خواست و بمنزل خود شتافت نظم هر بیابد تا توانی کام نفس تا نیفتد اى
پسر در دام نفس نفس را خواهی که باطل سازی ره را تا بیاید نبر بلا و در دیده وَيَأْتِي كُلَّ يَوْمٍ رِزْقُكَ وَأَنْتَ
لَا تَحْمَدُهُ و روزیت هر روز میرسد و تو حمد نمیگویی فَلَا بِالْقَلِيلِ تَقْنَعُ پس نه بروزی ده حاصل است که قناعت
نمایی الفقر فخر و پوشیده نیست که مردان حق پای فرجام بدن را از کلیم دایره قناعت بیرون ننهند بلکه شهباز الملک
در این یافته اند نظم نقلست که شیخ مسعود گفت خواجه حاتم اصم روزی مرا سماع داد رو گفت برو و چند ریسمان بر گیر
بر ابر بیم و در کوچه چند برابر کرفته و سعید مرا گفتم این بیرون دانکی زر بکیر و چند عدد نیز دارم بر کدام بسته و گفت
بیا تا جای دیگر رویم و در کوچها میرفت تا در سرای خواجه خویش به آمد بر گفت ای مرد رخصت که تا این جوال
بر دوش توبنهیم و بدانکه چند زر بدین مرد رسد بر کفت بنکوید بر جوال برزرد اد و بنهادند و کیسه دانک زر
بدانکه چند زر بدادم گفتم این بر این جو نیز چند زر رسد گفت از صاحب خانه رخصت بکیر انک و نخواسته بودم اگر خواهی
بجای دیگر رویم پس میرفت و من بر او میرفتم تا از کفش دیگر رخصت خواست و بدان جو نیز زر بداد و من برداشتم
و نزد خواجه حاتم بردم و قصه با وی بگفتم حاتم را عجب آمد و گفت آن پیر بزرگ خواهد بود دیگر او انکشت نیز دار
و گفت برو که دهان بر زر دریاب و از او چند ریسمان من بیاموز و بردارم و در کوشه چند ریزه دکته و اگر در خرقت
دار فتم و سلام کردم و نیز زر بدو دادم مرا بشناخت و گفت مردم کیست که هر روز چند ریسمان کفتم من را کرده ام
اصم و از برای او میخرم گفت از جوال هر چه نفس حاتم آرزو داکند بخورد که سالست که نفس خود را مطیع ساخته ام
چنیدم و آرزو وی او بر من آورده ام چند سوره خواندم و پیش حاتم بردم و حکایت بر او کفتم حاتم بهم بر آمد و آن را نخورد
و زنار را بکریست و بعد از آن شکر حالی که تا شده بهر آرزو نفس بنیاد در ساختن از این دار و تحقیق او ما نظر
با نفس خود چنانکه گفته اند نظم آمال دنیا چه ایمن باید بکن لعنها رجب و کیسه باید بکن اى سیه پا با حق مشغول باش و از خلایق

دوران آه و زاری و اعز حضرت فخر الساجدین نام زین العابدین علیه السلام مروی است که مناجات می نمود که
الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو اتی کرهت قطعی لذاتی من ذکرک لاطلت عبرتی و دوام حزنی و سهری
و لئن جنودت بی بلیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمدا لابدا بحبل الطائفین و تسکبی جمیع جهدی
لکنت مقصرا فی بلوغ ارادتک و متکرها لحقی و بعدی من نیل ذلک علی و لو ان کرهت سماء دحوی بید
الدنیا یا بانیان و حرکت ارضها بامشاء عینی و نکبت بوخشیتک میل مجاری الشموس
و الاقمار صنیعة و تماوصدیدا فکان ذلک قلیلا فی عظیم ما استوجبت من حقک علی و لو ان
عذبتنی بعذابک بعذب الطائفین اجمعین و عظمت لبنانی خلقی و جبینی و مفاصلی
جهنم و اطباقها حتی لا یکون لی فی النار معذب غیری و لا یکون لهم مذاب سواک
کان ذلک منک بعدلک علی قلیلا مما استوجبت منی و عظیم بنک حاصل معنی این جا کلمه
و ملخص مضمون این مناجات آنکه بر سبیل اغراق انکه تقسیم حرارت و برودت کرات از اراده او باشد
می کرده از عدم موجبها و آور دن اجتماع بارد و حار در آن بود اگر تو بسیار دم چندان که اطراف کرات
بهر جزئی که برداری و در آن جنبیم بهم زنی عالم تر سد و دائم در شکنجه و عذاب خلائق میکنند باز هم
مرا بسبب در آوردن در آتش سخت پنهان ترین عیوب از نظها ترک و بر زخت صاحب تقصیرها) و اگر کاهی این
حق میکنم که بنده با طراف یک چشم بهان نگاهم میکرد) و از ترس تو نقد دریا در کف بها نگ در سها نهاد بنده
خنیم خواب میکریستم) مرا بسبب اندکی بعد در جنب عفو بسیار تو کریم و اجب صعب) و اگر تو ان سعیدم بعد از بنی
بهر مذنب میکرد از بعد اب بهم خلائق و بنده کریم بیان را بنی بر ان مراد بهر میکرد بهم وطبق سات ان را دنی
تا در آتش معذب بهر بنی نهاد و بهنم زاهیزم خشم خود را بسبب آتشی بهر بسبب عدل تو بهر مزاد کن بسیار کم

نیز بسته چیز آنهم از عقوبت تو ان اگر دماغ ادراک از نکاسته نیز بسکمان در زهاب ستهام ردیع سعانی نیاید
و در بنه شنوی بنی نفسی ما ای بر سیر و از خواب کران بیدار کرک یه معلوم بکنی که حقوق آمرزیده
بنده کریمی ایالست که با بین نامزد و زنده ناطق او ان نیز توان عفو و طریق که در سی بهنگ و ستاب ان ازاده
دو حضرت که بیان بسکسته بسته ایم طاعتها مرحلها زمراحل از نرتوان چیزه طاعتها بهت نشیزه بهنگ ان کیه
سوی او ان ناتوان ترحمت که بقدر ان وقت حق پرستی توانه بهره دیگر سوغایت حلایق را بجال و افعال خلایق
او ان کار تر کرب احل و اجام حضرت کند زنی خانه بسیه جانبکه معاصی مقربان و از مرده کار و بیاتی و در ادای حق
بنده کمتر تقاضا بل و جانبک سوزان مراکب بسوی کوکبی در قطع بیابان صعوبت رحیل با نکنه بهایه کان بیت
و با و حق پرستان خدا پرست نیابانکه بیانات که بهره عبادات که بهره عبادت بسلسله عرق آورده و کرد نی از نکرده قدمت پس
بهره بنوده و بهره حضرت بهنم بنی خود و بیاران و از قبول ذاتی قبول نی در دیوان بوم الحساب اندنیه کرده ایم بهنگام
برنیج عبادات کمال بیقلی اسفاهت و غایت بنی بزرگواری و طاعت حضرت ارزش فرق فخر کار او در روزها
در پیر و طاعت کمال سعود کرد نیا و چنبه زور و زنکار نیکو بنه چیز چیز و طاعت و بنه نیاز بروز نها ان ز بعضی
احادیث قدسیه عبد ترک و اورد که حاصل مضمون این بنی است که اصل بنده کان مرا بنت که سوزام و بنه عبادات
می و بر خلاف ستر بنی عبد بنه پس من انکنز بر او بنه نه خواهد او بنت نفقتیک او حق پس بخواهد بنه صحیح بنی نفس
بیچیز آزرده و نفس بنی نفس ما عاب میل ز بنی بنی بنی خواب و با نداده از سعادت بنده کن نفس
ملامت بنکنه و اگر ما بنکنه بنی بنی و بنه کرا بنکه خواهد بنه بنی بنام رسل بنه کرد بنی بنام آینه او بنه بنه عجب بنی بنی
و حق انبنه بر ملاک بنکنه پس بنیه او کرا بنکه خواهد بنه بنی بنی و بنه کرا بنکه خواهد بنه بنی بنی و بنه کرا بنکه خواهد بنه بنی بنی

هر چه از بنکو اسپنه بنک و بنکه کاران از بنه بر بنی بنه بنه کرده اگر چه کنان ان ان بنه بنیاد بنکه بنیاد
بر حضرت بنی اعتماد کنند و بفضل او بنه بنکه و بنفحه او بنی بنی و توس دارند چه بنی بنه بنه کان بنی بنکنه و بنه بنی
کار ان ان بر راست و بنی بنه کان بنی بنکو کارم و از احوال ان بنی بنی دار (ان در بنم الطاعة از نکنان
هدیت بنیان حضرت امیر المؤمنین کلام مقام بنه به او بنی بنی نسبت که خدا بنه ذرستکان با ادب قدر و بنی بنکه
بنه فرد و قدر بنه و خدا بنی بنی ان ان بنی بنی فرد و بنه کرد و بنه بنی بنی (و با بنی اینکه طاعت تو بنیا بنکنه و از نه ترکم
غافل بنیوند (اگر ما بنه و بنکو کرد نه کنیه اچه بنمان حضرت بر ان ان از آینه حنیف بسلیم رضا علی ان بنی و جنبت بنی
بنکو کرد نه خود ان بنی و در آینه بنه انسته که از حق عبادت نه ادا نکرده و حق زبان بر دار بنی بنی و در دنیا
که حضرت سید ابرار بنی بنه بنه و نالک کنان بنوده (نالک کنان که حق حرمت تو نک
عبادت بنکنه بنی بنی و نه نالک شاکم و حق بنه بنکنه که فرد نه بنکنه از حق بنه بنکنه فرد نه بنکنه از حق بنه بنکنه
بنکنه نه از بنی بنه بنه و بنقصیر خود اعتراف نه بنه بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
بنی بنی
بنی بنی
بنی بنی
بنی بنی

بنی فلک ایت لو کان عنده کنه جنبه قضیتک حاجتک حاصل ان انکه الغنی از کلام تو ما کاب ایم
اگر در نیاز تو جنبه بیچیز و حاجت قرار دیک نیاز بی پایان آنچه در بنه نیاز دل نکنه کفایت کند بنه آدم بنک
الق بنه بنایت علی نفسک جنبه بنی عبادتک الق حضرت بنی بنی ان انکه ان بنی زنه داد بنی بنی بنی بنی بنی
در آنچ توبیخ و سرزنش بنی در بنی حضرت از عبارتی که در بنی عدت کنه (ان نفی نا ان که اگر نه بنی بنی بنی بنی
در بنه اعمال بنی نظر با امور ظاهریه که عبارت از بنی ظاهر بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
و جوب و استحباب مثل انکه در نماز با جامه نجسه و پاک در برکنند و مکث الملک بنه در داد در برا فکنند
موصوف این بنی و کان مباح چنین و داد بنی بنی و بنکو بنه که بنه و نماز با داد بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
و رکوع بنی
و دقیقه از دقایق کار و اداب عبادت از ذات غافل بنکنه و جمیع افعال او بسکونه و دقیق ریا از و بنه و در بنی حال
از احوال بسیار بنی
نیز بنی
بنی بنی

شهادت یهودی

گردن زدند لعنهم الله و در روایت است که یکی از علمای یهود حاضر بود از یزید پرسید که این جوان کیست گفت علی بن الحسین

که این پیر کیست گفت پسر علی بن ابی طالب پرسید مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد یهودی گفت سبحان الله فرزند

پیغمبر شما است که او را بدین روز کشته‌اید

در میان ما ...

الله علیه ...

[illegible]

شهادت فرنگی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرحیلا ادّ اللّه بینهم وبین الجواب وکأنّی اکون مثلهم یعنی اینکه خدا قسم که میان ایشان و جواب حایل و حاجز
بهم رسیده یعنی قدرت سخن کردن نمانده تا جواب چیزی گویند و گویا من هم که من نیز مثل ایشان خواهم شد و بعضی از اهل کشف در شیخ
بر قبرستان گذر کرده دید و اعظام پوسیده را بیرون عبرت دید و گفت ما احسن ظواهرک انّما الدّواهی فی بو
طنک چه نیکوست ظاهر تو و وقایع عظیمه و شکسته ها هم در باطن تست و دیگری چون بگورستان رفت و خطاب بمردگان کرد
و گفت ای اهل قبور بهم فیا موتاکم و عاینتم اعمالکم فی محلّه یعنی زود بمیرید و دریغ حیات را بسر برد از کرد
های کردار خود معاینه دید و بعد از آن گوید که ای برادران چون بگورستان روی وقت یاد مرگ یاد بده قبور بیکفند که
یا اخاه لیتک کنت عقیما انّ لابنک فی القبر حبسا طویلا و من یعقب بذلک منهم حیلا جزای
کاشکی تو و مادر امیدوار و بی فرزندی به رستیکه پسر تو در گور مدتی دراز در حبس خواهد ماند و بعد از آن از آنی
جز من حیله خواهد نمود ان عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه بصفت اکثر اصحاب و ترجیح فی ان الله
خاندان رسول و آل اعتراف داشت چنین با گورستان نهاد و خاطر بر قبور آبا و اسلاف خود فتاد ایشان اجمعین از آنکه
کوبیم قوم بیداران من این آیت آمد که در این قبور جمع نموده و گوید که با اهل دنیا در لذتها و عیش بسر برده اند چونکه
خاک افتاده اند و مور و مار در و باب آن نهاده و خلعتهای اعمال بابا ایشان و زد آمده و خاک گرفته و دل و دست ایشان در ابر
استخوان بدر رفته هم ایشان کفنها بیکفت و میراث بردند هر که حضرت از دیدگان ببارید ان و بعضی اهل منند که از اعاظم
عرب بود روزی به روزی بمقبره ها عبور عرض بکی از اهل بود از زبان حال این کویندگان فوت کس این بیت را بخواند که
الا یا ایها الرّاکب علی الارض ما تدری کما کنتم کنا و کما نحن تصیرون یعنی ای جماعت سواران که بر روی زمین
سیر و سیاحت چنان که هم که اطال الّساعه در آنجا چنین خواهید شد که اکنون ما بیم ان و بعضی از عارفان که گفتند بسبب
گوید گور بگورستان رفته باواز بلند گفت یا اهل القبور من منتم یعنی ای اهل گورستان کیانید و ما ان جمله در جواب
گوید

بیان مقال بعضی از اهل کشف در قبرستان

و سؤوال عمر بن عبد العزیز بقبور اسلاف خود

و سؤوال بعضی از اعاظم عرب

و سؤوال بعضی عارفان با اهل قبور

کویند که نحن الآباء و الامّهات و الاخوة و الاخوات نحن الاحباب و الجیران نحن الاصدقاء و الاخوان
طحنتنا البلاء و اکلتنا الجنادل و الثّری یعنی پدران و مادرانیم و برادران و خواهرانیم و دوستان و همسایگان
و مخلصان و یارانیم و آنم که پارها اسیاب بلا خورد و ما راسنگ و خاک بیخ حسنت سرا و از قبیل این کلمات جانسوز
ورد ایشان است از انبیا و اولیا و صلحای امت و از مردم نیکو سیرت و کثیر العبرت در طی طبقه اهل قبور در کتب خلف
و سلف بسیار مذکور است و پر ظاهر است که امثال این کلمات در حقیقت با اموات نیست جواب ان سوال گفتن
و کفار در جواب بیشنه ملکه در حقیقه این گفت و گوها با خود ایشان و مراد از آن تنبیه خود و اتلاف ساعات نفس کاذب است که از
دار سعط فواید زیارت قبور همان این فایده است لیکن بار وارانست که مرد کامل النفس که چشم جا اهل زکات دیده
این کلاد و چیز کلمات اعتبار برد و در عرض جنبه تبارک کلمات گوناگون احوال است کنان اتی مشغول اخر
از فکر های جابجاه و نجات کوش باز آورد بیدار جهل لالو از دل سیاه ال گی دالد و لیبرالیکنند عبرت سازد و خوف خلعت
الله از عبور بر سنگهای مزار نقل بار از سنگ زرسنگ علامت سازد و از مرور بر قبرها و مقبرها دل بر گور
تعمیر خانه دین و آخرت اندازد و از بر سر آن هر طرف مدد دیده دل را بمعالجه نماید و انا اکیشه بدن حال بر روی صورت احوال
محسوسات اسده نماید از صورت از قبر یعنی فیقی بی برد و از مصرع پرچسته مرتو طرح کس فهم رالسبور آورد
واعظ گور گورستانی کمدار گیرنی که خوش بوم بر سر خاک بزه از سو حفظ بار کلی خو سیاه این سبب سکیر چار
از کل صد رنگ حسرت کشته است سر نهاده بر زبانی ده هر قدم شاخ زربست هر طرف آرامگاه شاه دلدار نیست
سکج هر قدم گر زگر سراسر عرش و اربست هر قدم زرد زلف نهادی بس بخاک افتاده اند چشم دل کردی در جاده هر
کو هر سیب گوش هوش مردمان از پنبه غفلت پرست در نه هر نقش سر دلکی در اعتقاد منست بر جنون ملامت
آن جهان بر جا همه ازو حفظ از سیزه ز محفل نیست از کردایم سکین جان از بن زیاد تای هر سر یا زیر کلاخ

پس برد او در سلمان رضه مقبره را و ندا کرد که السّلام علیکم یا من جعلت الارض لهم وطاء سلام
بر شما باد ای کسانیکه زمین بر شما فرش و بستر گردید فلم یجبه احد کسی جواب نداد پس گفت السّلام علیکم
یا من جعلت المنایا لهم غذاء فلم یجبه سلام بر شما باد ای کسانیکه از طعام مهار مرگ غذا خورده جواب نشنید
پس گفت السّلام علیکم یا من لقوا اعمالهم الّتی عملوها فی دار الدّنیا فلم یجبه احد سلام بر شما باد ای کسانیکه
ملاقات نمودید عملهای که در دنیا عمل کرده اید پس جواب نشنید پس گفت السّلام علیکم یا محبوسین عن الحیوة
فلم یجبه احد سلام بر شما باد ای کسانیکه زندگی شما بسر آمده پس احدی جواب نگفت پس گفت السّلام علیکم یا منتظرین
النّفخة الاولی سلام بر شما باد ای کسانیکه انتظار نفخه صور میبرید سوال میکنیم شما را بحق اعظم و بحق اکرم اینکه جواب
گوید مرا جواب رسیده از شما منم سلمان فارسی آزاد کرده رسول الله و با من خبر دار رسول الله مرا او گفت ای سلمان
در وقتیکه وفات تو نزدیک گردد پس بدرستیکه میتی با تو تکلم خواهد کرد و تحقیقکه میخواهم اینکه بدانم ایا نزدیک
شده مرگ من زیارة فاذا اسیت من قبره و قال السّلام علیکم یا اهل البناء و العناء المشغولین بعرض
الدّنیا ها نحن لکلامک سمعون و بجوابک سرعون فسل عمّا بدا لک یرحمک الله یعنی در آنوقت میتی
از قبر خود آواز داد که سلام بر شما باد از صاحبان عمارات دنیا و ارباب رنج که مشغول بودید در دنیا بعرض کلام
شما را بشنویم و بجواب شما سرعت مینماییم سوال کن هر چه میخواهی رحمت خدا بر تو باد فقال سلمان رحمه الله ایها النّاطق
بعد الموت و المتکلّم بعد الفوت پس گفت سلمان رحمه الله ای سخن گوینده بعد از مردن و تکلم کننده بعد از فوت شدن آیا
مرا خبر بکه جاری نشده بر تو بعد از مرگ رقت دنیا اکنت من اهل الجنّة بعفوه ام من اهل النّار بعدله آیا تو از اهل
بهشت بودی بعفو خدا یا از اهل جهنم بعدل خدا پس گفت ای سلمان بودم من از کسانیکه انعام کرد خدا برایشان به بهشت
جنّة و کرم خدای رحمان پس گفت سلمان کیف وجدت الموت و ما رایت و عاینت چگونه یافتی مرگ را و چگونه یافتی اورا

و بیانات ازیخ زریست کی واعظ ذکر مرگ فکر مرگ آ نکرد مرگ چنده از این ها حق از برای دیگری نیست
لیکن بلیغ تر تبعیات و از غافل از سر منزل گور بکانت که اساس موت بود و زه عبارت شاید اهل عالم الکلّ
تفکر باید در احوال اب داد و صاحب اصل و اد لیاء و اعقاب بقایه که چکونه از اهوال مرگ در خوف خطر و از سر منزل
مهد لحد هراسان و در رضه زدلم اند و احیای سیلاب چون از غم هجر کشته از چشمه سار چشم در صحرا و جا ساز الکفن
دالسته اند از الحکایت سلمان عهد از اطلاع یافتن بر احوال رفتگان و امورات واقعه بر ایشان در حالت نزول
ملک الموت از جانب پروردگار عالمیان بجهت قبض روح ایشان قصه سلمان ع ابن الحسن است که گفت حدیث کرد اصبغ بن
نباته گفت اصبغ سلمان فارسی رحمه الله در زمانیکه والی امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در مداین پس رفتم بدیدن
رسیدم دیدم که تحقیقکه بافتم او را بیمار در واقعه او در مرض صاحب او در همان مرضی که فوت شد پس همیشه عیادت میکردم
او را در زمانیکه مرض شدید گردید پس روزی که مشتش رسیده دیدم او را ملاقات مرگ در دار رهی ملتفت من گردید
و گفت ای اصبغ ادراک کردم رسول الله را و تحقیقکه مرا سوال نمود در دنیا پس نشستم که با سلمان بالا رفت یا نزدیک
نازل شده پس ناگاه دیدم او را که خوبیاییم و بودن ادان مغرب میکوید پس حاضر شدیم هر رنده داد و نماز مغرب
کردیم پس دیدم امیر المومنین علی بن ابی طالب ع پس ملتفت من گشته فرمود ای سلمان آیا شنیدی از رسول الله خبر را عرض کردم
بلی یا امیر المومنین کلمه فیقت مرض یقول یا سلمان اذا دنت وفاتک تکلّمک میّت شنیدم از رسول الله
که میفرمود یا سلمان چون نزدیک وفات تو در آن زمان میت از اموات با تو تکلم خواهد نمود و میخواهم بدانم که وفاتم
نزدیک شده یا نه اصبغ میگوید عرض کردم چه مقصود داری پس سلمان اراده کردم اینکه بیرون روم بیا و رادو بیم
تابوت و فرش کن از برای آنجناب از برای مکان فرش نماید و چهار نفر برداریم و بقبرستان مرا ببر اصبغ میگوید
عرض کردم حبّا و کرامة پس بیرون رفته بسرعت تمام آوردم آنچه خواسته بود پس بردالسیم جماعت تابوت را بمقبره آوردیم

بعد اوراد سلمان

تکلم کردن سلمان با اهل قبور وفات او رحمه الله

عمود را تا کفت ای سالار و الدران فرضا بالمقاربین و انشر بالمناشیر لاهون علی من عضد من غضض
الموت فم کفته بر سیکه مظاهر عمود بالات فرض و مقاربین بر کفته بالات بر سیکه ای سالار عمود
از یکدانه و کلوخ از انه و بهار مرکب و تشابه هر یکه بالسید لاهون علی من عضد من غضض الموت علی
الهزاش و نود هزیر تیر جان ستان ای سالار چون بر سیان یک ستاره را در دیکر ستاره بیاویزند
پس کفت سلمان چه حال تو در ربانیه کفت بودم چنان دیدم یکه الامین الله الحق و الهدی بر الهام کرده بود مرا
خدا سکوه بزرکوار دلیل به سکوه مرکز کردم و بودم مرا دکننده و واجبات و نافلات کننده قرآن و حدیث بدیم به سکوه مرا کرده
به بود و یار و دوست بر خشم از حرام و طلب حلال سیکردم و دانی از مظالم فارغ جیب خمس و بکفت مرا نکند
سلمان و رونه و رطلب حلال و احتراز کننده بودم ای سالار پس مرا چه دیدی در روزکار ربانیه مشغول بودم علی کفتم رحمة الله
و بیانه السلام و رونه کی و غیظ و فرح و حزن در پس ناکاه بر عرض مقبل کردیم تا ابیکه سه تن در روزکار ربانیه با من حال کفتند پس یکی کفت
سلمان در روزکار ربانیه فانی تخص عظیم الخلقة غظیم النظر فوقف مقابل وجهی لا فی السماء صاعدا و لا الی
الارض نازلا لا بیمین نه لا بشمال نه کفتم کیست عظیم خلقت عظیم و کیست نظر هولناک پس ایستاد مقابل روی من و کفت ای سلمان
و نه راه زدن بر من حرام فاشار الی مصری فاعاد پس اشاره بکیسیانم معرفی کرد بر من و الی سمعی فاصمه
و سور کرد بر من عمل کرد بر من و الی لسانی فاخرسه و بر من نیانم معرفی لال کرد مرا حضرت لا ابصر و لا اسمع و لا انطق
پس کردم بر کرد و کردلال پس بعد از ان بکوا اهلی و اعوانی و ظهری و جزی الی اخوانی کرسیته اهل بیت و یار
کشته کان و رسیده جزیره نم سوریاده و بعد از ان بر کفتم مرا کنون در روزکار تو نوشت من انت یا هذا فقد نعت
فنابی من عاقبتک کیستی تو ای مرد پس بتحقیق کفت اضطرار کنان ای سلمان من نیز خوف تو در دیار نه بنده نهاده بر کفت
انا ملک الموت ایتک لا قبض روحک و انقلک من دار الدنیا الی دار الآخرة فقد انقطعت

وجانت سینیک فرشتکه مرکب اسمه ایم بکیرد روح تو و نقل ایم تو را از خانه زیبای نه افوت پس تحقیق که بیت
زنه کانی نیاز خیر اسمه و مرکب تو نازل کرده پس ما در بیش کلمات بفهم کرا اسمه نه را و کفتی کیست نظر تهتر از هم چیزها کا
مخلوقه بفهم از مخلوقات سیکو نزد الی قبل چپ ها عن یمینی و الاخر عن شمالی پس مشت یکه ای پس
در جانب راست من و دیکر در جانب چپ من و کفتند از بزرکی السلم علیکم ایها العبد و رحمة الله و برکاته
سلام بر تو ای بنده خدا در قرآن و بیانات او بر تو باد پس فقد جئناک بکتاب نخف الآذان و نظر ما فیه
پس بتحقیق بکتاب و ما سوا عمل تو را بکیرد نظر ما انچه در ما و جب بکفتم پس ان را کمیته ما بر حکما الله و حکم
از بزرکی بر ما شاکر بهیم و کیل ایم و پس کفته بعض الملکان الذی کنا معک فی دار الدنیا علی کتفیک ما ایم و ملکیه
بود یم ما تو در روزکار بر تحقیق تو پس تو نشناسیم مالک و ما علیک حسنات و سیات تو را پس ایم کتاب عمل تو
و ایان نه رقیب و عتید پس رقیب الکی حسنات نوشته چه حسنات ما و عتید الکی چه کرا نوشته چه سیات از ان
عتید چه زیرا ابیکه رقیب لازم ما بود پس در رقیب معصر نبوده نایه سکو بعتید کرا نوشته پس رقیب سکو بتقبل کرا پس
ح بعد ابیکه مستغفر نایه از کناه لفظی تا ملک نشانا ابیکه زده کناه از او صادر کردد پس در وقتیکه کناه تا ام
عتید کوید بر رقیب که نویس رقیب که بتقبل کرا لعلها ان یستغفر الله تا ام پس ابیکه طلب امرزش کناه از نظر ح پس در وقتیکه
استغفار نموده نبوده عتید کوید بر رقیب کوید اللهم اکبر ما اقسی قلب هذا العبد اکتب علیه ما عمل از کرده
خدا چکونه عدل نبوده بنویس براو انچه کرده در وقتیکه عاجز و حسران نبوده صاحب کفت بنویسید بر او تا
و اما ملک کفت پس در زمانیکه نظر کردم فی کتاب حسنات و هو بید رقیب کوید الله اکبر ما اقسی قلب هذا العبد اکتب علیه ما عمل
فرحت و ضحکت عند ذلک در کتاب حسنات الخ و او در دست رقیب پس ما در کرد بنیه را انچه را و کفت
و انچه دیم از خیرات پس ما در کنته خندان کردیم را نوشت خم نادلی کتاب السیات و هو بید

در جانه سبز زیر عرش پس بلند کرد پس ان کفت او یار حیاتم زنان خدا جزی بحضر آمد ای او اکر زفلها
عن الصفیر و الکبیرة و عن الصلوة و الصوم فی شهر رمضان و عن الزکوة و حج بیت الله الحرام
و الجهاد و عن قراءة القرآن و عن التهجی فی اللیل و الناس نیام و عن الصدقات و الطاعات
و بر الوالدین و عن قتل النفس و اکل مال الیتیم و مال الجار و الفواحش و عن مظالم العباد و ما شاکل
بعد ذلک پس بعد از ان رد کردم روح بسوی جسد خویش و ان ساعت فضل ذلک اتانی الفاسل الجزار فی
نیاب پس در وقت قال انه رفضنا ترکک و رکوع عن فرد و رکوع عن فرد فنادته الرفیع یا ملک
یا صاحب الدار فقد ابلیت الضعیف پس در وقت قال ما ذا قم سریعا و اخرج من هذه الدار پس ایشان
بدن ضعیف فوالله ما خرجت من عرف الا انقطع قم کفت ای ابو دن رفتم در زمان کرد انیکه قطع کرد بدن
من عضو الا انضد بیع و پس در رفتار عضو بر عضو دیکر انیکه بر سید بر کردن رفتم در زمان کرد انیکه قطع کرد بدن
لیس کلامنا و ما انیته از کفتن اکر کفتن افضل ای آبرو بهم جاری عضو عضو و غسل مرا داد و کفن کرد مرا بسه جامه
و حنوط کرد مرا بحنوط طیب و بر داشت مرا بر دوش خویش و رفتم بر ما سوی آخرة پس خانم ما کرد از دست
فارغ کردن او غسل و پس بنهاد مرا بر کنار کور و کفت از بر ای یاران احسن الله کم العزا فی ابیکم پس مرا در کور بنهاد
پیچید و نادا باهلی و جیرانی و قال هلم الیه بالوداع فانی عند ذلک فلا تخافوا من و دانی بن نزدار
باقره و بهم یکان خ و کفت بوداع صاحب خانه آمید آمده و وداع کنید پس در زمانیکه وداع از وداع کردید خدا
بر بر ما غضب نموده و جهار فرشته بر ما کماشته و الروح واقفة علی نعشی و روح واقفة علی نفسه پس
و کیف یا اهلی و اولادی لا تلعب بکم الدنیا کما لعبت فی ارض الجلیل و لا تزهد نکم الحیاة کما زهدت بکم
مرا بزیر زمین پس بنهادند پس ما کم بکلیه ما بیم از حلال و غیر حلال و ما کم بکوار ما کم بکوار ما کم بکوار

فان شاء ابت و ان شاء کان پس عرج روحه الی کتاب سجین پس ان ملک عرف مرا جرکه بهم در ترک
کتاب و کرم او در پس ان را وقت کفت بان ربت بالروح الخبیر کفت پس مزد یک کرد به ملک موت فی ذنب الروح
من جدث فی پس کشید روحرا از جسد مرده علی جذبة یجذبها نقوم مقام مئة اهل السموات و الارض پس
ان کرد کشید یکه کشید پس الی السماء مقام مئة اهل السماء نها و زنها پس ذابل کرد یها از کشیدن حتی صارت الروح فی صدرک
تا ابیکه روح بر لبستم بر سید فلک جذبة یجذبها الوفا فصعت علی الجبال الثابت پس ان کشید پس کشید یکه کاه تا نع
و کله مئة مثله بر کوه ها بر آنیه ان کشید پس فتق عرق روح مرا از اول پس مزد و بهم جزء کرد یکه کرد یکه کرد یکه
اشتق عن صلع القوم و صیاحهم و بکاءهم لدیه کرد یکه کرد یکه یاران ناله الفت الیهم ملک
الموت بغیضه و غضبه پس التفات نمود بسوی یاران ملک موت غیض یکه و نفخ کرد کفت ایها الناس الفتم
ما ظلمناه از کرده مردان قبل کرد ما ظلم نموده ایم برادر ما ابیکه بران ظلم کردن بدیده و قدرت کرد و قهر نمود بر ما و ما
عجز و ناتوان عبید رب واحد کیف و کیف نیست کرد ما و ما نه کان یک خدا و نه بهم کرد ما و ما صاحب کم فلو اجتمع کم بنا علی ان نقتله
بکم لاستقلم اجمعکم پس ان امر عجز نشان بقبض روح ما الهی ابیکه ما مومر بان نه ایم بر ما ایم بر ما ایم بر ما ایم بر ما ایم
ما اخذناه حتی فی ما قد من الدنیا و انقطعت مدته تعالی الی رب کریم حکم فیه ما یشاء و هو الحاکم
قم کفت ای اقدم بتحقیق روح تو را بکیرم ابیکه روز بیش در دنیا نام نموده و بیش از ما سه روز بیرون در روزکار کریم بر ما و حکم سکیده
الجبار امد و حکم کننده تر بین حکم کننده کان پس ان را بر حسم ما ابیکه ما هو بر ما ابیکه ما هو بر ما ابیکه ما هو بر ما ابیکه ما هو
الحکیم کریم بیار بارک کشیع ته الروح اخذ البنین و البنات و الاباء و الامهات فبقی روح خانم عجب لسان
در خزانه و به ران و ما ران راتم اضرف یا فی روح فانا ه ملاک اخر فاخذ ها سته و طل جهانی فی بیت الحزن
الحزین فصعد بها و وضعها بین یدی الله تعالی پس بر کرد ان روح و کفت آمد پس کرد ت روح را نا و کفت الله

پس ناگاه برخوردیم بمردی که بالحافی نشسته و دامن مبارک را بسته پس بر ما سلام نمود پس برخواستیم سلام کردیم
بر او و گفت ای اصبغ دشوار [illegible] سلطان رفتم پس در بستان [illegible] و غسل داد و نماز بر او خواند و [illegible]
نماز کردیم پس دفن نمود او را [illegible] پس [illegible] و گفتیم [illegible]
رحمت [illegible] پس [illegible] نور ساطع گردید [illegible] مانند برق درخشنده پس
دیدیم [illegible] امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب افضل الصلوة والسلام گفت ای اصبغ
[illegible] اجابت [illegible] سلطان رفت گفت ای اصبغ
خبر داد مرا پسر عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لف [illegible] یا امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
پاره تن تو نور دیده عالم و عالمیان و زینت [illegible] زینت [illegible] ابا عبدالله الحسین [illegible]
[illegible] ازکار سلطان [illegible] و حال آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible] و اصحاب و یاران [illegible]
و فرزندان و برادران [illegible] شهادت [illegible] ق فغان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خلق چنین [illegible] دل احباب [illegible]

نعش

ذکر [illegible] اصحاب آل محمد [illegible]

نقش [illegible] مگر کند پس [illegible] سینه [illegible] اگر [illegible]
عجب [illegible] از [illegible] اگر [illegible] دل سنگش [illegible]
[illegible] خاک کربلا [illegible] ندیده دیده کسی [illegible]
[illegible] نه از [illegible]
لایق [illegible] لو آه آه واحسرتا و امصیبتاه [illegible]
[illegible]
[illegible] طفل [illegible]
[illegible] برادر بزرگوارت حضرت عباس علمدارت [illegible]
پاره پاره ات آه آه واویلا وامصیبتاه لا [illegible] افلاک [illegible] از [illegible]
فلک رفته آفتاب [illegible] روح الامین [illegible]
تاریک [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العراق [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible] روایت [illegible]

حکایت عبدالله [illegible]

قیام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
داخل [illegible]
که سبب [illegible] و آن طفل مظلوم [illegible]
[illegible]
مولای [illegible] ابا عبدالله الحسین [illegible] لف [illegible]
[illegible] فرزند زهرا [illegible] فرزند زینب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
رسول [illegible] امیرالمؤمنین ابراهیم [illegible]

(ل)

[illegible] لف [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] طفل [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] طفل [illegible]
[illegible] لف [illegible]
[illegible] ح ن [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خاکستر [illegible] ف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کاروان [illegible]

[illegible]

جمیع زمره کبیره تضییع زمان بود. لسلسه مستقر مقام حضار اگر نه چهره حرام الله فلک رعفه چرات. کرچه تاقیم
شقق کسته طرف دامن. زیاره دل مجروح بوتراب در بیغ. دریغ از دان کل تو رسته اسباب. دریغ ب القلب
لیسبط مصطفی مقروح. و العین علی بکایه تجرح. فلا صابه شهیدا بیدا یا اهل البقیه یا قوم علی الشهید
نوحوا نوحوا. اعضل زمان کهنه اند کر خاک کربلا فاکبت کر دریغ قرار ان کشته زاده و اسیا ترا از دریده و استاده و دران
دران مصطفیه پس کر از جو بار دیده ابر بکاک کربلا رسته م آسیه م سعادت کر که فلت اهل بیت کاسته زاده بان سجده
پرور بیل ماتیه و چیز از مثال دنیا کمتر عطا اگر قسمت بود دران رود. فصل ان غم جنت لیتم بجی جنت اهل بیت م فیا لیتنی
الفضاء طوحوا لیصرخ. شهید و یا للدیح الغیر یوجد. پس پر دران رسول الله رو مکنید از بیان الاهر ب
سجده دیکر تکنید بر خاک کربلا سجده. فطاه الخیل الجادیات برکضها. و یکی فی عقبه تعقه اسلاء صعیدا.
کر بکشید بر سنکم کسان او ریا ان کر نه دعوا زان بلا کان بیان ما قال الله تعالی. و لا تحسبن الذین قتلوا
فی الملاء و الا تحسبوهم فی الملاء و بیا تعودا. و الی رسول الله در دیان مریم میکرد اشاره نه الی آمنه در بیان برد ا
کشته انه. بی زینه النساء الفاطمیات حسنا. علیکن من نسج الکتون برودا. و خیزان فاطم کرچه ناشناه
سراق عصمت ابی نه اهم ریا نه و چیست از خان نهاد چیزها ان فضه بوده اکر زنده و بوجود لباس جامها از زنده ده و ریا
بوکشیده نه. و اوصیکم بعقیلتی زینب الوجوه تجعا. و یلطم بالایدی لهتف خدودا. نوحم کشته لا نه کر ده ا
میخواسته و دست بر خان یا میزنه. فعلموا یا عباد الله فاطمة خلیلة و اما غیره فنزهیدا. ارسیدا
بیلا اور بیه عوا را کر بیز کیت و عزیز در عجب کیز انه کر میکرد. فطاه و یطیحان کر بیلا
از قبل اقرب بزران سید الشهداء و الف قتله و مرارتی و مصیبت الکثرت مرغ زنده در کتاب مقتل نقل کرده اکر زیاده بیل
شتاب کر اضعه زیاده بر تلوی نرسیده و الف در عالمین بزینب الشهداء کافر میکرد و اجتماع مصائب الکثرت مرغ زنده دارم

کلمه مصطفی از کار دیدار کر بیه

القصه بیه

خواسته بیان کند کلمه ان فاطمه

الحضه تراسیه الیتیم تا انکه وقت تاسیم در واقعه دیم کر کوه مزیه بوستان افتاده نهایت با کریه کرد انواع در عضاء ارتج
بعد و ریه خیمان ان پیاده بعد بیار یکریه و با با در نهر ان در عجب صفا و فرح در بیغ بوستان بوسیان الی
سیکیم و فغان ان انکه بیه کی ناکاه از بیغ جوش و بیغ دیم کر جاده افتح الوده در روست واده در روست سیکیه و دانه
راسه خیلان اه کر در از جکر بیکک و با بستان نظر میکرد و با انکه بیه سیل بهر بوست او در ان میکرد بیه و بیکیم کر اضعه
استقی خاه میکرد و از سوز سینه اتش کی تا کسکایت میکرد. پس ابا بار دیم کر چیز فتح تازه در بیان ان نوع بخار بیست
مزه انکه کشته کر بیغ صفیه بوده ذکار. تو کوی دیکر و بعضی صحرا کر او صاحب بیغ بوستان بوده پس رفته و بیه
در خیز بیان بیم ناکاه دیم کر ان زنان سکوبیه م کر اشتهیت لهم یا الذین علی اهم ما تعدون. و بیه ا
متعوک. فلن یک متعوک. ار فرزنده چاره خوب نیست انها از بیان ان بیان کردن خوب نیست
ان بیه ان زنان نوشته اند کر بیغ کرده و فیلسوف حسنه و بقصا او رده و همکی از بیغ کرفته ا
کس در جواب او کفت کیا امه او ذک ستة حتی یسئل الله و انا نبیاء من قبله. ار ان ابیات بیه
عجم کفته رسول خدا و انبیاء پیش از او ذکر میکردم کر ان زن خیزه اره کوب نیست کفته کر چه در بیان از ان زنده
و ان بیار چیز سوخت کر بوده از استخوان کوبیه بیز ناکاه دیم کر در بیان زنان زنده در جانب کفن فرزند
ایستاده و جنازه او در بیغ و فرزند دیکر جلوی سه ا کر کل محمد کشته و خاک کر بیه و فریاد میکرد بیه ار ان ابیات بیه
کر ان جواب او کفت یا امه او ذک ستة حتی یسئل الله و انا نبیاء من قبله. ار ان ابیات بیه
عجم کفته رسول خدا و انبیاء پیش از او ذکر میکردم کر ان زن خیزه اره کوب نیست کفته کر چه در بیان از ان زنده
و ان بیار چیز سوخت کر بوده از استخوان کوبیه بیز ناکاه دیم کر در بیان زنان زنده در جانب کفن فرزند
ایستاده و جنازه او در بیغ و فرزند دیکر جلوی سه ا کر کل محمد کشته و خاک کر بیه و فریاد میکرد بیه ار ان ابیات بیه
کر ان جواب او کفت یا امه او ذک ستة حتی یسئل الله و انا نبیاء من قبله. ار ان ابیات بیه
عجم کفته رسول خدا و انبیاء پیش از او ذکر میکردم کر ان زن خیزه اره کوب نیست کفته کر چه در بیان از ان زنده
و ان بیار چیز سوخت کر بوده از استخوان کوبیه بیز ناکاه دیم کر در بیان زنان زنده در جانب کفن فرزند
ایستاده و جنازه او در بیغ و فرزند دیکر جلوی سه ا کر کل محمد کشته و خاک کر بیه و فریاد میکرد بیه ار ان ابیات بیه
کر ان جواب او کفت یا امه او ذک ستة حتی یسئل الله و انا نبیاء من قبله. ار ان ابیات بیه
عجم کفته رسول خدا و انبیاء پیش از او ذکر میکردم کر ان زن خیزه اره کوب نیست کفته کر چه در بیان از ان زنده
و ان بیار چیز سوخت کر بوده از استخوان کوبیه بیز ناکاه دیم کر در بیان زنان زنده در جانب کفن فرزند
ایستاده و جنازه او در بیغ و فرزند دیکر جلوی سه ا کر کل محمد کشته و خاک کر بیه و فریاد میکرد بیه ار ان ابیات بیه

ع ل و اموال برادرانش را حاضر کرد و گفت اینها عوض آنچه نسبت بشما واقع شد ام کلثوم گفت ای یزید
چه بسیار کم حیائی برادران و اهلبیت مرا کشته ای [illegible] و میگوئی اینها عوض [illegible]
ع ل بروایت شیخ مفید و دیگران یزید علیه اللعنة نعمان بن بشیر را که از اصحاب حضرت رسالت صلعم بود طلبید و گفت مردی از اهل
اسلام [illegible] و امانت و دیانت موسوم باشد با ایشان همراه کن [illegible]
و جمعی از خادمان با ایشان بفرست [illegible] حضرت امام زین العابدین ع را طلبید [illegible]
[illegible] گفت [illegible] اگر [illegible] حاجتی [illegible]
اجابت او میکردم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
ایشان نمود لو بروایتی ب نعمان بن بشیر [illegible] باتفاق ایشان از شام بیرون آمده روانه مدینه شدند
و او در [illegible] ایشان [illegible] و نهایت احترام بجا آورد [illegible] اهلبیت
[illegible] و [illegible] راه [illegible]
ایشان [illegible] چنین [illegible] عراق رسیدند لف [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] کربلا رسیدند
[illegible] جابر بن عبد الله انصاری رضه [illegible] امام مظلوم [illegible]
[illegible] نوحه و زاری بسیار کردند [illegible]
و تعزیت قیام نمودند لف و کیفیت [illegible] جابر انصاری [illegible] فصه بیوه منقولست از
[illegible] گفت [illegible]

جابر انصاری روانه کربلا گردیدیم بزیارت مرقد منور سید الشهدا [illegible] روز دهم ماه [illegible]
فرود آمدیم [illegible]
[illegible] بزیارت [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
دیدیم [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] دیدم [illegible] جامه سیاه [illegible]
و چهار هزار حوریه همراه آن جناب [illegible] کربلا [illegible] حضرت فاطمه بر مرقد منور [illegible] امام حسین ع
[illegible]
[illegible]
و آن جناب [illegible] مصطفی ص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی ص
[illegible]
[illegible] امام حسین ع [illegible]

جمیع حوریان [illegible] فاطمه [illegible] امام حسین ع [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible]
پس از آن [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] امام حسن مجتبی [illegible]
پیش آمد [illegible] فاطمه [illegible] حضرت رسول ص [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] پس امام حسن پیش آمد و گفت السلام علیک ای مادر [illegible] حسن برادر حسینم
[illegible] فاطمه [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
پس [illegible] حضرت امام حسن [illegible] برادرت حسین
[illegible] حضرت رسول [illegible] ارواح [illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible] ارواح انبیا [illegible] ارواح مردان امت [illegible]
ارواح زنان امت [illegible] امام حسین [illegible] حضرت فاطمه [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] شدند ل فاطمه [illegible] گریه و کوه حسین [illegible] گریه کوه حسین [illegible]

[illegible]
حسین حضرت [illegible] کربلا [illegible]
حسن [illegible] کربلا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] ل منازل
کربلا بالناس [illegible] کربلا [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] منازل کربلا بالاهل [illegible] و بالسجاد [illegible]
[illegible] خرجنا منک فی قتل و ذبح و جئنا [illegible]
فاطمة فاقد بنا [illegible]
[illegible] خرجنا منک فی [illegible] و جئنا [illegible]
[illegible] خرجنا منک فی [illegible] و ضرب بالبنات [illegible]
[illegible] و فیک رجالنا [illegible]
اضحوا علی شاطی الفرات [illegible]
و فیک العابد السجاد اضحی [illegible]
[illegible] و فیک [illegible]
[illegible] و فیک علی المطایا [illegible]
[illegible] فقد نا فیک خیر الخلق

طه ۱ حبیب حبیب رب العالمین ۲ در نوبهار کریه بهر مردمان ۳ وحبیب حبیب بر در کبریا علیکم
ب ۴ امام زین العابدین قدیم یادگار ۵ در کوفت و بگریه بگفت ۶ چرا نام اریه بالغه در مصیبت ۷ نوشته و بگریه
غم ۸ دل از اندوهان کم نخواهد شد گفتم ۹ هان نگفته بیار و زاری بگذارم ۱۰ خبر غریب ۱۱ هان نوشته بیار ۱۲ دست
بر دستم زد و گفت ۱۳ صبر و فراق بزار در بوصف جانم ۱۴ که کوفت و دریا جا بیاسخ آنها ۱۵ ذکر کرد بر حمد بان گشتم
فدای جان تو کردم زجان خیزم ۱۶ یعنی بروز و صالت که در بر شوم جان ۱۷ نوخواهد شد چگونه نوشت اند جان ۱۸ الا
ب غمها که اند مصیبت تو به اندال ۱۹ رسید و چه بسیار که در دخت خواند به بار ۲۰ بار گریه ۲۱ ام بگفت تا تو چه بها خواهد
نوشته ۲۲ بدیه ۲۳ خواب رسوخ ۲۴ خواب نشده ۲۵ اریه بر ۲۶ نهادت تو زدل ۲۷ جان تاب کوفت ۲۸ غم تو از کل
نظارا ۲۹ کاسه کوفت ۳۰ اریه ۳۱ چگونه بریخ و نظارا ۳۲ بر بدیه تو ۳۳ چگونه خلاصت تو با ۳۴ اندیشه بیاد کنم ۳۵ کجا ۳۶ بر بیرحمت کوفت ۳۷ بارم
دارم ۳۸ کجا صبر تو طاقت بیان دارم ۳۹ کز تشنگی کم کم خلاصت ۴۰ چنان حدیث کم قصه نهادت ۴۱ اریه بر ۴۲ کوفت
چگونه بیتو بر دخترت بزرگوار دم ۴۳ چگونه بیتو بر دخترت بزرگوار دم ۴۴ چنان بر دخترت بزرگوار دم ۴۵
چنان بگریست الفیه کبار دم ۴۶ بالجناب مقدس چنان السلام کم ۴۷ چگونه بیتو بر عفرنی الفیام کم ۴۸ مراچگونه بجوار سلام
فرا ۴۹ دار ۵۰ چگونه بیتو را احترام خواهد داد ۵۱ چنان روم بر بر دخترت زهرا ۵۲ باد حدیث نهادت چنان کم ۵۳ ان
به شکنار ۵۴ بر دخترت تاب چیز آرد ۵۵ تراتا به اندازه بر سر بر دارد ۵۶ وسکینه بر بر دخترت به افتاده و با سکینت
دعمون ۵۷ بیع کلمات ۵۸ بیان سکرد ۵۹ صبر چطبک کرا نا کنار ۶۰ کرنس ۶۱ چه رود داد از اهلبیت بر لشکری
بنود یکقدست بر مست سکینه ۶۲ چه داغت کرد که بر نهاش ۶۳ اریه بر غیاث کرا جانه تو با جوان جهان
ج ۶۴ تو چیز نبوده لرزا سیر کردیم ۶۵ زبان رنگ عذار سکرد یم ۶۶ چرا کم بیتو با دم کو فیان کرد ند ۶۷ بمکر کان بیتو
کرد ند ۶۸ بروز بهر دو سوار جاز الجیم ۶۹ نوشته بر زنان بر بدیه بر بیع ۷۰ تام بیکس ۷۱

النوحه

بر بیکسان و بر یاور ۱ بهر دیار کرد و در رحیم عفو غافلان ۲ خدمات تو نه خلق در زنان ۳ بل ۴ وبلبل ۵ بر بیکس ۶ الا بیت
بطرف بیکسان ۷ امام مظلوم نوحه سکرد ند و جنبه رو در رانی ۸ ماند و عرض ۹ با عزت ۱۰ کرد ۱۱ دلها ۱۲ فرخ ۱۳ و در بیا ۱۴ الجوزه ۱۵
عذر ند و صبا نان ۱۶ متو جه سر نبشه ۱۷ با ۱۸ آه و نالوان ۱۹ وه ۲۰ باد ۲۱ طرف ۲۲ نام ۲۳ رو ۲۴ جلالت ۲۵ اسیر ۲۶ حرکه ۲۷ نشد ۲۸ بدی ۲۹ نه
با تم ۳۰ ایام ۳۱ الصوف ۳۲ نه ۳۳ طفل ۳۴ که ۳۵ به ۳۶ قرار ۳۷ نبضه ۳۸ زکر ۳۹ طاعه ۴۰ نبشه ۴۱ که ۴۲ بگزل ۴۳ زاب ۴۴ حج ۴۵ نبشه ۴۶ بیکان ۴۷ کرد ۴۸
کل ۴۹ لغه ۵۰ و نبع ۵۱ و الفوع ۵۲ غم ۵۳ زا ۵۴ و حکایت ۵۵ المامیه ۵۶ عظا ۵۷ بقصف ۵۸ بعض ۵۹ ان ۶۰ روایات ۶۱ رز ۶۲ روز ۶۳ نه ۶۴ ار ۶۵ بعان ۶۶ بلی ۶۷ بر ۶۸ خبر ۶۹
سیحیان ۷۰ صورت ۷۱ زان ۷۲ که بر ۷۳ سر و سینه ۷۴ نشنه ۷۵ و باین ۷۶ کلمات ۷۷ ستم ۷۸ کنه ۷۹ چند ۸۰ نه ۸۱ تو ۸۲ بر ۸۳ ان ۸۴ نوحیان ۸۵ که ۸۶ بار ۸۷ به ۸۸ ان ۸۹ بهان ۹۰
ماتم ۹۱ سرا ۹۲ کشته ۹۳ جهان ۹۴ خلق ۹۵ جهان ۹۶ ماتم ۹۷ نشین ۹۸ آنجه ۹۹ ز ۱۰۰ ان ۱۰۱ غم ۱۰۲ فزا ۱۰۳ امروز ۱۰۴ سور ۱۰۵ که ۱۰۶ بله ۱۰۷ طفل ۱۰۸ جهان ۱۰۹ نبیع ۱۱۰ العبا ۱۱۱ با ۱۱۲ ما ۱۱۳ الصلوة ۱۱۴ الیه ۱۱۵
افته ۱۱۶ بیک ۱۱۷ که ۱۱۸ بر ۱۱۹ مقتل ۱۲۰ کرد ۱۲۱ کشته ۱۲۲ بد ۱۲۳ ز ۱۲۴ ان ۱۲۵ خیزد ۱۲۶ ان ۱۲۷ ان ۱۲۸ بدی ۱۲۹ قتا ۱۳۰ طوفان ۱۳۱ خارو زد ۱۳۲ ابان ۱۳۳ از ده و آه سینها ۱۳۴ و زیع ۱۳۵ بر بیع ۱۳۶
افته ۱۳۷ سر ۱۳۸ زار ۱۳۹ سیا ۱۴۰ بار ۱۴۱ د ۱۴۲ مطا ۱۴۳ بر ۱۴۴ زبان ۱۴۵ امرو ۱۴۶ زان ۱۴۷ مصطفی ۱۴۸ افکنده ۱۴۹ در ۱۵۰ ان ۱۵۱ عیا ۱۵۲ با ۱۵۳ که ۱۵۴ خاد ۱۵۵ با ۱۵۶ با ۱۵۷ که ۱۵۸ کو ۱۵۹ بر ۱۶۰
رنیب ۱۶۱ مریم ۱۶۲ الم ۱۶۳ لیف ۱۶۴ زینت ۱۶۵ بر ۱۶۶ سینه ۱۶۷ چو ۱۶۸ چنین ۱۶۹ ترب ۱۷۰ سطان ۱۷۱ دین ۱۷۲ کو ۱۷۳ بعد ۱۷۴ سوزه ۱۷۵ کدان ۱۷۶ ان ۱۷۷ کا ۱۷۸ روان ۱۷۹ ان ۱۸۰ زینا ۱۸۱
بیتو ۱۸۲ روم ۱۸۳ چنین ۱۸۴ بر ۱۸۵ جان ۱۸۶ بیتو ۱۸۷ بلب ۱۸۸ ان ۱۸۹ زنان ۱۹۰ حیا ۱۹۱ ان ۱۹۲ کرکشته ۱۹۳ زنان ۱۹۴ حیان ۱۹۵ سر ۱۹۶ زاده ۱۹۷ ده ۱۹۸ زان ۱۹۹ حیان ۲۰۰
با سعا ۲۰۱ ذ ۲۰۲ لیلان ۲۰۳ بیتو ۲۰۴ بر ۲۰۵ جان ۲۰۶ بیتو ۲۰۷ بلب ۲۰۸ زنان ۲۰۹ حیا ۲۱۰ ان ۲۱۱ کرکه ۲۱۲ عطان ۲۱۳ ع ۲۱۴ با ۲۱۵ مبطر ۲۱۶ دم ۲۱۷ الابان ۲۱۸ کو ۲۱۹ بار ۲۲۰ با ۲۲۱ که ۲۲۲ نان ۲۲۳
رو ۲۲۴ کرد ۲۲۵ مور ۲۲۶ سان ۲۲۷ ترنج ۲۲۸ جو ۲۲۹ زار ۲۳۰ حیا ۲۳۱ نان ۲۳۲ که ۲۳۳ کرکه ۲۳۴ تو ۲۳۵ ان ۲۳۶ که ۲۳۷ چنا ۲۳۸ و ۲۳۹ نبع ۲۴۰ ان ۲۴۱ که ۲۴۲ چنا ۲۴۳ علوم ۲۴۴ و ۲۴۵ ان ۲۴۶ چنین ۲۴۷ غرو ۲۴۸ م ۲۴۹ شتم ۲۵۰ کلام ۲۵۱ ب ۲۵۲ اق ۲۵۳ بر ۲۵۴ سکوم ۲۵۵ ان ۲۵۶ کسنه ۲۵۷ ان ۲۵۸
پر ۲۵۹ خ ۲۶۰ تو ۲۶۱ ربنه ۲۶۲ سان ۲۶۳ زنان ۲۶۴ جدا ۲۶۵ با ۲۶۶ بن ۲۶۷ ج ۲۶۸ ح ۲۶۹ یم ۲۷۰ جدا ۲۷۱ با ۲۷۲ بن ۲۷۳ ج ۲۷۴ ح ۲۷۵ یم ۲۷۶ ج ۲۷۷ ه ۲۷۸ ر ۲۷۹ فضل ۲۸۰ یم ۲۸۱ اعوذ ۲۸۲ الله ۲۸۳ العظیم ۲۸۴ با ۲۸۵ غاثه ۲۸۶ للغا ۲۸۷ ثین ۲۸۸
و سیعلم ۲۸۹ الذین ظلموا ۲۹۰ ات ۲۹۱ قلب ۲۹۲ یقلبون ۲۹۳ انا ۲۹۴ لله ۲۹۵ و ان ۲۹۶ الیه ۲۹۷ لراجعون ۲۹۸ اولئ ۲۹۹ ج ۳۰۰ ع ۳۰۱ غرو ۳۰۲ م ۳۰۳ شتم ۳۰۴ کلام ۳۰۵ ب ۳۰۶ اق ۳۰۷ بر ۳۰۸ سکوم ۳۰۹ ان ۳۱۰ کسنه ۳۱۱ ان ۳۱۲
عاقل ۳۱۳ و بیسان ۳۱۴ کامل ۳۱۵ ه ۳۱۶ و ۳۱۷ خه ۳۱۸ ر ۳۱۹ انکه ۳۲۰ کاه ۳۲۱ ما ۳۲۲ رقم ۳۲۳ بقلم ۳۲۴ سنان ۳۲۵ رکه ۳۲۶ تا ۳۲۷ نیه ۳۲۸ و ۳۲۹ ز ۳۳۰ سرم ۳۳۱ دان ۳۳۲ قبور ۳۳۳ ستفا ۳۳۴ ات ۳۳۵ سرم ۳۳۶ ز ۳۳۷ انا ۳۳۸ ظلم ۳۳۹
سیا ۳۴۰ ار ۳۴۱ بیه ۳۴۲ کان ۳۴۳ رفته ۳۴۴ که ۳۴۵ تنکان ۳۴۶ هم ۳۴۷ بر سیه ۳۴۸ بیل ۳۴۹ هر ۳۵۰ بر ۳۵۱ ایبان ۳۵۲ نه ۳۵۳ بر ۳۵۴ دیه کان ۳۵۵ دل ۳۵۶ که ۳۵۷ نده ۳۵۸ دصاحب ۳۵۹ زمکان ۳۶۰ کامل ۳۶۱ ما نند ۳۶۲ که ۳۶۳ ملی ۳۶۴

بر ۱ نشنا ۲ و بر یاور ۳ بهر دیار کرد و در رحیم عفو غافلان ۴ خدمات تو نه خلق در زنان ۵ بل ۶ وبلبل ۷ بر بیکس ۸ الا بیت
بطرف بیکسان ۹ امام مظلوم نوحه سکرد ند و جنبه رو در رانی ۱۰ ماند و عرض ۱۱ با عزت ۱۲ کرد ۱۳ دلها ۱۴ فرخ ۱۵ و در بیا ۱۶ الجوزه ۱۷
عذر ند و صبا نان ۱۸ متو جه سر نبشه ۱۹ با ۲۰ آه و نالوان ۲۱ وه ۲۲ باد ۲۳ طرف ۲۴ نام ۲۵ رو ۲۶ جلالت ۲۷ اسیر ۲۸ حرکه ۲۹ نشد ۳۰ بدی ۳۱ نه
با تم ۳۲ ایام ۳۳ الصوف ۳۴ نه ۳۵ طفل ۳۶ که ۳۷ به ۳۸ قرار ۳۹ نبضه ۴۰ زکر ۴۱ طاعه ۴۲ نبشه ۴۳ که ۴۴ بگزل ۴۵ زاب ۴۶ حج ۴۷ نبشه ۴۸ بیکان ۴۹ کرد ۵۰
کل ۵۱ لغه ۵۲ و نبع ۵۳ و الفوع ۵۴ غم ۵۵ زا ۵۶ و حکایت ۵۷ المامیه ۵۸ عظا ۵۹ بقصف ۶۰ بعض ۶۱ ان ۶۲ روایات ۶۳ رز ۶۴ روز ۶۵ نه ۶۶ ار ۶۷ بعان ۶۸ بلی ۶۹ بر ۷۰ خبر ۷۱
سیحیان ۷۲ صورت ۷۳ زان ۷۴ که بر ۷۵ سر و سینه ۷۶ نشنه ۷۷ و باین ۷۸ کلمات ۷۹ ستم ۸۰ کنه ۸۱ چند ۸۲ نه ۸۳ تو ۸۴ بر ۸۵ ان ۸۶ نوحیان ۸۷ که ۸۸ بار ۸۹ به ۹۰ ان ۹۱ بهان ۹۲
ماتم ۹۳ سرا ۹۴ کشته ۹۵ جهان ۹۶ خلق ۹۷ جهان ۹۸ ماتم ۹۹ نشین ۱۰۰ آنجه ۱۰۱ ز ۱۰۲ ان ۱۰۳ غم ۱۰۴ فزا ۱۰۵ امروز ۱۰۶ سور ۱۰۷ که ۱۰۸ بله ۱۰۹ طفل ۱۱۰ جهان ۱۱۱ نبیع ۱۱۲ العبا ۱۱۳ با ۱۱۴ ما ۱۱۵ الصلوة ۱۱۶ الیه ۱۱۷
افته ۱۱۸ بیک ۱۱۹ که ۱۲۰ بر ۱۲۱ مقتل ۱۲۲ کرد ۱۲۳ کشته ۱۲۴ بد ۱۲۵ ز ۱۲۶ ان ۱۲۷ خیزد ۱۲۸ ان ۱۲۹ ان ۱۳۰ بدی ۱۳۱ قتا ۱۳۲ طوفان ۱۳۳ خارو زد ۱۳۴ ابان ۱۳۵ از ده و آه سینها ۱۳۶ و زیع ۱۳۷ بر بیع ۱۳۸
افته ۱۳۹ سر ۱۴۰ زار ۱۴۱ سیا ۱۴۲ بار ۱۴۳ د ۱۴۴ مطا ۱۴۵ بر ۱۴۶ زبان ۱۴۷ امرو ۱۴۸ زان ۱۴۹ مصطفی ۱۵۰ افکنده ۱۵۱ در ۱۵۲ ان ۱۵۳ عیا ۱۵۴ با ۱۵۵ که ۱۵۶ خاد ۱۵۷ با ۱۵۸ با ۱۵۹ که ۱۶۰ کو ۱۶۱ بر ۱۶۲
رنیب ۱۶۳ مریم ۱۶۴ الم ۱۶۵ لیف ۱۶۶ زینت ۱۶۷ بر ۱۶۸ سینه ۱۶۹ چو ۱۷۰ چنین ۱۷۱ ترب ۱۷۲ سطان ۱۷۳ دین ۱۷۴ کو ۱۷۵ بعد ۱۷۶ سوزه ۱۷۷ کدان ۱۷۸ ان ۱۷۹ کا ۱۸۰ روان ۱۸۱ ان ۱۸۲ زینا ۱۸۳
بیتو ۱۸۴ روم ۱۸۵ چنین ۱۸۶ بر ۱۸۷ جان ۱۸۸ بیتو ۱۸۹ بلب ۱۹۰ ان ۱۹۱ زنان ۱۹۲ حیا ۱۹۳ ان ۱۹۴ کرکشته ۱۹۵ زنان ۱۹۶ حیان ۱۹۷ سر ۱۹۸ زاده ۱۹۹ ده ۲۰۰ زان ۲۰۱ حیان ۲۰۲
با سعا ۲۰۳ ذ ۲۰۴ لیلان ۲۰۵ بیتو ۲۰۶ بر ۲۰۷ جان ۲۰۸ بیتو ۲۰۹ بلب ۲۱۰ زنان ۲۱۱ حیا ۲۱۲ ان ۲۱۳ کرکه ۲۱۴ عطان ۲۱۵ ع ۲۱۶ با ۲۱۷ مبطر ۲۱۸ دم ۲۱۹ الابان ۲۲۰ کو ۲۲۱ بار ۲۲۲ با ۲۲۳ که ۲۲۴ نان ۲۲۵
رو ۲۲۶ کرد ۲۲۷ مور ۲۲۸ سان ۲۲۹ ترنج ۲۳۰ جو ۲۳۱ زار ۲۳۲ حیا ۲۳۳ نان ۲۳۴ که ۲۳۵ کرکه ۲۳۶ تو ۲۳۷ ان ۲۳۸ که ۲۳۹ چنا ۲۴۰ و ۲۴۱ نبع ۲۴۲ ان ۲۴۳ که ۲۴۴ چنا ۲۴۵ علوم ۲۴۶ و ۲۴۷ ان ۲۴۸ چنین ۲۴۹ غرو ۲۵۰ م ۲۵۱ شتم ۲۵۲ کلام ۲۵۳ ب ۲۵۴ اق ۲۵۵ بر ۲۵۶ سکوم ۲۵۷ ان ۲۵۸ کسنه ۲۵۹ ان ۲۶۰
پر ۲۶۱ خ ۲۶۲ تو ۲۶۳ ربنه ۲۶۴ سان ۲۶۵ زنان ۲۶۶ جدا ۲۶۷ با ۲۶۸ بن ۲۶۹ ج ۲۷۰ ح ۲۷۱ یم ۲۷۲ جدا ۲۷۳ با ۲۷۴ بن ۲۷۵ ج ۲۷۶ ح ۲۷۷ یم ۲۷۸ ج ۲۷۹ ه ۲۸۰ ر ۲۸۱ فضل ۲۸۲ یم ۲۸۳ اعوذ ۲۸۴ الله ۲۸۵ العظیم ۲۸۶ با ۲۸۷ غاثه ۲۸۸ للغا ۲۸۹ ثین ۲۹۰
و سیعلم ۲۹۱ الذین ظلموا ۲۹۲ ات ۲۹۳ قلب ۲۹۴ یقلبون ۲۹۵ انا ۲۹۶ لله ۲۹۷ و ان ۲۹۸ الیه ۲۹۹ لراجعون ۳۰۰ اولئ ۳۰۱ ج ۳۰۲ ع ۳۰۳ غرو ۳۰۴ م ۳۰۵ شتم ۳۰۶ کلام ۳۰۷ ب ۳۰۸ اق ۳۰۹ بر ۳۱۰ سکوم ۳۱۱ ان ۳۱۲ کسنه ۳۱۳ ان ۳۱۴
عاقل ۳۱۵ و بیسان ۳۱۶ کامل ۳۱۷ ه ۳۱۸ و ۳۱۹ خه ۳۲۰ ر ۳۲۱ انکه ۳۲۲ کاه ۳۲۳ ما ۳۲۴ رقم ۳۲۵ بقلم ۳۲۶ سنان ۳۲۷ رکه ۳۲۸ تا ۳۲۹ نیه ۳۳۰ و ۳۳۱ ز ۳۳۲ سرم ۳۳۳ دان ۳۳۴ قبور ۳۳۵ ستفا ۳۳۶ ات ۳۳۷ سرم ۳۳۸ ز ۳۳۹ انا ۳۴۰ ظلم ۳۴۱
سیا ۳۴۲ ار ۳۴۳ بیه ۳۴۴ کان ۳۴۵ رفته ۳۴۶ که ۳۴۷ تنکان ۳۴۸ هم ۳۴۹ بر سیه ۳۵۰ بیل ۳۵۱ هر ۳۵۲ بر ۳۵۳ ایبان ۳۵۴ نه ۳۵۵ بر ۳۵۶ دیه کان ۳۵۷ دل ۳۵۸ که ۳۵۹ نده ۳۶۰ دصاحب ۳۶۱ زمکان ۳۶۲ کامل ۳۶۳ ما نند ۳۶۴ که ۳۶۵ ملی ۳۶۶

اما زین العابدین قدیم یادگار ۱ در کوفت و بگریه بگفت ۲ چرا نام اریه بالغه در مصیبت ۳ نوشته و بگریه
غم ۴ دل از اندوهان کم نخواهد شد گفتم ۵ هان نگفته بیار و زاری بگذارم ۶ خبر غریب ۷ هان نوشته بیار ۸ دست
بر دستم زد و گفت ۹ صبر و فراق بزار در بوصف جانم ۱۰ که کوفت و دریا جا بیاسخ آنها ۱۱ ذکر کرد بر حمد بان گشتم
فدای جان تو کردم زجان خیزم ۱۲ یعنی بروز و صالت که در بر شوم جان ۱۳ نوخواهد شد چگونه نوشت اند جان ۱۴ الا
ب غمها که اند مصیبت تو به اندال ۱۵ رسید و چه بسیار که در دخت خواند به بار ۱۶ بار گریه ۱۷ ام بگفت تا تو چه بها خواهد
نوشته ۱۸ بدیه ۱۹ خواب رسوخ ۲۰ خواب نشده ۲۱ اریه بر ۲۲ نهادت تو زدل ۲۳ جان تاب کوفت ۲۴ غم تو از کل
نظارا ۲۵ کاسه کوفت ۲۶ اریه ۲۷ چگونه بریخ و نظارا ۲۸ بر بدیه تو ۲۹ چگونه خلاصت تو با ۳۰ اندیشه بیاد کنم ۳۱ کجا ۳۲ بر بیرحمت کوفت ۳۳
دارم ۳۴ کجا صبر تو طاقت بیان دارم ۳۵ کز تشنگی کم کم خلاصت ۳۶ چنان حدیث کم قصه نهادت ۳۷ اریه بر ۳۸ کوفت
چگونه بیتو بر دخترت بزرگوار دم ۳۹ چگونه بیتو بر دخترت بزرگوار دم ۴۰ چنان بر دخترت بزرگوار دم ۴۱
چنان بگریست الفیه کبار دم ۴۲ بالجناب مقدس چنان السلام کم ۴۳ چگونه بیتو بر عفرنی الفیام کم ۴۴ مراچگونه بجوار سلام
فرا ۴۵ دار ۴۶ چگونه بیتو را احترام خواهد داد ۴۷ چنان روم بر بر دخترت زهرا ۴۸ باد حدیث نهادت چنان کم ۴۹ ان
به شکنار ۵۰ بر دخترت تاب چیز آرد ۵۱ تراتا به اندازه بر سر بر دارد ۵۲ وسکینه بر بر دخترت به افتاده و با سکینت
دعمون ۵۳ بیع کلمات ۵۴ بیان سکرد ۵۵ صبر چطبک کرا نا کنار ۵۶ کرنس ۵۷ چه رود داد از اهلبیت بر لشکری
بنود یکقدست بر مست سکینه ۵۸ چه داغت کرد که بر نهاش ۵۹ اریه بر غیاث کرا جانه تو با جوان جهان
ج ۶۰ تو چیز نبوده لرزا سیر کردیم ۶۱ زبان رنگ عذار سکرد یم ۶۲ چرا کم بیتو با دم کو فیان کرد ند ۶۳ بمکر کان بیتو
کرد ند ۶۴ بروز بهر دو سوار جاز الجیم ۶۵ نوشته بر زنان بر بدیه بر بیع ۶۶ تام بیکس ۶۷

لشکان جاهل نبار ۱ کرحمه کاه ۲ مقابر ۳ بطرفه قاه ۴ نفس ۵ کاز قرار داده ۶ چنانکم ۷ در کز ۸ بار ۹ شما ۱۰ فت ۱۱ هر ۱۲ اهنه ۱۳ و ۱۴ در ۱۵ حمله ۱۶
بسیار ۱۷ نیبه ۱۸ نه ۱۹ بنان ۲۰ ار ۲۱ ده ۲۲ خطا ۲۳ زان ۲۴ کرد ۲۵ بنی ۲۶ سوکبار ۲۷ بهان ۲۸ نه ۲۹ کوکبی ۳۰ بر ۳۱ سکرد ۳۲ نه ۳۳
مدا ۳۴ قان ۳۵ بر ۳۶ کی ۳۷ قصه ۳۸ کو ۳۹ نه ۴۰ طلب ۴۱ حیت ۴۲ در ۴۳ ز ۴۴ نه ۴۵ ان ۴۶ صلمانان ۴۷ زا ۴۸ نه ۴۹ ار ۵۰ سوتو ۵۱ نظرا ۵۲ و ۵۳ آورده ۵۴ بر ۵۵ رد ۵۶ بنان ۵۷ ان ۵۸ سکذ ۵۹ ره ۶۰ رل ۶۱ ه ۶۲
بنان ۶۳ لیوخ ۶۴ فی ۶۵ شنگ ۶۶ با جاها ۶۷ سرخ ۶۸ در ۶۹ رز ۷۰ و ۷۱ تیز ۷۲ نگ ۷۳ در ۷۴ کرکه ۷۵ لهبان ۷۶ ده ۷۷ پیا ۷۸ حیلیان ۷۹ نه ۸۰ اسکلام ۸۱ از ۸۲ دنیا ۸۳ بزرگ ۸۴ سیان ۸۵
سیلا ۸۶ نه ۸۷ جوبیاک ۸۸ بر ۸۹ بنور ۹۰ نیع ۹۱ بنان ۹۲ فکه ۹۳ لسنه ۹۴ بکار ۹۵ خارو ۹۶ عادت ۹۷ قران ۹۸ ملغو ۹۹ اهنه ۱۰۰ بان ۱۰۱ سیر ۱۰۲ دانه ۱۰۳ و ۱۰۴ کرد ۱۰۵ نه ۱۰۶ سکرد ۱۰۷ و ۱۰۸ کرد ۱۰۹ نه ۱۱۰ سکنه ۱۱۱
مقام ۱۱۲ پیا ۱۱۳ نده ۱۱۴ حلقه ۱۱۵ نبسه ۱۱۶ مر ۱۱۷ عوض ۱۱۸ بار ۱۱۹ ل ۱۲۰ کرکه ۱۲۱ بیا ۱۲۲ نه ۱۲۳ روز ۱۲۴ نه ۱۲۵ تکه ۱۲۶ نه ۱۲۷ ازان ۱۲۸ مر ۱۲۹ بیار ۱۳۰ فنگ ۱۳۱
لرم ۱۳۲ وجب ۱۳۳ و ۱۳۴ انار ۱۳۵ کار ۱۳۶ کف ۱۳۷ انه ۱۳۸ بله ۱۳۹ دیه ۱۴۰ و ۱۴۱ فیله ۱۴۲ نده ۱۴۳ و ۱۴۴ فیکه ۱۴۵ نده ۱۴۶ کر ۱۴۷ زیر ۱۴۸ بار ۱۴۹ یک ۱۵۰ روز ۱۵۱ زیر ۱۵۲ ان ۱۵۳ اصل ۱۵۴ چیز ۱۵۵ چیز ۱۵۶ چیت ۱۵۷ لوخی ۱۵۸
سکلاه ۱۵۹ ان ۱۶۰ ار ۱۶۱ ه ۱۶۲ سکلاف ۱۶۳ چیز ۱۶۴ دو ۱۶۵ لوچ ۱۶۶ ز ۱۶۷ ار ۱۶۸ چیز ۱۶۹ ب ۱۷۰ ا ۱۷۱ خبار ۱۷۲ چنین ۱۷۳ با ۱۷۴ که ۱۷۵ کر ۱۷۶ نیه ۱۷۷ بک ۱۷۸ ان ۱۷۹ کرکنیه ۱۸۰ از ۱۸۱ ان ۱۸۲ داستانه ۱۸۳ نامه ۱۸۴ ه ۱۸۵ ر ۱۸۶ ه ۱۸۷
نشان ۱۸۸ بنان ۱۸۹ حال ۱۹۰ از ۱۹۱ فنگ ۱۹۲ که ۱۹۳ نشته ۱۹۴ کر ۱۹۵ نگ ۱۹۶ نه ۱۹۷ سر ۱۹۸ کیان ۱۹۹ مذلت ۲۰۰ کنیه ۲۰۱ نخی ۲۰۲ سر ۲۰۳ دانه ۲۰۴ نه ۲۰۵ سنگ ۲۰۶ صوت ۲۰۷ اهل ۲۰۸ زم ۲۰۹ کر ۲۱۰ نیه ۲۱۱
سرو ۲۱۲ کدانه ۲۱۳ نیز ۲۱۴ صفت ۲۱۵ در ۲۱۶ ش ۲۱۷ نیخ ۲۱۸ قدنه ۲۱۹ بر ۲۲۰ هم ۲۲۱ ادانه ۲۲۲ نار ۲۲۳ کر ۲۲۴ نه ۲۲۵ مانه ۲۲۶ و ۲۲۷ اق ۲۲۸ کل ۲۲۹ ر ۲۳۰ فاک ۲۳۱ فانه ۲۳۲ نه ۲۳۳ ر ۲۳۴ ر ۲۳۵ ش ۲۳۶
نهاده ۲۳۷ انه ۲۳۸ کرا ۲۳۹ دانه ۲۴۰ بیع ۲۴۱ و ۲۴۲ چ ۲۴۳ کنیه ۲۴۴ دل ۲۴۵ دانه ۲۴۶ دراکنی ۲۴۷ حرت ۲۴۸ بر ۲۴۹ نشته ۲۵۰ جهان ۲۵۱ کن ۲۵۲ یانه ۲۵۳ در ۲۵۴ ر ۲۵۵ ر ۲۵۶ فیا ۲۵۷ بسته ۲۵۸
غ ۲۵۹ یان ۲۶۰ روا ۲۶۱ یانه ۲۶۲ جا ۲۶۳ کن ۲۶۴ نه ۲۶۵ زا ۲۶۶ ان ۲۶۷ نشته ۲۶۸ سیر ۲۶۹ ل ۲۷۰ ل ۲۷۱ ا ۲۷۲ نه ۲۷۳ در ۲۷۴ نخ ۲۷۵ ر ۲۷۶ اصواح ۲۷۷ لا ۲۷۸ کسیه ۲۷۹ میدان ۲۸۰ را ۲۸۱ نه ۲۸۲ سوراخ ۲۸۳ فنگ ۲۸۴ قنا ۲۸۵
در ۲۸۶ غیه ۲۸۷ صاحب ۲۸۸ نظا ۲۸۹ از ۲۹۰ سر ۲۹۱ صفت ۲۹۲ در ۲۹۳ چشم ۲۹۴ خاک ۲۹۵ نشته ۲۹۶ نه ۲۹۷ زبان ۲۹۸ و ۲۹۹ کام ۳۰۰ زبان ۳۰۱ نه ۳۰۲ نشته ۳۰۳ ا ۳۰۴ لا ۳۰۵ ا ۳۰۶
اجز ۳۰۷ کتاب ۳۰۸ و ۳۰۹ ی ۳۱۰ ان ۳۱۱ از ۳۱۲ هم ۳۱۳ یا ۳۱۴ سیده ۳۱۵ کا ۳۱۶ با ۳۱۷ نه ۳۱۸ کرکه ۳۱۹ رم ۳۲۰ دا ۳۲۱ رک ۳۲۲ را ۳۲۳ ز ۳۲۴ ان ۳۲۵ را ۳۲۶ ز ۳۲۷ صفو ۳۲۸ ر ۳۲۹ و ۳۳۰ ز ۳۳۱ کار ۳۳۲ را ۳۳۳ سیده ۳۳۴ و ۳۳۵ ج ۳۳۶ ب ۳۳۷ ر ۳۳۸
لیع ۳۳۹ صفت ۳۴۰ مز ۳۴۱ جان ۳۴۲ ان ۳۴۳ ب ۳۴۴ لعا ۳۴۵ مر ۳۴۶ کر ۳۴۷ که ۳۴۸ لعنه ۳۴۹ ر ۳۵۰ جسم ۳۵۱ ز ۳۵۲ ان ۳۵۳ نز ۳۵۴ نی ۳۵۵ ز ۳۵۶ سر ۳۵۷ با ۳۵۸ نه ۳۵۹ کلا ۳۶۰
به ۳۶۱ با ۳۶۲ نه ۳۶۳ دست اجل ۳۶۴ خاک ۳۶۵ ز ۳۶۶ نه ۳۶۷ آنکس ۳۶۸ فنا ۳۶۹ نده ۳۷۰ و ۳۷۱ ان ۳۷۲ نهان ۳۷۳ ان ۳۷۴ بر ۳۷۵ آورده ۳۷۶ ا ۳۷۷ ز ۳۷۸ ر ۳۷۹ ا ۳۸۰ نه ۳۸۱
شکست ۳۸۲ متاع ۳۸۳ خود ۳۸۴ با ۳۸۵ جان ۳۸۶ ترجمه ۳۸۷ الوان ۳۸۸ بر ۳۸۹ سا ۳۹۰ نه ۳۹۱ جانه ۳۹۲ کفن ۳۹۳ خونان ۳۹۴ کشنه ۳۹۵ دیده ۳۹۶ از ۳۹۷ نا ۳۹۸ در ۳۹۹ طریق ۴۰۰ بسکر ۴۰۱ دشت ۴۰۲

وقطر ۱ خود ۲ جز ۳ بان ۴ عطا ۵ الرضی
نشنه ۶ بان ۷ بلی ۸ تیغا ۹

از صغیر و کبیر • پادشاه و گدا • بیگانه و آشنا • شریف و وضیع • محتاج و غنی • عالم و جاهل • ناقص و کامل • ذلت و زیبا [illegible]

جهان جهان آرزو و حسرت • و عالم عالم تاسف و ندامت • در زیر پا خفته و هر یک بزبان صحیح فصیح حال نابرکاران [illegible]

پند [illegible] میگفتند • بالسنه آن یک از شدت عذاب و نکال [illegible] رسانند • و این یک از حسرت ملک و مال [illegible]

پر دارد • آن از کرانباری وزر و بال شکوه نماید • و این از تهی دستی عمل [illegible] • آن یک از [illegible]

دنیا [illegible] • و این یک از مواخذات الجهان [illegible] • آن یک [illegible] ناامیدی رحمت بر خاطر حسرت

گذارد • و این یک یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله از دل پر افغان و آه برآورد • ای [illegible]

و این همه فریاد و خروش • گوش [illegible] • و همچنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

کعبه [illegible] • القبر ینادی کل

یوم حسن کلمات • انا بیت الوحدة فاحملوا الی انیسا • انا بیت الظلمة فاحملوا الی سراجا •

انا بیت التراب فاحملوا الی فراشا • انا بیت الفقر فاحملوا الی کنزا • [illegible]

[illegible]

بدرد بیدلان خوار در بخور • تو نوری از چراغ آشنائی • بدلها ده از آتش روشنائی • نسیمی زان ریاض ار
سالی فرمان • دل عالم ز قید و بند بگشای • ز غفلت سازمان بیدار یارب • نمازین طاعت سکرمان هوشیار یارب
حضور صاغافل بیمعرفت را • بباطل سر نمای روز و شب را • همان کز معصیت بیمار باشد • که باشد اینچنین در بار باشد
دل پر حسرتش را ساز بریان • ز سیل خون دو چشمش ساز گریان • ز یاد مرگ آتشها برافروز • درونش زان نما چون
روز نوروز • خطاهایش بآه و شور و شین بخش • بقرب شاه مظلومان حسین بخش • سگ کوی حسین سازی حسابش
برو بخش سوال و هم جوابش • بسیل اشک و درد آه سوزان • روان بر مشهدش ساز شتابان • روان کن بعد از آن با سینه
چاک • بسوی کربلا بر تربت پاک • خدایا حاجت او را برآور • در آن خاک شفا سازش مجاور • نمائی مدفنش از فضل
احسان • بقرب مشهد شاه شهیدان • و کن چون شهیدان ساز حالم • چنان کن کآسمان گرید بحالم • مقدر کن یکی از
اهل شقاوت • که ریزد خونم اندر خاک تربت • نماید سینه‌ام را چاک از تیر • بخنجر هم بنیزه هم بشمشیر • شبیهم کن
بیاران شه دین • حسین آن پاک دین و پاک آیین • کنم نما حاجات ما را هم اجابت • باخلاص پس از ام الکتابت

مجلس دهم

مجلس دهم در اوصاف و مدایح ارباب هوش • و مخموران جرعه جام وصال نوش • و ارباب هدایت و بصیرت
و ایقان • مومنان پاک دین اخلاص نشان • قال الله تبارک و تعالی فی سورة الانفال انما المؤ
منون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی
ربهم یتوکلون • الذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون • اولئک هم
المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم • و فی سورة الصف
یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم • تؤمنون بالله و رسوله
و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون • یغفر لکم ذنوبکم

ویدخلکم

مجلس دهم

و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز
العظیم • حاصل معنی و ظاهر ترجمه چنین است که مومنان آنچنان کسانی هستند که در وقتیکه متذکر مهابت و جلالت
خداوند جهان گردند دلهای ایشان ترسان • و از خوف هراسان گردد • و در وقتیکه خوانده شود بر ایشان آیات
خداوند عالمیان از صفات جلالیه و جمالیه یا اسماء آل محمد صلعم افزوده میشود ایمان ایشان و کامل میگردد
و این طایفه ارباب توکل میباشند و در ج ر مرویست که ان النبی صلعم کان یصلی و قلبه کالمرجل یغلی
من خشیة الله تعالی و قال الله تعالی الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم بدرستیکه رسول خدا صلعم بودند
که ادای صلوات میفرمودند و دل مبارک ایشان مانند دیگ میجوشید از خوف خدای تعالی و آیه مذکوره را تلاوت
کردند لا نیست در خانه دلم جز یار • لیس فی الدار غیره دیار • لا چندان گریستم که گذشت آب از سرم • اینست از فراق
تو یک سر گذشت من • اما هوایت آنچنان از خود ربودم • که پنداری که من هرگز نبودم • چه مهرت بجان گشتم هوادار
ز خاک و خشتم چون ذره بردار • ترجمه و دیگر مومنان آنانی هستند که بر پا میدارند نماز را و از چیزهائیکه روزی کرده‌ایم
ایشان را نفقه میکنند • یعنی کرده ایشانند مومنان بدرستی و راستی و از برای ایشانست درجات عالیه در نزد
پروردگار و آمرزش او و روزی نیکو • ظاهر خوشا آنان که هر شامان ته و نیند • راز و آه کرده و آه نشینند
دست رسی نه ور که ته بوینم • شیم آنان بوینم که ته و نیند • و در سوره صف میفرماید که ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
آیا دلالت کنم شما را بر تجارتیکه شما را نجات دهد از عذاب دردناک • ایمان بخدا و رسول آورید و جهاد نمایید در راه
خدا بمالهای خود و نفسهای خود • این مجاهده بهتر است از برای شما اگر عالم باشید • می آمرزد از برای شما گناهان
شما را و داخل بهشت میگرداند که جاری است از تحت او نهرها و مسکنهای نیکو در بهشت عدن میباشد که دوستان
خدا در آن ساکن شوند • این است فوز بزرگ • م ی کم گزیر از شیر و از درهای نر • ز آشنایان ای برادر الحذر

خویش را موزون جست و خسته کن • ز آب دیده نان خود را پخته کن • ای کمان و تیرها بر ساخته • صید نزدیک تو
دور انداخته • آنچه حق است اقرب از حبل الورید • تو فکندی تیر فکر ترا بعید • هر که دور انداز تر او دورتر • وز چنین
کنجی بود مهجورتر • فلسفی خود را در اندیشه بکشت • گوید و گو را شوی گنجست پشت • جاهدوا فینا بگفت آن شهریار
جاهدوا عنا نگفت ای بیقرار • ای بسا علم و زکاوات فطن • گشته رهرو را چو غول راهزن • در گذر از فضل
از جلدی فن • کار خدمت دارد و خلق حسن • بهر این آورد مان خالق برون • ما خلقت الانس الا لیعبدون
کاف کفران و الحق المعرفت • خوشترم آید ز فاز فلسفه • زانکه این علم از چنین ره زند • بیشتر بر مردم آگه زند
و در سوره سی و یکم از ای میفرماید یا ابن آدم بقدر ما یمیل قلبک الی الدنیا اخرج محبتی عن
قلبک • ای فرزند آدم بآن مقداریکه دلت میل بدنیا میکند میل خود را از قلب تو بیرون میکنم فانی لا اجمع
حبی و حب الدنیا فی قلب واحد ابدا • پس بدرستیکه من جمع نمیکنم دوستی خود و دوستی دنیا را در یک دل
هرگز • تجرد لعبادتی تصلنی • تنهائی گزین بجهت عبادت من تا بمن رسی • و اخلص من الریاء عملک البسک
محبتی • و پاک گردان عمل خود را از ریا تا بپوشانم ترا لباس محبت خود • و اقبل الی و تفرغ لذکری اذکرک
عند ملائکتی • رو آر بسوی من و از خلق کناره گیر از برای ذکر و خواندن من تا ذکر نمایم و بخوانم ترا در نزد ملائکه خود
یا ابن آدم اذکرنی بتذلل اذکرک بتفضل • ای فرزند آدم بخوان مرا بتذلل و انکسار تا بخوانم ترا بتفضل
و اغتفار • اذکرنی بمجاهدة اذکرک بمشاهدة • مرا یاد نما بجهاد نفس تا ترا یاد کنم در محضر عالمیان
اذکرنی فوق الارض اذکرک تحت الارض • مرا بخوان در روی زمین تا ترا یاد نمایم در زیر خاک
اذکرنی فی الصحة و النعمة اذکرک فی الوحدة و الشدة • مرا بخوان در صحت و نعمت تا ترا بخوانم
در تنهائی و تنگی • اذکرنی بالطاعة اذکرک بالمغفرة • بخوان مرا بطاعت تا بخوانم ترا بآمرزش • اذکرنی

فی الصحة و الغنا

السورة الاحدی و الثلثین

مجلس دهم

فی الصحة و الغناء اذکرنی بالصدق و الصفاء اذکرک فی الملاء الاعلی • بخوان مرا در صحت و بی
نیازی بخوان مرا بصدق و صفا میخوانم ترا در ملاء اعلی • اذکرنی بالاحسان علی الفقراء اذکرک بالجنة
المأوی • بخوان مرا باحسان و نیکوئی کردن بر فقرا میخوانم ترا در جنة المأوی • اذکرنی بالعبودیة اذکرک بالر
بوبیة • بخوان مرا بعبودیت و بندگی میخوانم ترا بربوبیت و خداوندی • اذکرنی بالتضرع اذکرک بالتکریم • بخوان مرا بزاری
و ندامت تا بخوانم ترا بمرحمت و کرامت • اذکرنی بالتلفظ اذکرک بالتلطف • بخوان مرا بالفاظ تا بخوانم
ترا بالطاف • اذکرنی بترک الدنیا اذکرک بنعیم البقاء • اذکرنی فی الشدة الهالکة اذ
کرک بالنجاة الکاملة • بخوان مرا بترک دنیا تا بخوانم ترا بنعمتهای باقی • بخوان مرا در تنگیهای هالک تا بخوانم ترا بنجات
کامل • یا ابن آدم ادعونی استجب لکم • ای فرزند آدم بخوان مرا تا اجابت دعایت نمایم • ادعونی بلا غفلة
استجب لکم بلا مهلة • بخوان مرا بی غفلت از روی آگاهی تا بدون مهلت و فاصله اجابت نمایم خواندن ترا • ادعونی
بالقلوب الخالیة استجب لکم بالدرجات العالیة • بخوانید مرا بدلهای خالی از غیر من تا اجابت
نمایم از برای شما بدرجات عالیه خیالیه • ادعونی بشفاه زائلة استجب لکم بکرامة کاملة • بخوانید مرا بلبهای
زائل و خشکیده تا اجابت نمایم از برای شما بکرامت کامله • ادعونی بالاخلاص و التقوی استجب لکم بالجنة
المأوی • بخوانید مرا باخلاص و تقوی تا مستجاب نمایم از برای شما بجنة المأوی • لف ای عزیز ای عزیز بیدار شو که با تو مرا
سخن بسیار و حکایت بیشمار است • ک ز تو از عالم همین لفظ شنیدی • بیا برگو که از عالم چه دیدی • لف حق جل علا منزل جنة
المأوی را • استحقاقش بر اخلاص و تقوی قرار داد • ای ظاهر بین غافل • وای معنی ندان جاهل • قدری تامل در درجات
تقوی نما و حقیقت آن را فهم کن تا بفهمی که جنة المأوی بآن کیست قدری از این سخنان • از برای حقیقت و جانت • تحریر
بیان در آدم • م ی زین سخنها چه در شاهوار • اندکی گر گویمت معذور دار • کز درونم صد حریف خوش نفس

دست بر کتب بر زمین [illegible] که حق کسی [illegible] روز • در نه چنین [illegible] بر فرق زلف [illegible] اینکه با این
ترنمات • بیهوش افتاده روح و روان جان [illegible] دماغم ز رخسار بوی [illegible] • [illegible]
بکر [illegible] از رودستان • [illegible] • دماغ [illegible] از بوی [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] رست ازین [illegible]
لطیفه در بیان • در جلد اول کتاب بحار [illegible] عقل و علم و جهل باشد در باب آداب العلم و احکامه نقل [illegible] که محصل بیانش از ترجمه
[illegible] که یافتم [illegible] شیخ بهائی [illegible] حافظ [illegible] لطیفه حدیث [illegible]
[illegible] شمس الدین محمد بن مکی نقل کردم از خط شیخ [illegible]
از عنوان بصری که او شیخ بزرگی که نود و چهار سال از عمرش گذشته بود گفت که آمد و شد [illegible] مالک بن
انس چند سال [illegible] در زمانیکه جعفر صادق علیه السلام [illegible] مدینه [illegible]
و دوست میداشتم اینکه از او اخذ علم نمایم [illegible]
مطلوبم [illegible] دوستان [illegible] از برای او [illegible]
[illegible] علم از مالک [illegible]
و بیرون رفتم از نزد او [illegible] گفتم [illegible]
علم [illegible] پس داخل شدم مسجد رسول صلعم [illegible] بر آنجناب [illegible]
و دو رکعت نماز در [illegible] بجا آوردم و گفتم اسئلک یا الله یا الله ان تعطف علی قلب جعفر و ترزقنی
من علمه ما اهتدی به الی صراطک المستقیم سؤال میکنم از تو ای خدا [illegible] جعفر
[illegible] هدایت یابم [illegible] • [illegible]

حدیث عنوان بصری در بیان [illegible]

[illegible] جعفر سلام [illegible] • و برگشتم بسوی خانه ام غمناک [illegible]
[illegible] حضرت جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] درب خانه آنحضرت [illegible]
[illegible] گفتم السلام علی الشریف [illegible]
در محراب عبادت [illegible] نشستم [illegible] ناگاه خادم [illegible] و گفت ادخل علی
برکة الله • داخل شو [illegible] داخل شدم و سلام کردم بر آنحضرت پس جواب سلام مرا [illegible]
فاطرق ملیا
خدا ترا [illegible] • ابو من گفتم ابو عبد الله
فرمود ثبت الله کنیتک ووفقک یا ابا عبد الله [illegible]
[illegible] لطیفه [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible]
[illegible] لیس العلم بالتعلم انما هو نور یقع فی قلب
من یرید الله تبارک و تعالی ان یهدیه [illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
یا ابا عبد الله [illegible] عرض کردم یا ابا عبد الله ما حقیقة العبودیة [illegible]

ثلثة اشیاء • سه چیز است ان لا یری العبد لنفسه فیما خوله الله ملکا • اول [illegible]
بنده [illegible] لان العبید لا یکون لهم ملک یرون المال
مال الله یضعونه حیث امرهم الله به [illegible]
[illegible] و لا یدبر العبد لنفسه [illegible]
جملة اشتغاله فیما امره تعالی به ونهاه عنه [illegible]
[illegible]
[illegible] هان علیه الانفاق فیما امره الله ان ینفق فیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال الله تبارک و تعالی تلک
الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا والعاقبة للمتقین
عرض کردم یا ابا عبد الله [illegible] فانها وصیتی لمریدی الطریق
الی الله تعالی والله اسئل ان یوفقک لاستعماله [illegible]
[illegible]

[illegible]

منها فی ریاضة النفس وثلثة منها فی الحلم وثلثة منها فی العلم فاحفظها وایاک والتهاون
سه چیز از آن نه چیز در ریاضت نفس است و سه چیز از آن نه چیز در حلم است و سه چیز از آن نه چیز در علم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما اللواتی فی الریاضة [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلعم [illegible]
[illegible] فان کان و لا بد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ابا عبد الله [illegible]

ثلثة فی الریاضة

ثلثة فی الحلم

ثلثة فی العلم

بس بر سینکه مزد رسم ضیافت بخیل بنفس خود حرام کرده و ترک طلب حلال نموده و از حرام احتراز کرده اوقات بطاعت گذرانیده

فی فضیلة الحلال

علی بن ابی طالب الهدی ع فرمود که حلال طلب کردن بعد از فریضه واجب است و جلب محبت خدا بدان و محبت خدا بدان نفس را بر سر کل وعده الهی بهشت برین جاودان بدست آرد و بحلال بازگردد و از حرام احتراز کند که حرام نه کار مؤمنان بود

کلام کردن از روزی حلال بر زبان آوردن و بیان کردن

ع فرمود که هر که روزی حلال طلب کند از عبادت عباس کرد و روایت کند از رسول ع که فرمود (علیه السلام) الکاسب حبیب الله کاسب دوست خدا بود و بنده با یقین که روزی حلال بدست آرد و بکار برد و بدان حج کند و صلهٔ رحم کند و صدقه دهد و بر عیال خود توسعه کند و بر همسایگان و برادران دینی خود توسعه کند خدای تعالی در روز قیامت چون بر صراط بگذرد روی او چون ماه شب چهارده روشن بود و ندا کنند که این بنده از کسانی است که روزی حلال طلب کرد و بر عیال خود توسعه کرد و بر برادران دینی خود توسعه کرد

حدیث آخر

و از ابی عبد الله ع روایت کرده اند که فرمود که هر که روزی حلال طلب کند و بر عیال خود توسعه کند و بر همسایگان خود توسعه کند روز قیامت چون بر صراط بگذرد روی او چون ماه شب چهارده روشن بود و ندا کنند که این بنده از کسانی است که روزی حلال طلب کرد و بر عیال خود توسعه کرد و بر برادران دینی خود توسعه کرد

اخری

و از ابی عبد الله ع روایت کرده اند که فرمود که هر که روزی حلال طلب کند و بر عیال خود توسعه کند و بر همسایگان خود توسعه کند روز قیامت چون بر صراط بگذرد روی او چون ماه شب چهارده روشن بود و ندا کنند که این بنده از کسانی است که روزی حلال طلب کرد و بر عیال خود توسعه کرد و بر برادران دینی خود توسعه کرد

حکایت شیخ کبیر با شیر

معصیت از او میزاید چنانچه عقل کم از زنگ آهن میبرد و نقوش طعام در آب سیاه و تیره میکرداند و نقد و قبالهٔ بقال

نقل است که شیخ کبیر با شیران در بیابان و در میان بیابان صحبت میداشت چنانچه با مردمان صحبت میدارند و در رفت و

بازار آنجا میرسید و از ایشان حال سؤال کردی تا شیخ گفت در کنار رهط از اعراب شیری را دیدم که بچه می پروراند (علیه السلام)

گرد او میگشت و بچه را میبوئید و بر میداشت و بر میگذاشت و بر او رحمت میکرد و بر میداشت و بر میگذاشت و بر او رحمت میکرد

شیخ چون نظر بر او افکند گفت سبحان الله چه عجب است این حیوان را که بر بچه خود چنین رحمت میکند و بر بچه خود

میگرید شیخ متفکر شد و با خود گفت طلب کنم تا این حال را بر من بیان کند و از آن حال عبرتی گیرم و از آن حال طلب

کردن را ترک نکنم و بر توکل خود بیفزایم و بدانم که روزی من بدست خداست و بس و بر کسی دیگر اعتماد نکنم

شیخ گفت بر اثر شیر رفتم و او را بدیدم که در کنار بیشه بر روی زمین افتاده بود و بچه شیر را شیر میداد و بچه شیر

گفت ای مادر چه بود که امروز بر ما دیر آمدی و ما را شیر ندادی و ما گرسنه ماندیم مادر گفت ای فرزند امروز

صیادی بر ما راه گرفته بود و ما را از آن جهت دور میداشت تا شکار دیگر نتواند کرد و ما را گرسنه نگذارد و چون

شب تاریک شد و صیاد برفت من بیرون آمدم و شکار بدست آوردم و بیاوردم و شما را شیر دادم و گرسنه نگذاشتم

حکایت سلطان ابراهیم ادهم

چنین بود سنت آدمیزاد و السلام و از اینجا معلوم شد که حلال روزی از حلال بود و بیاورد و بر عیال خود توسعه کند

نقل است که سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه روزی بشکار رفته بود و وقت بازگشت راه گم کرد و در بیابانی افتاد

اصحاب را گم کرد با خود گفت که امروز از سلطنت حلال بدست نتواند آورد چاره آنست که بخراسان روم و بحلال روزی

خود مشغول شوم پس عنان بگردانید و بخراسان رفت و بعد از آنکه بخراسان رسید بمزدوری مشغول شد و بدان

که بهر شبانروز چند درم بدست آرد و بدان قناعت کند و بر آن اقتصار نماید و بر هیچ کس منت ننهد

حکایت شیخ عبد الله صومعه دار

و از شیخ عبد الله صومعه دار رحمة الله علیه روایت کنند که گفت در بیابان بصومعه بودم و بر آن بیابان هیچ آبادانی

نبود و هیچ کس بدان بیابان نمیرفت و من بر آن بیابان بر سر چاهی صومعه ساخته بودم و بر آن چاه مقام کرده و

بعبادت مشغول شده و از آن چاه آب میخوردم و بر لب آن چاه بیخ درختی بود و من از برگ آن درخت میخوردم

و بر آن بیابان هیچ آبادانی نبود و هیچ کس بدان بیابان نمیرفت و من بر آن بیابان بر سر چاهی صومعه ساخته بودم و بر آن چاه مقام کرده و

بعبادت مشغول شده و از آن چاه آب میخوردم و بر لب آن چاه بیخ درختی بود و من از برگ آن درخت میخوردم

خورده و نه السنه ام گرسنه شدم و نه تشنه و گاهی ابراهیم گفت لا والله مرا از حجت خانه و از زیارت باز نگاه داشت و

کرده و نه السنه ام از هیچ حرمی دور و آن بیابان کرده و تنها خود را در آن بیابان در رنج افکنده و

و گفتند از چه جهان سر در هیچ بیابان باریک میکرد ابراهیم ادهم در پاسخ کار ابراهیم چنین گفتی از آن

البته کلید باغ بهشت آن است و گفت پیش از آنکه من از چنین کاری باز گردم از ابراهیم چنین نکو تر گفته

چنین نوع امانت و دیانت بسیار کم افتد گفت والله که چنین کار نکنم زیرا که من در زیر

کار میدارم و همانا من بنزدیک صیاد بنی محمد بنیاد نفرستم گفت در روز بیابان نداد و جواب

نداد رفت شیخ بقیق بازگشت ابراهیم ادهم را دید بر حال خود چنان که گفت باز گشت پس از

چنین کوه بانگ کرد و از چنین شهر بانگ رطب قوت حلال چرا نمیدهی که نباید و روزه نگشاید تا

حلال خورده نشود عبادت قبول نیفتد

حکایت ملک زاده عارف

مرد تا نهمت نفقه بر عیال نکند روی بکاباید بدرگاه حضرت نیارد رفت

قصه باغبان

مرد باغبان بود مرد او خفته بود و باغ بیفت نقل است که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه از ملک

روم و او را پسر بود بغایت پارسا و پنهان از پدر سلطان زاده بود چنین روزگار چند بر نیامد که ملک جهان را بدرود

نمود کشتی در دریا گرفت و بدان عزم در حوالی طرطوس بکنار دریا فرود آمد و بگرفت و بجای السلام

نشاند و گرد او جمله ستارگان لشکر بر میان بست تا کار ملک بر قرار گرفت و ولیا بجهت او بگرفت

مرغ زنده بهای مرده جان بدر نبرد بعبادت او رفتم بر هنه خاک مذلت خفته و خشت بزیر سر نهاده خود را

از دنیا و مافیها بیرون کرده و بر خلق عالم همچون ابر ملک داده چنین شنیدم که هیچ کس بهرد و کس

نرود و طبیب هیچ بیمار نمیرد گفتم عجب کاری است گفت آری چون اجل آید دارو در دهان بیمار

بر خاتم دان نهاده بترو بسی مرغ اتم و مجوز انتظام خورده و بیسته انبر بیخ کرده بهبود و خفته و بهاء ترا

و در پیش او ده جوان زراعت میکنند قوت حلال از او سوال کن شیخ عبدالله برخاست تا آنجا که نشان داده بود
جوانی را دید که جفت گاو در پیش دارد و زراعت میکند از یکجانب آب نهاده بود و از جانب دیگر علف چنین
با آب رسیدی گاو از آب خوردی و چون بعلف رسیدی علف را خوردی و عذر بطریق چوب در دست [illegible] گفت
فرا رفتم و سلام کردم گفتم ای مرد خدا یک شکم قوت حلال میخواهم که در وی شبهه نباشد آن جوان این سخن بشنید آهی
سرد از دل پر درد برآورد و گفت ای جوان اگر پیش از این میطلبیدی قوت حلال حاصل بود اما اکنون بر من شبهه
ناک گشته بسبب آنکه روز دیگر این گاوان با گاوان ده با هم بجنگ افتادند و زمین اهل ده را آب داده بود شبهای رفته
و پهلوی ایشان کال آلوده گشته بود [illegible] اکنون باز این شبهه واقع شده معذورم دار که قوت ما شبهه ناک گشت

نظم جوی بی رنج کشته بر توان برداشت * ور نخل امل ثمر توان برداشت * خاک سر جو پی نکردم امروز *
کاندر عرصات سر توان برداشت نقل نقلست از شیخ اسماعیل جعفر [illegible] که گفت شنیدم از سلطان ابراهیم ادهم
که او میگفت وقتی در بیت المقدس بودم چنین شب در آمد و مردم پراکنده شدند من تنها در کنجی بماندم چون
پاره از شب در گذشت دو فرشته را دیدم که از آسمان فرود آمدند یکی مر دیگری را گفت اکنون بیاد [illegible] سجده ابراهیم ادهم
لیس دیگری گفت بلی ابراهیم ادهم است بیچاره چندان رنج کشیده و جهد کرد تا بمردان رسید تا که خطا که کرد
از او بظهور رسید و از درجه مردان بیفتاد آن دیگری گفت چه کرد گفت روزی در بصره خرما خریده بود دانه
خرما دید که بر زمین افتاده پنداشت که از آن او است و حال آنکه از خرما فروش بود در دهان نهاد و خدای عزوجل او را
از درجه مردان بینداخت چون این سخن شنیدم بخود شدم و بر سر و روی [illegible] زدم و تا روز میگریستم و نالان و زاری
کنان ببصره شدم و بدر دوکان خرما فروش شدم و خرما بخریدم و گفتم در جای عزیز سالی که گذشته است از تو خرما خریدم
یکدانه خرما بر زمین افتاده بود پنداشتم که از آن من است او را برداشته بخوردم اکنون این دانه خرما عوض کن بر گرد ورا

بحل کن

حکایت ابراهیم ادهم و دانه خرما

بحل کن خرما فروش چون این سخن بشنید گریان شد و گفت تو [illegible] بحل کن باز به بیت المقدس آمدم و در آن جایگاه
شدم چنین مسجد از مردم خالی شد [illegible] دو فرشته فرود آمدند یکی مر دیگری را گفت که بود آن کس [illegible] آن دیگری گفت
بلی ابراهیم ادهم است که از درجه مردان افتاده بود بسبب یک دانه خرما چنین تلافی کرد که حق تعالی او را باز بدرجه که
اول بود رسانید نظم [illegible] که چو آن مرد بخوردن کریم * چون [illegible] و چنین [illegible] کریم * یا رب کرم آنکه که
جرم بسیار ما * بر حال ما نظر آر ای [illegible] کریم نقل سوال کردند از شیخ صفی الدین [illegible] که این حدیث که
در احیاء علوم مرقوم است که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العبادة عشرة اجزاء تسعة منها
فی طلب الحلال یعنی عبادت ده جزو است نه جزو او در طلب کسب حلال است شیخ فرمودند از برای آنکه
[illegible] از بنده صادر میشود از دل و جوارح صادر میشود و چون لقمه حلال بجوف کسی رسد دل را قوت
طاعت پدید آید و جوارح را میل بطاعت میشود و اگر لقمه حرام بجوف مرد در رود دل را ضعیف میگرداند و هوای الشهوات
زیاده میشود و جوارح میل بمعصیت میکند و نفس در هوای معصیت [illegible] میکند [illegible]
و معصیت بواسطه دل و نفس میکند پس [illegible] که اگر لقمه حلال میخورد [illegible] میل بطاعت میکند
و اگر حرام میخورد [illegible] میل بمعصیت میکند و از این جهت که حق تعالی میفرماید که یا ایها الرسل کلوا
من الطیبات واعملوا صالحا ای گروه پیغمبران بخورید از حلال و پاکیزه و بکنید عمل نیکو نظم [illegible]
[illegible] والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا [illegible]
شوره سنبل بر نیارد [illegible] در وی تخم عمل ضایع مگردان * نکوئی با بدان کردن چنان است * که بد کردن بجای نیک مردان
[illegible] لقمه حلال [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حلال است * والا [illegible]
حلال چه سود خواهد داشت اگر چه [illegible] لقمه حلال [illegible] که هیچ چیز نباشد حلال جز نفس

العبادة عشرة اجزاء تسعة منها فی طلب الحلال

ع ای [illegible] دلفکاران * در چاره کار خام کاران * [illegible] چنین ذلیل و خوارم * از راه کرم بر
کارم * سر گشته مکن مرا ازین بیش * [illegible] بر حال خویش * در وادی معصیت اسیرم * [illegible] دستگیرم * [illegible]
[illegible] و [illegible] بشکسته در پیش * لطف [illegible] مسکینم * محروم مکن ز لطف خویشم * هر چند سیه گناهکارم * از لطف
تو لیک امیدوارم * عصیان من از [illegible] بیرون است * احسان تو [illegible] فزون است * چون آمده ام بعذر خواهی * نومید
مکن [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] ان حضرت رسالت [illegible] لو تعلمون ما اعلم لضحکتم
قلیلا ولبکیتم کثیرا ولخرجتم علی الصعدات تشکون الی اعمالکم ولو یعلم البهائم من الموت
ما تعلمون ما اکلتم سمینا [illegible]
[illegible]
[illegible]
از حضرت روح الله علی نبینا وعلیه السلام حکایت [illegible]
میکرد [illegible] گفت که الم تعلم انک میت [illegible]
[illegible]
احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَغَفَرْتُ لَهُ بِغُرْبَتِهِ وَذِلَّتِهِ و امر زیدم مر او را بسبب غربت و خواری او سر بنی بیا بشتاب سوی من بیاری که جز من خالق
دیگر نداری بگوی غیر من در هیچ کاری نجاطر نا امید را نیاری اگر یادم کنی هر شب نهانی گر از لطفم مرا هر دم بخوانی منم
سامع بهر چیزی که گوئی کنم حاجت روا گر بنده خوانی اگر جوئی مرا فی الحال یابی که من نزدیک ایم چون روانی ترا بدهم امان از دهم
نیران نیابی غیر من راحم و رحمن ترا در جنت الفردوس مسکن که می بخشد بگو ای بنده جز من و بدان بتحقیق که ای موسی ادامات

الغریب بکت علیه ملائکة السماء و اهل الارض رحمة له و لغربته فکیف لا ارحمه و هو غریب و انا ارحم
الراحمین در وقتیکه غریب بمیرد میگریند بر او ملائکه آسمانها و اهل زمین از روی رحمت بر او و از برای غریبی او پس چگونه رحمش
ننمایم که او غریب بود و من رحم کننده ترین رحم کنندگانم لف آه آه وا مصیبتاه و وا حسرتاه آیا چگونه بود احوال غریبان
اولاد فاطمه آیا ذکر کدام غریبش نمایم غریب کربلا یا غریب خراسان یا غریب بغداد یا غریب سر من رای اگر این غریب فاسق
بود در مغاره جان داد و لیکن این غریبان پارهای تن رسول الله و میوه دل علی مرتضی و روشنی دیدگان فاطمه زهرا بودند
و ائمه دین خصوصا غریب کربلا که جبرئیل گهواره جنبانش بود این غریب در مغاره جان داد موسی علیه السلام بتکفین و تجهیزش آمد
این غریب در کربلا با لب تشنه و شکم گرسنه هزار و نهصد زخم تیر و نیزه و شمشیر بر بدن خریده و بعد بر روی خاک در میان آفتاب
گرم بدن مبارکش را افکندند و تا سه روز این بدن بی سر در میان خاک و خون برهنه افتاده بود و گریه کننده نداشت مگر
زخمهای کاری که بر او خون گریستند و هر چند آن غریب زنان و عیالش حاضر در نزدش نبودند و زنان و عیال حسین بودند
کاشکی ایشان نیز نمیشدند و بدان حال لنگر آسمان و زمین را نمیدیدند ای شیعیان ای شیعیان ای دوستان ای دوستان
آیا چنین بود احوال اهل بیت امام حسین در وقتیکه بقتلگاه نازل شدند و بدنهای آل محمد را در خاک و خون پاره پاره
و پامال سم ستوران دیدند با اینکه سرهای ایشان بر سر نیزه شده بود آیا چه حال داشت زینب خوان ناموس فاطمه زهرا در
وقتیکه جسم پاره پاره حسین را در دامن گرفته بود روی بمادر خود کرده میگفت بزبان حال لام ای بانو بهشت بیا حال ما ببین

ذکر برخی از مصائب

ما را بصد هزار بلا مبتلا ببین در انتظار وعده محشر چه مانده بگذر بما و شور قیامت بپا ببین بنگر بحال زار
جوانان هاشمی مردان شان شهید و زنان در عزا ببین آن گلشنی که از دم روح الامین شکفت خشک از سموم
حادثه کربلا ببین وان سینه که مخزن علم رسول بود از شست کین نشانه تیر بلا ببین وان گردنی که داشت
حمایل ز دست تو چون بسملش بریده ز تیغ جفا ببین با این جفا نیند پشیمان وفا نگر با این خطا زنند دم از دین حیا ببین
لختی که داد شرع غم دل برادرش آورد رو به پیکر پاک برادرش لف رو بنعش برادر کرده و بزبان حال بدین مقال مترنم بود
ای جان پاک بر تو مرا جان بتن دریغ از تیغ ظلم کشته تو زنده من دریغ عریان چرا است این تن بی سر که بود
بر کشتگان آل پیمبر کفن دریغ شیر خدا بخواب خوش کرده گرگ چرخ رنگین بخون یوسف من پیرهن دریغ خشک
سموم حادثه گلزار اهل بیت خرم ز سبزه دامن ریع و دمن دریغ آل نبی غریب و بدست ستم اسیر آل زیاد کام روا
در وطن دریغ کرد آفتاب یثرب بطحی غروب تافت شعر از شام باز سهیل از یمن دریغ غلطان ز تیغ ظلم سلیمان
بخاک خون وز خون آن حنا بکف اهرمن دریغ گفتم ز صد یکی بتو حال دل خراب تا حشر ماند در دل من حسرت جواب

فی فضیلة البکاء للحسین ع

ج س عن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام انه قال ما من عبد قطرت عیناه فینا قطرة او دمعت
دمعة الا بوأه الله تعالی بها فی الجنة حقبا له از حسین پسر علی ابن ابی طالب علیهما السلام مرویست که فرمود
نیست بنده چشمان او بسبب مصیبتی که بر ما واقع گردید اشک ببارد یا اشک آلود گردد مگر اینکه او را خداوند عالم در بهشت
برین منزل دهد مدتی که نهایت نداشته باشد لف اگر جزای گریستن این و سزای نالیدن بر حسین این چنین است پس تامل
دوستان و جاری ساختن سیل خون از کوهسار و جنات بر صحرای دامان از چیست نقل بحاضران که در این مجمعند و
مستمعند بامر تعزیه داری بگریه مستعدند بزرگواری ساه شهید مخفی نیست دگر تامل ایشان ز راه دراز چیست
اگر برای حسین علی فغان نکنی ز دیده اشک بر خسارها روان نکنی پس از برای که خواهی کشید ناله ز جان برای داغ

که خواهی نمود آه و فغان عزیز تر ز شه تشنه لب کرا دارید باین فضیلت و عز و نصب کرا دارید پدر عزیز تر از سرور
شهیدان نیست پسر یقین که چو فرزند شاه مردان نیست برادر از شه لب تشنگان نکوتر نیست ز دختر شه دین دختر
تو بهتر نیست تو از برای پدر جامه چاک چاک کنی ز داغ مرگ پسر خویش را هلاک کنی ز دیده اشک بمرگ برادر افشانی
بفرق خاک ز اندوه مادر افشانی چه دختر تو بمیرد فغان و زار کنی بمرگ خواهر خود دیده اشکبار کنی در این عزا ز چرا
ناله است مگر نیست بگو حسین علی از کدام بهتر نیست غرض ز گریه مکن ای عزیز کوتاهی اگر برات نجات از حسین میخواهی
هر آنکه دیده او زین عزا نشد گریان علامتیست که او را است ضعف در ایمان ج ن از کعب الاحبار روایت کرده اند
که در زمان عمر از کتب متقدمه نقل میکرد وقایعی را که در این امت واقع خواهد شد و فتنهائیکه حادث خواهد گردید پس گفت
از همه فتنها عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر قتل سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام خواهد بود و این است فسادیکه حق تعالی در
قرآن یاد کرده است که ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ و اول فسادهای عالم کشتن
هابیل بود و آخر کشتن آنحضرت است و در روز شهادت آنحضرت درهای آسمان بر آنحضرت خواهند گشود و آسمانها
بر آنحضرت خواهند گریست و چنین بینید که سرخی در آسمان بلند شد بدانید که او شهید شده است گفتند ای کعب چرا آسمان
بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آنحضرت میگرید گفت وای بر شما کشتن حسین امری است عظیم و او فرزند برگزیده
سید المرسلین است و پاره تن آنحضرت است و از آب دهان او تربیت یافته است و او را علانیه بجور و ستم و عدوان
خواهند کشت و وصیت جد او حضرت رسالت پناه صلعم را در حق او رعایت نخواهند کرد و سوگند یاد میکنم
بحق آن خداوندیکه جان کعب در دست اوست که بر وی خواهند گریست گرداگرد ملائکه آسمانها هفتگانه تا قیامت
گریه ایشان منقطع نخواهد شد و این بقعه که در این مدفون میشود بهترین بقعهاست و هیچ پیغمبری نبوده است
مگر آنکه بزیارت آن بقعه رفته است و بر مصیبت آنحضرت گریسته است و هر روز فوجهای ملائکه و جنیان بزیارت

روایت کعب الاحبار در شهادت آنحضرت ع

آنحضرت میروند و چون شب جمعه میشود هزار ملک در آنجا ظاهر میشوند و بر آن امام مظلوم میگریند و فضایل
او را ذکر میکنند و در آسمان او را حسین مذبوح میگویند و در زمین او را عبدالله مقتول میگویند و در دریاها
او را فرزند مظلوم میگویند و در روز شهادت او آفتاب خواهد گرفت و در شب این ماه خواهد گرفت و تا
سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود و آسمان خون خواهد گریست و کوهها از هم خواهند پاشید
و دریاها بخروش خواهند آمد ق باز از قتل شه والا تبار شور محشر در جهان شد آشکار در عزای قرة العین رسول
باز شد چشم ملایک اشکبار اشرف زریه آدم شهید شد ز ظلم کوفیان نابکار ای دریغا کشته شد در کربلا
تشنه لب سبط حبیب کردگار بهر ماتم داری سلطان دین صالح و طالح همه گشتند یار خلق را از درد داغ اهل بیت
شمعسان شد رشته جان تابدار بسکه خون از دیدها بر خاک ریخت در نظر روی زمین شد لاله زار
زهره گیسو در این ماتم پرید جامه نیلی کرد چرخ بیقرار شد عزا آفتاب از غصه زرد روی ماه از سیلی
غم داغدار شد ز دود آه طفلان حسین از نظرها چشمه خورشید تار گشت از دلتنگی اهل حرم
سینه صاحب دلان از غم فگار چون شه دین زاری ایشان شنفت رو بصحرای نجف آورد و گفت
ق یا علی دریاب طفلان مرا چاره کن درد یتیمان مرا یا ولی الله زمانی گوش کن شرح احوال پریشان مرا
کوفیان کشتند با تیغ ستم جمله انصار اعوان مرا کافران بی مروت ریختند بیگنه خون عزیزان مرا
با خدنگ ظلم پیچان ساختند کودک شیرین تر از جان مرا بهر برگ عیش دنیای دنی بی نوا کردند یاران مرا
ای عزیزان وطن یاد آورید حسرت شام غریبان مرا ای رفیقان چمن یاد آورید جلوه سرو خرامان مرا
روز و شب با یکدگر گوئید باز سرگذشت جان سپاران مرا کوه با سنگین از جا شد گر شنیدی صوت افغان مرا
ابر نیسان آب گردیدی ز شرم گر بدیدی چشم گریان مرا نالهای زاران والا جناب کرد دلها را قرین اضطراب

لم یبق وقوف الماء حتی ارجعوا • بعد الشیب عاد تبدی البدی • [illegible]

[illegible] • تکسف الشمس شموس منهم • لا تدانیها علوا و ضیاء • [illegible]

[illegible]

[illegible] • و وجوه کالمصابیح فمن • قمر غاب و من نجم هوی • [illegible]

[illegible] • غیّرتهن

اللیالی و غدا • جائر الحکم علیهن البلا • [illegible]

[illegible] • یا رسول الله لو عاینتهم • و هم ما بین قتیل و سبا • [illegible]

[illegible] • من رمیض یمنع الظل و من • عاطش یسقی انابیب القنا • [illegible]

[illegible] • جزروا جزر الاضاحی نسله • ثم ساقوا اهله سوق الاماء • [illegible]

[illegible] • قتلوه بعد علم منهم • انه خامس اصحاب الکساء • [illegible]

[illegible] • میت تبکی له فاطمة • و ابوها و علی ذو العلی • [illegible]

[illegible]

ع

[illegible]

[illegible]

ع

[illegible]

فَتَكُوا اَحِبَّتَنَا وَلَمْ يَرْعَوا جَنَابَ اللهِ فِينَا • از چه بزرگوار آگاه باش از حیای زکنند و مراعات پدر و کار او
در حق ما نکردند • لَقَدْ هَتَكُوا النِّسَاءَ وَحَمَّلُوهَا • عَلَى الْاَقْتَابِ قَهْرًا اَجْمَعِينَا • پدر سینکه پرده نشینان خاندان
والیت را ظلم و ستم بر شتران بار کردند و دیار به دیار گردانیدند • وَزَيْنَبُ اُخْرِجُوهَا
از سرا پرده ها و هیچ پروده کردند و فاطمه بر پالان و حیران مینالید و میزارید • سَكِينَةُ تَشْتَكِي مِنْ
الْعَالَمِينَا • سکینه از روز غارت از بسیاری شکایت میکرد و فریاد میکشید از ظلم ظالم برسی • وَزَيْنُ الْعَابِدِينَ
بِقَيْدِ ذُلٍّ • وَرَامُوا قَتْلَهُ اَهْلَ الْخَؤُونَا • و زین العابدین را در غل و زنجیر بسته و اهل خیانت در صدد قتل او بوده
• فَبَعْدَهُمْ عَلَى الدُّنْيَا تُرَابٌ • وَكَأْسُ الْمَوْتِ فِيهَا قَدْ سُقِينَا • پس از حیای و برادران و فرزندان او ای ...
و بعد از آن مصایب که رسیده خاک بر سر دنیا و جام مرگ بما نوشانید • فَهٰذِهِ قِصَّتِي • اَلَا يَا سَامِعُونَ
اَبْكُوا عَلَيْنَا • پس لعن متعرض و شرح حال ... از شنوندگان بسیار بر ما بگرید • لغ و گویا زینب خاتون در دیده بزرگوار گویا
حال چنان میگفت • ل فدائیم تو دلدار یا رسول الله • ز کوفیان لعینان داد یا رسول الله • چه از حال جگر گوشه ات بی خبری
از آن مسافر بی توشه است بی خبری • نه ما که ز در کان غربت غریب تو ایم • نه دختران جفا کشی بی نصیب تو ایم • ز کار جگر
گوشه تو ما آگهیم • ز بیکس شاه ام بیکس تو ما آگهیم • نه ما اسیر بیابان کربلا ایم • نه ما تمام گرفتار اشقیا ایم • ز ارض غربت رو
تو کور آمده ایم • بیا ببوس تو از راه ما را رسیده ایم • چه از حال حسین خبر نیکی • چو اسکینه از زلف بر نیکو لغ • بار الهی
م ل سر کردان اگر از پهلو سر کم جلد • دل شریف تو ما موحیلیم جلد • سر یکی سایه را فرزند از نور کرده • ... کس
خواهر مبارک تو • بجو ستم از سر بگر که ای لگوی • الهی شود که بر برزه جفا که • تن پاک تو بنظر عرق جان تو بف
برنگ روح روان قوه روان تو باد • تن ز زینب از ان لاله کلستان تو بود • قدر کو دارد که برازنده بوستان تو بود •
شان نادک بیداد کوفیان که بید • بلای موکب کربلا طیان که بید • لغ پس روح برزبان گو بزبان حال میگفت لا از جور

ظلم کوفیان • ای فاطمه ای فاطمه کشتیم دور از خانمان • ای فاطمه ای فاطمه • گفته ما سوی کوفیان • ای وه بشت کربلا سر اصغر لبی
زبان • ای فاطمه ای فاطمه • ما در زمین کربلا با دیده ها پر بجا کشتیم اسیر کسان • ای فاطمه ای فاطمه • ما بی سر کربلا با حضرت
زین العابدین بسته به یک ریسمان • ای فاطمه ای فاطمه • رفتیم ما از کربلا تا شهر شام غم فزا • با ناله و افغان وای • ای فاطمه
آورده ایم از کربلا پر آه من تا راه فف • با سیل اشک ارغوان • ای فاطمه ای فاطمه لغ پس فاطمه صغرا داخل بکوه کشته و چنین
نظاره کرد بر اهلبیت افتاد و ایشان را با لباس عزا دید عمه خود را بزبان حال میگفت لا بگو منم فدا شوم عمه فراق
زده • بیا حال حبیب خدا اشتیاق زده • کجاست بابا سر خود بکو امام حسین • کجاست شمع شبستان سید الثقلین
بگو کجاست برادر علی اکبر بنیت • بیهر طرف که نظر میکنم او بنیت لغ پس کو یا جناب زینب خاتون او بود درگرفته
گرفته و تسلیم کرد و بخون شکایت روزگار ضعف کار در ضعف لیس ام سلمه نیز آمد که قبل اهلبیت بخدمتشان با زبان
لغ مشهور و در بعضی از مواضع مسطور رسیده که جناب سید الساجدین با مولا علی لبی ظاهر را نه و فرزند و برادر
کربلا علی اکبر در سن موافق و در حضرت کنار حسین حال و مشغول چنین بر به از زنان بعد از ورود سر آن مطهره
سپرده از زمان که گذشت ظاهر که قصه عروس معرف فرزند در دل افتاد • و قصه احضار اهلبیت بجلس گرده و عرض
بزرگی خطاب نمود که بخدمت زنان اهلبیت حاضر گو و ایشان را احضار مجلس نما و فرمود بخدمت حضرت ام زین العابدین
میروم که اینکه ای بهتر عالم و عالمیان در سر در انتظار مجلس بحاضر نایم زن عرض نمود که ای ظاهر اگر دل او
گرفته و یا علی اکبر عروس غنچه و گل عیش فرزند ما در حضرت آن بزرگوار کعبه و جناب حسین منع امکان نمی
دارد و نمایه در مدار سر از زنده منتبه لغ لا حیای ای کو فرزند بساط ای • علی اکبر گل دلدار ... هی سال را کر بینم یا
سرو عیش کو تیم و کجبنیم • نایم طفل این در عروسیش • مهیا جملها از به عروسیش • چون ای احضار زنان نایم
بار عیش از مرد و فاداری • علیا ظاهر زنها رو از خدمت زنان اهلبیت عرض چنین زن داخل حرم آن کرده

زینب خاتون بزبان حال بابن مقال مترنم بود ق حیای در کربلا مانده عزیزان • به جور و جفا مانده عزیزان
حیای بار در داغ اهل اولاد • ز شهر و خویش جدا مانده عزیزان • زیاران وهواداران جدا رود • غریب بینوا مانده عزیزان
شهیدین در میان چیل اعدا • به پیغم مبتلا مانده عزیزان • زتاب تشنگی یاقوت خاکش • به خاک کربلا مانده عزیزان
بسوز لبی محیت بر دل چرخ • زاتم دلها مانده عزیزان • چه داغست اینکه از جور مخالف • بجای مصطفی مانده عزیزان
پس زن ظاهر بار عرض کرد که ای شمع شبستان حیا • و ای رسیده دل بتول عذرا • مراد ز تشییت ایلبا طیب
اد مهیا و مجلس عروسی او بربا نمایم • و مطمئن ای سیده ها اینکه دیده ام درو و دل روز قدم ای کلام این کلین زلف
لا مرا رود دیت کسی درو عزاد • لب با اگر ی و میدهم ز داد • ب حال حیدم از سر بر دم • که ای عیش و کام
در بر ودم • قضا چای کنیزان تو جانم • بیا در رود عیش نو جوانم • تو کلثوم خاتونم سکینه • سرا از زم گشته
اندر مدینه لغ زینب خاتون چنین ام عروس شنیده مانند نور نظر بر خاک پیچیده بزبان حال به مقال مترنم
لا بروخواهر زبیر مرگ رو دست • مبارک تا مبارک لبی عیش در سر دست • ب حاعیش بو چیم نه بینه تو در عزای
نشیند • لب چشم جای از فرح او • عروس رفتم زود ح خواهر • مرا تکلیف کن در سور دیگر • که با او گلم اول ...
حسینی • که زینب دیده مرگ شش برادر • که کشته کلمه از مصیبت اوج • لب دور از ره مهرو وفایم • که دستان ارجا
رنگین نمایم • پس کوی در دکلو اورده سر بر دیوار خانه گذارد و گروه فرمود و ناله و بیقرار کار طاقت
برچیند • وکار ای سیلاب خون جگر و جنات رنگین • و گویا سکینه خاتون ... برزن که چنان بزبان حال میگفت
لا کی کو مرگ بابا دیده باشد • عزادار بحشر پوشیده باشد • بدست هو خنا کی میگذارد • خنا بندان دو خون ندارد • نموده
از حنی لعت زلفان گری • بکن تکلیف عیشم جان خواهر • و چنین زن ظاهر لبی کلام شنیده و درگریه بزبان حال میگفت لا
دریغا مرگ رود دیده ام • دریغا زم مرگ جیبه ام • دریغا رود حیات مرد زن بمیرد • دریغ لبی آرزو در گور برد

لب ابن صعیفه با سینه چاک • و دیده ها غناک حیای حیای گویان وارد خانه حق گی بید • اکنون ظاهر بخدمت تنکش المتقین
حضرت امام زین العابدین عرض مطلب نمود آن حضرت شروع در ناله و بیقراری و واه زنان عرض بزبان حال بجز مو
کار ظاهر بگار وا که بعد از حیای قدم مجلس نشاید گذارم لا حیای ای حیای جانم بر بریده • خودم دیدم که در خونش کشیده
حیای بود خودم در خاک کردم • که پیاله از عشق هد حیاک کردم • از حواری دل این نمایم • عروس این گر زنبیلایم
ظاهر عرض نمود که همت دارم بخانه بر گشته عروس مسیل نموده ساخته معجر سیاه پوشیده و همه از مرثیه خوانان
احضار که شروع الهیون نمایند • حیای حیای گویان • از خانه ای ای ز غیبان جابر نمودند و در آن حال جناب زینب
خوان با خاتمان بزم ماتم مجلس در آمده و درون خانه ظاهر که چه کردیم حضرت سید سجاد که از مجلس بیرون
رفته بر اثر رفته دیدیم که با سینه غناک • و دیده های غناک • با گوشه ردای مبارک گریه کنان • از فعال تعزیه
داران بیگ میفرمود • نزدیک شده همه با پیکر آن کلام گفتیم عرض نمودم که برو و مادرم فدای او بعالم علیا مرتضی
و در شکل نمیکنم بر سار عزاچه نعمت اطعام خانه زاد رجوع فرمود آنحضرت فرمود ای ظاهر در مجلس که جناب
پیغمبر و لبی اعدا و علی ابن ابیطالب سعادت ای با شرکه و فاطمه با حوریان • با دیده ها گریان عزاداری نمایند • امام حسن مجتبی
گی کنه ورد از چابی تعزیه داران مالک • زبانه سردار مجلس که علی ابن الحسین • با شیون نماید کفی دارد تعزیت
نماید لغ و مجلس تعزیه ابن ... عزا داری ای چنین • میباشد که رو است که شیعیان شرکت از زنان فقان با شند
ملکم سرا و آنکه بر رو سینه زنان و نوحه کنان و موسیه کنان بابن کلمات نوحه خوان بکوید ق از چشم چو لبی دیده
خاک دیار کربلا • تا تمحی المیت دهد بار از بهار کربلا • از زیر شن مزکان مر غافل منوان شام لبی • تا شب کرد برده
از کشتن و دار کربلا • یاد آن کار دل ار زبان • از در لب تشنکان • و ز جور لبی سنکای و لات • در کرد و دار کربلا
از غیبت جور و ستم تحمل بقا کشته قلم • طوبی قدان پای بر طرف • در ره گذر کربلا • تشنه کو نرن و جهان • چون نیستی شکل ...

از افتاب زمستان تا نوحه طبیعی بر رنگ خضاب بیوفا و دور کسل و در دار سفید موسیقی مانند صبح کاذب بعد
و باطل ست لباس چیزی که رنگ و عطر ندارد مانند لباس صوفی و ابریشم و پشم و کتان و امثال آن و
شده روز عید یا نه اجابت دعا و بسیار زکات و طایر تیز پر سریع و بال و زیب بوستان و امثال آن و
سجاس خواهد بینه مرکب و زینه کان چنانچه جاری آیات بارکات و آثار حیات در غیبت و بیان آن و
که چنین روز طاعت و مرور و بار و وعده ازان روز نیکوکار و ازان روز بدکار و ازان روز سوره مبارکه که کاف
واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما
تذروه الریاح و الیه یاجع خلاصه معنی کلام هدایت نظام اینست که مثل حیات دنیا مانند کیاهیست که
باران نشو و نما یافته و از غایت بالیدگی و قوت رهم بافته بالا رفته و بعد ازان خشک و درهم شکسته گشته
باد ها را متفرق و پراکنده سازند ﴿ چنین دانند دل بمزبع اینچ کاشتنی است ﴿ کاشت بر کشت خویش زار بگشت
جزوی که بسته انبرد فهم مرده دل ﴿ دیگر بنه کان دنیا چه بسته ﴿ دیگر در آسیاب ﴿ دیگر و جمع و جماع عالمیان
اعنی حضرت اقدس هنوز صلعم در صحابه آرزوی اقامت آنچنان که ابوذر غفاری را در آنجا خاطب گردانیده
و بوساطت او وزایه فواید آنها به کیفیتی بر عامه خلایق کل شنیده ﴿ فرمود ﴿ یا اباذر انی احبک
فلا تحدثن نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدثن نفسک بالصباح و خذ من صحتک
قبل سقمک و من حیاتک قبل موتک فانک لا تدری یا اباذر ما اسمک غدا یعنی چیزی صباح کردن را
کفتکوی لیکن ﴿ چنین بسر کردن را نه بیم صباح منافی الفقر اعتماد بر زنده کان نه بلکه بس کرنه صباح
زنده کار ﴿ باذر را بزرگ بر حذر داشتن ﴿ و ذکر از ابر عمار ازنه ترس نیچ شود از انکه کوش منتظر کفتن
و از ایام زنه کان بی بس از انکه بمیرد ﴿ و فرصت از دست رود و چه به سنکه توشه از زاد راه چه خواهد بود

کاصل حنظل از کل صاف پاکیزه تر نکتر
و آب طلا و شی از نقره تیز و تکتر
زمان م

قلمکی رفت از کوفیان بر شهوار کربلا ﴿ در صحاب خاکریه افاق وحشتناک ﴿ آینه افلاک رنکه نمدار زنکار
کربلا ﴿ محدود کار از لبس چه ﴿ در جیحون فزدان لشکه ﴿ کهکه یاس مشیب ﴿ میلاد بنا کربلا ﴿ بر خواست کهار ان میان
بر بست رخت رحیل جهان نامه سر الرحم سکان ازکا رود ز کربلا ﴿ از جلوه کاه انس تا بابه کلبار حیرت میدمد سر کل از خار
چکه ﴿ در کوشه کربلا ﴿ در جیحون اهل دل بیان ﴿ سیکان نمد الوده ﴿ سر بر کرد بابه بدر ﴿ از جو بیابان کربلا ﴿ ابو به در زده دا
فتح آیت ﴿ در دامن کوه ﴿ در دامان سنک خونیش را بهر نثار کربلا ﴿ در وزن زر نمونه کرد ﴿ در عرصه محشر شود از فرخ جیحون
دامان محشر بر شود ﴿ و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ازانه و ما آبده اهیون ﴿ جوع عزیم سقیم از رفت
قدر ادعوت بالحی جاء الرجال ﴿ احمل اکم من کام غدجاد نحا ﴿ از زنده آدم کوان مرا خوف و امید ازان
نا انکه بکرانم از بار ما از دوش جوع ﴿ و کل الیل الا عوت بالاسماء ﴿ استجب لکم یلوع المطلب الا سناء عوت بر آورد
بامها کرد کنه مجاب کنایم از بار شما بسه ن حاجتا بزرک ﴿ ادعونی فی هذه الخرب و الفناء ﴿ استجب لکم فی
دار الخراب و الفناء ﴿ خوانیه مراد ر خانه خواب فانی دنیا مجاب کرانم از بار شما در خانه خواب و خرابی و فنا
لفت ﴿ خوانه ن در بنیاد نهاده تحصیل جاه و مال ﴿ و نه با قبایع و در رد بال ﴿ بلکه بیا کردن ضرر جسم بهره یاد ﴿ بوقت
ترسان و هراسان ﴿ حاصل میکنه ﴿ و خود قلب جزئیه کار سرکه تذکر احوال رفتکان ﴿ و کواطه آور در منزل
کور و اندیشه احوال کذشتکان ﴿ لبیب و اصل میکنه ﴿ لعنی ﴿ پس ﴿ و طرکان کز بنه کانی دنیا دل نداده ﴿ و در
سایه بیخ بار نشسته فاطع و افتاده اند ﴿ عبد الله کنا بار عرب سرور کسل ﴿ در وقا ﴿ و البیع ان قد رنی غالب بیک
خرد در بقاست ﴿ لفق کوره نا نکه متع رفته رفته ﴿ و برق مصفت ناطوه ظهور منع فانیه یافته ﴿ فوت جمال
از لحظه لحق بی اعتبار ترجمه ﴿ و امتد ر نا ئی ازنه تهاب نا پایدار ﴿ اسیه محبتی بر سول سپنه آسا نشسته ﴿ جیحون
و رسته الفضل ﴿ جیحون نام علکوت نهسته کسسته ﴿ ایام جاسیر فی هذه الدنیا بار کم زنه کانی ﴿ و سیم بر لبس رو ﴿

انقضی

از جلوه زنه کان نمونه خواهد رسید یا از جلوه مردکان و در رکوعه و در سجده مذکور ﴿ کراست متین زینه کنیز بر عصه و بنیاد بوده
بکاه ﴿ وبه ﴿ لبیب ﴿ خرچه ﴿ بت حضرت خواجه عالم صلعم سوکند نه ﴿ الا انکم تحشرون حفاة عراة غرلا کما بدانا اول خلق نعیده
شهر ﴿ اساءة لطویل الامل بیرانی ﴿ غایه از بسا سه که چرین بوده ﴿ بکاه ﴿ بود بسه بسنکه اساسه او سیه زده
الاطراف ﴿ کیاه بزه کرکن ﴿ اخلاد ﴿ الذی نفسی بیده و لما ظننت انی الا ظننت ان شهرا
بالنقیاه حتی نقبض الله روحی و لا قعقعت رحلی و وطئت الی اهلی حتی اقبض و لا الفت
لهذه الاظننت انی لا اسبعها حتی یاتی علی الموت ﴿ بیز فهم ﴿ بکسیکه جان ﴿ بقبضه قدرت او ﴿ هر هزه دم سکه انکیخته ﴿ بار کرده ﴿ بر سیده ﴿ فارغ ﴿ قبض روح خواهد کرد ﴿ و چنین بکنود ﴿ کوئی بی
بار نه کرده ﴿ بر کرده چنان ﴿ خواهد داد ﴿ و بار دیکر چنین بر هم نهد ﴿ لقه ﴿ کرفته ﴿ هم ﴿ انیکه ﴿ مظنون ﴿ چنین ﴿ بار کرده ﴿ نزدیک ﴿ کرده
خواهد کرفت ﴿ و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ﴿ در وقت ﴿ طالت قصیر ﴿ چیزی نه زنه کانی ﴿ بنا بر چند در ازنا ﴿ بنا
و نوع نزد یک روایت بخ صحیح ﴿ در کمال الفرق ﴿ و هزار ﴿ با بضعه سال ﴿ زنه کان عمر ﴿ فاضل ﴿ و اوا ﴿ چه نقل ﴿ و حمل ﴿ بعد ﴿ ا
نزول کهه الفوت ﴿ و اقتاب ﴿ بطن ﴿ ملکه الموت ﴿ علیه السلام ﴿ کو بعد از جان بستن ﴿ ام ﴿ بسه ﴿ و دو ﴿ بعه ﴿ جان ﴿ بر ﴿ و ﴿ قبض
روح ﴿ بها ﴿ مکند ﴿ در کاه ﴿ اقتاب ﴿ بطن ﴿ بسیار ﴿ و ﴿ بر ﴿ الفوت ﴿ نقاب ﴿ بیز ﴿ عه ﴿ و ﴿ بکفت ﴿ یا ایها الملکوت کانت لی مدة فی
الدنیا اتیتنی تحثونی من بعید التسهیل الی الطلب ﴿ ملکه الموت کو ﴿ که ﴿ کسته ﴿ چه ﴿ بز ﴿ بنا ﴿ بل ﴿ عاید ﴿ قد ﴿ وقت ﴿ کاه ﴿ اقتاب
با ﴿ یه ﴿ اسم ﴿ و ﴿ سور ﴿ چه ﴿ جبرئیل ﴿ از ﴿ او ﴿ سوال ﴿ که ﴿ کرد ﴿ یا اطول الاسباء عمرا کیف وجدت الدنیا ﴿ از ﴿ روی
ترجیح چیز ﴿ بر ﴿ بکجه ﴿ بکچه ﴿ نباه ﴿ خرد ﴿ نباه ﴿ از ﴿ سفکدی ﴿ یا ﴿ ها ﴿ نا ﴿ بان ﴿ کل ﴿ دخلت ﴿ بیت ﴿ احد ﴿ ها ﴿ و ﴿ خرجت ﴿ من ﴿ الاخر
مثل جوانکه ﴿ دو ﴿ در ﴿ کشته ﴿ باشد ﴿ که ﴿ از ﴿ یکی ﴿ دلخوش ﴿ و ﴿ از ﴿ دیکر ﴿ بی ﴿ دل ﴿ و ﴿ فهم ﴿ و ﴿ از ﴿ امیر المومنین ﴿ عمر ﴿ روایت ﴿ که ﴿ و ﴿ فا ﴿ با ﴿ بکه
احدکم ذباب الجنة و الناس الا الموت ان ینزل بیر و انی غایة تنقص اللحظة و تهدها

فجیعة یقبض الله عین بیت میان اهیکل الشباب میان بهبت یا روح حاضر بوده و حالت منتظره
غیر مردود ﴿ بیز که آدمی را طاقت شاکیزه کرکه تامل و اندوه دانه فنا شهر ستان عالم بقا را خلل کهه بهبت ﴿
یا روح ﴿ و اشاره ﴿ در ﴿ بنیاد ﴿ بیکسر ﴿ خط ﴿ خطه ﴿ طبع ﴿ که ﴿ میکنی ﴿ و ﴿ بسم ﴿ نزد ﴿ بیکه ﴿ چیز ﴿ که ﴿ هر ﴿ بد ﴿ بیز ﴿ نفس ﴿ کرد ﴿ بنیاد
نزد ﴿ بیکه ﴿ سنت ﴿ نیچ ﴿ عزیز ﴿ غریب ﴿ انجم ﴿ بیکرد ﴿ و ﴿ نهایت ﴿ بیز ﴿ یزد ﴿ الرحیم ﴿ نیچ ﴿ جهان ﴿ نیچ ﴿ جهان ﴿ سیار ﴿ نیچ ﴿ و ﴿ بیا
خز نفس ﴿ بار ﴿ نیت ﴿ فرخ ﴿ زد ﴿ دل ﴿ از ﴿ نیچ ﴿ عزیز ﴿ کهر ﴿ بکیر ﴿ کز ﴿ چیزه ﴿ کس ﴿ نیابه ﴿ ریچ ﴿ عزیز ﴿ نه ﴿ بکنده ﴿ چنین ﴿ هر ﴿ الباقی
توشه ﴿ هر ﴿ کسان ﴿ و ﴿ نه ﴿ بر ﴿ کوکر ﴿ و ﴿ روز ﴿ ز ﴿ نه ﴿ کان ﴿ نه ﴿ ببرد ﴿ چه ﴿ بسور ﴿ کرامت ﴿ انسک ﴿ ثم ﴿ زد ﴿ کان
روز ﴿ ب ﴿ فرسنک ﴿ چنین ﴿ عزیز ﴿ ل ﴿ بسه ﴿ مرد ﴿ از ﴿ زاد ﴿ انکه ﴿ از ﴿ زاه ﴿ رفته ﴿ رسه ﴿ کاه ﴿ چنین ﴿ زه ﴿ زنه ﴿ کانیته ﴿ کل ﴿ کرت
دیکر ﴿ ز ﴿ بس ﴿ بنیاد ﴿ به ﴿ کرد ﴿ نه ﴿ عزیز ﴿ کز ﴿ بقدر ﴿ قفا ﴿ الف ﴿ بنکو ﴿ احد ﴿ ایکه ﴿ بتو ﴿ دل ﴿ در ﴿ بکو
بیت ﴿ بنیع ﴿ عزیز ﴿ چنین ﴿ نفس ﴿ هر ﴿ نفس ﴿ عزیز ﴿ را ﴿ چه ﴿ بنیاد ﴿ هر ﴿ نه ﴿ کان ﴿ تمام ﴿ بر ﴿ الف ﴿ طا ﴿ نفس ﴿ از ﴿ ها ﴿ بسه ﴿ کز ﴿ نفس ﴿ نفس
دیکر ﴿ بیو ﴿ بیو ﴿ بسه ﴿ خافل ﴿ مکو ﴿ کز ﴿ بیز ﴿ قضا ﴿ بیز ﴿ تو ﴿ کز ﴿ کل ﴿ نیز ﴿ فلک ﴿ نه ﴿ ز ﴿ نفس ﴿ الا ﴿ ل ﴿ بیز ﴿ کند
عزیز ﴿ عدل ﴿ در ﴿ آکل ﴿ ﴿ از ﴿ بد ﴿ قطع ﴿ ل ﴿ حیات ﴿ روز ﴿ و ﴿ ب ﴿ چنین ﴿ زه ﴿ ره ﴿ سور ﴿ نفس ﴿ انه ﴿ رکل ﴿ کس ﴿ ها ﴿ ان
ها ﴿ هر ﴿ چیز ﴿ بست ﴿ فاکم ﴿ و ﴿ نفس ﴿ چنین ﴿ نه ﴿ بار ﴿ میوز ﴿ زین ﴿ بار ﴿ نه ﴿ کنده ﴿ کز ﴿ روز ﴿ ا ﴿ طابه ﴿ حسن ﴿ ابه ﴿ ر ﴿ طا ﴿ ز ﴿ نه ﴿ کز
بر ﴿ ز ﴿ نه ﴿ ها ﴿ بس ﴿ ب ﴿ ه ﴿ م ﴿ سور ﴿ ز ﴿ ین ﴿ مر ﴿ کان ﴿ ها ﴿ و ﴿ ع ﴿ ش ﴿ عاله ﴿ ع ﴿ ا ﴿ د ﴿ عاشق ﴿ لمن ﴿ سیده ﴿ عالما ﴿ فضحه الصبح ﴿ فضحه
اللیالی ﴿ و ﴿ ضحه ﴿ المصیبة ﴿ یا ﴿ هب ﴿ لبس ﴿ ید ﴿ ی ﴿ لیفقلنی ﴿ عیناه ﴿ عن ﴿ شمالی ﴿ و ﴿ ثلث ﴿ النصف
آمالی ﴿ کو ﴿ جهلهم ﴿ و ﴿ شغل ﴿ بالمکاسب ﴿ و ﴿ العیال ﴿ ار ﴿ عاقل ﴿ ر ﴿ عاقل ﴿ بر ﴿ فوض ﴿ کز ﴿ عزت ﴿ لبضعة ﴿ اضعاف ﴿ سه
عدد ﴿ جهد ﴿ خواهد ﴿ لبس ﴿ هم ﴿ خواهد ﴿ یاران ﴿ مطلع ﴿ دارد ﴿ و ﴿ نه ﴿ ار ﴿ صدق ﴿ انتار ﴿ ایام ﴿ زنه ﴿ دار ﴿ کل ﴿ نفس ﴿ د ﴿ ثقة
الموت ﴿ خوف ﴿ و ﴿ صحت ﴿ سلمار ﴿ حضور ﴿ صاد ﴿ فیکه ﴿ بیت ﴿ سر ﴿ ان ﴿ کم ﴿ ایام ﴿ کو ﴿ در ﴿ کل ﴿ و ﴿ بس ﴿ ع ﴿ ظاهر ﴿ صاد ﴿ فاته ﴿ زنه ﴿ کان ﴿ بیت

رفته و وداع عمر بارگذاری امید بازگشت دیگر در نمی اصلا نبوده باشد و چون ظاهر عرف لاطایل عنیه نباید کرد
آخران بزرگ سر صفحه دنیا قرار دارد باب عزیزه در عداد زنده گان نیست چه آدمی چون عمر پنجاه سیصد
روز هر روز قرار و محو اسلی ضعیف و از بنج و اعوان مزاج در هم و برهم گشته میشود و زمانه وقت ساعه کوتاه گیرد
و غلت کوبن و ان اعضا نور باهره مستور و پرده نشان میکند چون گرفتار عصیان کار ان و سته بر نمی آید و چه
در ملک که انسانی پا بار عزیز آید معده از ضعف اعضم قدرت عنیوانه عمق و دندان از سستی گرد القمه قدرت نه
کند تن از ناتوانی قوه حرکت بار رفق بر دوش عصار نیکند و سر از بی بالی بر ان گذارد و فاغ
بسی تر بیک و کوکنار هم دمان و امیکند باه ناکه خدا نخواهد ابر عزیت عبادت را مطلق میسازد
و طبع کودک مزاج از ریاضت اب و لیت باکنار اید و با بوی پیر دازد ۷ پس از پنجه نباید نه دستی
بهر کند پنبه ریاستی چه لذت امه لذت آنکه پنبه پوید چه هفتاد آمه اقتدار آلت ان کار و زده بیت
دیگر در میان جامه ان فاکه کم که لذت و پایان مرا حاصل دنیا کشته ۷ تا چیز بزرگ هم از ام کسیم
کوش کنان عزیزه تار فاره ایست بلوح بر نقار ان گفی کرفتن بر کشتی ماه تو عزیز دوباره ایست نیج
سخن میزی بقار مقصد ان سال ض و الا هر روز و هر نفس و هر نفس کم عزیزه گرد هر عزیز متاع جان سنان مرگ
بر سرت تازد و سران حمیت دران متاع جان بر دازد ریسمان پوسیده ۷ بزرگ ان سستی کام بنت که یک نفس
دل باک توان بست و دیوار بر کسسته حیات بوقع اعتبار نیست که یک لحظه در سایه ان آسوده توان نشست
۷ ان کیست که دل بنهاد و فاغ بنشست پنه ان نهد نه بهلد نه اجزه رحمت کو بیع مزن که خریدار منم
کمنه کو با رمنه که بار منی بر بست نه کان آنفقه عزیزه کران بها و اینقدر سبکبار و کم بقامت پس
غایت نا ان بلاهت و نهایت بی دانی و سفاهت ض کر چنین چیز عزیز را کر روز ان چو کاه کوی

چندین فوز و فیروز در ساعت سر بار کقبل صدمه کونه سعادت قدر نداشته عرف لاطایل عنیه نباید کرد بنا بر
ون به دکار دنیا و تعقیب ان کلم نباید بلکه بر چنین توفیقات و در جهان ان منظل و پرتگ و فانه دنیا
و عقبی این مهم و خراب کفف کاه سیلاب شراب زیاد عزیز بسته باره از انرا کر روز بگذرد بدیکونه
از پا در و انه از دکاه باز کار خارج کرد کر بصورت زندکی و در دو جهان صورت فوز و پرتگ کرد ض
کر فتار بهم صحیح و سالم بر آن قدر و ثروت ض بنه نکبت ضایع و تلف سازد کاه از چه ها برده فانوس رحمت
خارج امکک کشته رشته عمر را چنین تار چنک پایمال امکه و رفت نعمات سهوت افزود غفلت انه و زکنند
وس عمر انه دایره کشونه کان و مان بمقام مخالفت و عصیان در امده بره کوش نه ماسته و فت بطیا کنه
حزب و نطق بفغان از ان بانک حلقه بنبر کش بسلسل آوان مطربان دو دراز خرضی زند کر صدول بر آرد و در عزیزه
نار خوانه کان رست از زلف پر شکن التفاس کرامی دارد حزر کنه طلقان ایام کرفته ض بنظر بار ساده
رویان نامزد فرو رفته و بنان سر رقص تو لیان کریه لقا چنین زمزمه جیبنان کسیار ان بلنبلا بوسه
از سیاهت خواب غفلت باخانه دو زبان دو کانه صبح رقم سعادت نزع صحیفه بیاض سفیده دم خبث بکرفته
و بجنه در یاقت هوا دیر رشق از کنج دمان سبز تر کلکون سر ماه بوسه فیض طاعت نشانه بکور اشغال
لینع موسم سال کر پسلمان باب جهاد چه باخص کا باب صلوة استغفار و ضراعت باز وقت نماز تاخیر کنند و بر
سوء بار نیان حیز ان آن یا پاس منصب ها رکوع سر سر و بال و امثال انها کذر و ریع و اجل ان بلنبی سال
بان ال افکنند و بر حالی بسور و روز بی عرف امثال نبع امور کماشته و سال و ماه عزیز را بغفلت
و بطالت نباشد و اصلا دیده تامل بال حال فکنک نبنه و همچو جا بکار کماشته باشد تهیه کنی سفر چنان
نتاباند تا وقت حزر از کونه کرمی مهلک کلو کیر کند و کار از معالجه و مداوا حکیم فلان و حکیم بهان

در کذ کنند یاران مهربان را تا بر سر انه دست بنباید و کرنت صدقه و دعا رفع کند و اقع بعقل نباید متقاض
اجل بان عمر بتاخیر از من ستان ساخت و تسلیم و رفعت حیات ۷ بر و زد دیکر نتوان انداخت راحل
حیات از دیکر ان دستکر ان نتوان عمق و نفس زنه کر دیکر ان عالم اتباع ستوان فرمت یا بانک مرکز
نکنده نه در ستوان کیخت و از ان واقع نکر دیکر ان حکم نتوان کرخت بر چشم امید کر راسته حاجز منظر
در نیاید و در چند کوش اوش انداز نه کسی شفاعت و التماسی نمایه ناچاره بادن جان ستن در داده
و بطوق حکم قضا کردن نهند انوقت عزامند دانت کر عزیم لم و چه چیز از دست داده اند و با بنج
فرصت شک و عمر بر شتاب از چکونه کار ا رضی و صواب غافل کشته بچه دار بهای عمل افکاره اند
و ان وقت انوقت چه فایده مجال کی عزامند دانست و چه بار حسرت از دوش خاطر عزامند بر دانست ۷
کنون با بیار حقیقه بیدار بلب چه مرکب انه دارت زغایت چه سست کنون وقتیکم فرصت کر بروی
کر امید دار کر فتن چیزی کنونت کر چنین چیزی بنک بیار زبان تا بکامت عذر بیار هیچ بنباید روان
در بدن هیچ نکفت زبان را رهین قال الله تبارک و تعم فی سورة المنافقون وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم
مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن
مِّنَ الصَّالِحِينَ وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ بعضی از مفسرین در ذیل
تفسیر این آیه آورده اند کر چون بنده از بی چیزی و تنکدستی در کذ کند و احوال ان زنانه معاینه بیند و ملک الموت
با ملک الموت بکوید مرا مهلت ده کر در ان عذر کردها و خواسته نی خود بیارم و بتوانم کرد کین نیام و تو نیز عمل
صالحی و نیم ملک الموت کوید هیهات هیهات ۷ ایام عمر تو در زمان کذشته و در کذرنده و چون عمر تو بسر رسید
و مرا مهلت ده ملک الموت کوید هیهات السا عمر تو بسر رسیده بود و قوه بر دوان بستر مرکت بر دوان رفته بود

عزیزه افتاده بود بر زبان سبکدل و شنه ابسه بر دل و حسرت نداشت بر کنه بر ضایع ان فاکر طرس ها
فلان و رو اندیش و ملاحظه کننده کار و روز پیش بینا به کر پیش از انکه کار بجای ایی به و صلاح بینه بر فرق پای
سکون و فصاحت انوش کر طرف بر دون رفته اسلوب بر دن شیخ فرانه صحبت بون بنیه بکرد کاه دل از زاد نشانه
و بطناب استدراز نمکان بحث سوء عاقبت و عام جاه و زر و مال اعمال صالحه بسته در وقت کوچ کر نکاه حسرت و ننک
کوکه چون رسم وداع بانه کان بجای مر آرد و با بر کاب بر کرکب محفه و تابوت بسکبارد بکار محفه در نانه

ان راست کنی کار ان مرد کاه کزیدن چیز تیر کرم رفتن چه کار بر بستن چیز توان کفت ان از حضرت رسول الله
در وصایا بکنیه با بذر عفی رسیده مروی و معلوم و مشهور است که فرمود بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا قَبْلَ
هَرَمِكَ وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ من عنیه
بادی بیع چیز را پیش از انکه بیع چیز واقع شود و پیش از انکه بیع چیز واقع شود و فسخ بیع
قبل از انکه بیع چیز را فسخ کردن و عالم از بت بعمل از انکه عمل بیاید و بکار بت پیش از انکه کار بیاید
و در نهایه هرمک بکسر ها و فتح میم و کاف و هو کبر السن و ضعف القوی و الحواس و قیل هو الخرف
مروی است که با بذر بسیور و نشا بکه هر کس از خرد و اهمال در کذرد پس فرا بیض و سان اعمال با بن امید و خیال
کرنده خطا کرده و وقت و بکر بان قیام خواهد نمود چه از ایام عمر چنان امید دارند که ابسه و عالم بنی امیه
در عیت ض و مکن است که از بذر بخیا بد بانبات کرد از خواهد بانبات رسد و بان رسد و بتمام شود امید دارند که
بقوه زر پیسه بسیار بی تقصیر امید دارند ۷ کار امید و ستبدار نقد و زمن بنهاد کو بقوه زر پیسه بسیار
کرد ض و اجل چون با بذر عمر نه کرد با بان نه کرد ۷ عمر تو بان نه کرد ۷ عمر تو بان نه کرد
بین عزیزه عمر عزیزه کفتن بس ناصواب و دنیا بی عاقبه انیکه آدمی زاد و دنیا بی عاقبه انیکه آدمی زاد و دنیا بی عاقبه

[illegible]

[illegible]

مجلس یازدهم

[illegible] مجلس یازدهم [illegible]

قال الله تبارک وتعالی فی سورة المؤمنون حَتّٰی اِذَا جَآءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُوْنِ لَعَلِّیْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِیْمَا تَرَکْتُ کَلَّا اِنَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَّرَآئِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ وفی سورة الانفطار یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیْمِ الَّذِیْ خَلَقَکَ فَسَوّٰکَ فَعَدَلَکَ فِیْ اَیِّ صُوْرَةٍ مَّا شَآءَ رَکَّبَکَ کَلَّا بَلْ تُکَذِّبُوْنَ بِالدِّیْنِ [illegible]

حواس وقوت کمال جوانی نماند وجراح واعضا در نهایت قوت مشکوفه قابلیت ثمر کمال نیسته وبو بستان هیات
چنانکه باید کما حقه النشئه ابواب سعادت کمتر باز وارسباب عبادت اماره عمر محسوس حاصل وزمان فرصت
قابل کاروبار کمتر وآب روان جاریست سمنه اعت بیع وعیدان فرصت وسیع بسیار طلب خود را خوار
وکهنه قوت در بازو خشک نمی جوان بگیرد کسی کران کوشش بود بدون کوشش راج در میدان کرم عنان باز
وچندان درست وبیدار رکن مجلس نظر تامل در بیع خاصه از زنگان ندرت دان اعتبار بار محظ بسیار اندازند
خوش آن سعادت قرین کز در بیع جوان زنگان مردم نفست خود نگه کرد فیض یابد جان رسانه وخرم آن پاکزه روز
کار بکه در لباس جوانی نگ زندگی کند بیع ایام جاده طبیعت ده از کثافت اخلاق زشیم پاکزه گردانند
مقبل نیز بنده را بکه بقوت بر وقت از بیع اوقات از عقبه برد وینگ جنت کنیز بر دکش کس بیرون از لباس هر درس
وزان اگر دل بر نگ کرد پهلوان کنیز ره رو کی بود جوانی مان امت را زخار خاسار نفس باز ماند
وسر وزار بیع بلند پرواز بکه بود وبال لب در ورد بیع اوقات سعادت انه دولت فاخره باوج مرتبه عقبی بان
رسانه خوش آن وقت بیع نیک همه کس که در بیع بزم بالیسند ساغر هوس او را لذت نهال آرزو بر لب طرب تمام
از کتاب مناهی کنز دهر جهال باب کشته از درست نده وفیر وزان نیک روز بکه باغوان عنق آماده وسوسا کر
لازم امیش تر جهال کند قدم از نهج قوم دین دار بر دون نهند زیرا بیع چنگ امیش صاحب غرامیکه بقوت
الفاس کار امر دارد بیع نهند رجزیه تقاضای جهان کار معاملات دو جهان رسانه وبهره در کنز پر هنر بکه روکار
ازمان بیع اهل دنیا ارساعت زمال خوش نخرطاعتی نمانه ان بیع صدوق طالب خزانه رکنار بیع فضل
از سرمایه جوان بخت فروز بیاد رس رود کفن جناب پیغمبر صلعم روایت عمر که سبعة یظلهم الله عزة وجل یوم لا ظل الا ظله یعنی هفت کس در سایه عرش الاخضر امنه اند در روز یکه جزان سایه نباشد
بقیه دارد

جزء روز قیامت واز انجا جزا الخیر دنکه از کودکی بندگی خدای عزوجل کرده نبنده باشد ودر مجمع عرصات
کرامتش ثواب یتمتع لذة الدنیا وهو باقیة وهو یستقبل شبابه بطاعة الله عزوجل الا اعطاه
الله اجر سبعین صدیقا وقول الله تعالی انها الشاب المتبتل شبابه فی النار کیف تهوی
انت عندی کبعض ملائکتی خاصه صورت انکه هیچ جوانی نبنده که لذت دنیا واهوولعب انرا ترک کند
باو بهشت جوان وهو بهار نضانی زدرخت طاعت خدای عزوجل آورده باشد مکر انکه عطا کند او را خدا
اجر هفتاد صدیق الا نبیا بود که بکار حق بیکی جوانی از خود رسد وترک لهو وتهار نفس بکند
جوانی خود تو زدنیا نه بعضی زستان من جوانه طاعت در بکر کرش آن پنه جوان نبود فراغ
دولت مدت بیرون رفت چه میدان فرصت کوتاه زمان مرا بیرون رونده قدر نشناختم بیاد آمدن کنون کردن چه سود
ان سرمستان باده آخور جوانی وتهی دستان مایه کسور کار روان کرا وقات بسر بیغوله ایام بسیار ماهوولعب
وخور وخواب در بسیار نه وکار جوانی بیهوده نپندارنه هیچ جوان وهیچ جوانی خواهند یافت
واز هیچ امروز از ایران فوت کهف فردا تدارک نیتوانند نمود وعیدانه کز در روز بکه کرش نیست چیم
نرسد ودر دل در بیاغ نه وگر فتن از دست غرض نیست تو از جان بر بسته وجانه از تن رکیف طایر
هوس از ایشان بر میرد وغیچه اجرت شگفتن نه بکور میرد بانیع احوال برار در پس چه کار از پس نیتوان
برد وبالیز رست وباطریق بنه کز خدا چکونه نتوان بسر دران تا جوان نز در برده کنج کرده روزکار از عصائب
قوة بار ستکران نه بکند ولیکن از جهان زنانه الیس کز بلام بکانه وبکوش اوفانه ترا که فردا نیز نکاران
از عبک بار سنک نیابه ومحل کرش قامت ناله در پس عصا کردن کج نماید ان بیع مقال نبود وتقدیق
لیز بیان صوره حال ان نخواهند کرد ان جوان بر کوهیت در باب بیع جوانی از کرش عمر کز نیست دوباره نه کاشت

خمیده پشت ازان گشته پران جهان دیده کمانه خاک بجوینه ایام جوانی ٧ بکام جوانی بخم کمان باغ
جوانی نکرده خرمن بیاغ جوانی ربیع زود زیان فکر کفی نیست بسر تهیه سفر کرد بر بیاغ جوانی
٧ صد حیف کز بیاد بیهوده بنود یم روزی که بسیم بایام جوانی نای در جوانی کیز شمار دست جوان
روعوان بان دلاک بجوان پر چنین گشته کراده جانی بکه نه خنده بر قرار نمی کیز ان جوانان صاحب لهو
لانام وفرزند جهاد اوضاع پیران نگسته را آسیبه صورت احوال ان ساخته پس امکار کنی ها زنان مرا نه
واستنباط نانیه وحکم حدیث شریف بنوز لم یتم خصائص الاحداث کز زبر یافت وربیع زود روزکه
کهنه قوت در بر زنان ورفیق نه فیق اهمنان افتاب اقبال طالع وطریق بنکر بیان نه توشه قوت
روح وروان وهزار ان قرار حواس اهراه کاروان س نلان بیش ازین وبیان اثار اهل بیت پیش ازین
نقاره بسر منزل نجات میانه ودر وقت بر بر شکستگان رست طلب بیاران ودر روان ها دان غریبه
پشت رست به زنان نی نه واچه خمست مکه بیافت بین ابرت را جوانی کز فرصت امان ره وادبر
بسر رسه وللا کدم رو رفت کو بیع بسیل دان کلان حیات نو جوانان از زمان مستی بر نخیزند وکدم ایام عیش
کاره ودر کیسه نهار سر وفاست خوش کز فرقه بیاد از پاد در بن افکنه کدام بیع حیف که داغ حسرت جوان در دل نهاد
وکدام بیع رحمت که از فراق چنین فرزنه جوان حسرت از دیده خون بارد نخ الما بیع که جوانی بخاک کور کی نامبرده
بیوه بلا سیوه کز خام از دولت بیر بزند ان کی چه دانه کز جوانان پیشتر پران رونده چنان نه بکه کاز بیع
خار چنین بیع تر زد درین دار چه میانه کز از بیان کوتاه نه ودر اکی دان کوتاه نه خوانده
ان مرویست که حضرت رسول الله علیه السلام فرمود بر جوانان که کسب کنن که کمتر بضاعتی اند
الحصادین لباکیع که بیه روزه نه بیه وفرمود بر باد مرد زود رفیع عالم یقظ بالتبع اذا اراد ذلک

کرده مضمون این حدیث حکایت از حدیث استخراج کرده که از جناب رسول خدا صلعم ماثور • و در کتب معتبره چون امالی
شیخ صدوق و مجموعه شیخ ورام رحمهما الله مذکور است ح ن و نیز آورده اند که حضرت یحیی علی نبینا و علیه السلام از ایام صبا تا وقت رحلت
از دار فنا هرگز لب به خنده نگشود و همیشه در حزن و اندوه بود [illegible] در کلام خدا بسیار گریان می‌بود [illegible]
او آن کودک چنین بکودکان میرسید و در کوچه مشغول بازی بودند او را بسیار به بازی طلب می‌نمودند میفرمود که ما را برای
بازی و لهو و لعب مخلوق نکرده ایم بلکه ما را برای کار دیگر آفریده اند و چنین که به بلوغ رسید در خیال و اندوه گریستی و در بیابانها
جان می‌کند [illegible] همچنان زار و گریان • و لب در روز در آتش جانسوز خوف کباب و بریان • میبود و با دو کفشی که ای
[illegible] که دامن زند کاش بلوث نافرمانی نیالوده • بلکه اندیشه آن هم نیز ننموده • و اینکه در کثرت طاعت و عبادت
کوشش نموده سبب که به جهت فرمودن چند طاعتی بسیار است عبادت ابلیس نرسد و چنین او در سابق علم الهی
[illegible] طاعت و عبادت او به فایده نمود و از عاقبت کار بترسم که بسیار از جمله اشقیا باشم • الحاصل جوانان
کامل خرد • و دانایان سود و زیان نیک و بد • ایام جوانی را با آمال و آمانی چنان که دانیده • و نهال امید خوش [illegible]
در زمین گلشن جگر آب دیده تر ساخته فوز و فلاح به نیکوئی رسانیده اند • برافراخته رایت عرفان [illegible]
بدین دستور شتابان استعداد افشانده • و خار خار زمین بیابان به برگشتن جامه اطلس بدین نهج فرقت نموده • از نکهت
گوناگون • هوس بهار رنگ و بوی • چنین طریق در رغبت پوشیده اند • و در ربایندن دامان جان از خارستان هوا
این جهان بدین غایت کوشیده ان • اندکی از میان یکسر رنج دیده اند • از گفتگوی هر چه جز او لب گزیده اند • از دلها
بال هما که اند زنم • در هر قدم چون کبوتر چاه رمیده اند • دامن به دست خار علایق نداده اند • چون باد از چه برگل دریاب [illegible]
دریا دلان عشق ز لجه بین دردی که اند • یکتا نگو هر غم او برگزیده اند ح ب سنه معتبر منقولست که سعد بن عبدالله از حضرت
صاحب الامر صلعم سؤال چند کرد از منجمله یک از آنحضرت کرد که این در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود و از جمله
ملحون آن

در بیان تأویل کهیعص

آن سؤال این است که چه رسید از تأویل کهیعص فرمود که این حروف از جمله اخبار غیب است که مطلع کردانید خدا بر آن بنده
خود زکریا و بعد از آن بر او محمد صلعم ذکر که حضرت زکریا قصه چنان بود که زکریا از پروردگار خود سؤال کرد که تعلیم نماید نامهای
آل عبا صلوات الله علیهم پس جبرئیل نازل شد و آن نامهای مقدس را تعلیم او نمود پس زکریا هرگاه محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم
را یاد میکرد غمهای او برطرف میشد و چون نام حسین علیه السلام را یاد میکرد گریه در گلوی او گره میشد و از بسیار
گریستن نفس او تنگ میشد پس روزی در مناجات گفت که خداوندا چرا که چهار بنده که را یاد میکنم غمهای از دلم برطرف میشود و دلم
گشاده میشود و چون حسین علیه السلام را یاد میکنم دیده ام گریان و دلم محزون میشود و آه و ناله ام بلند میگردد پس حق تعالی قصه کربلا
با و خبر نمود چنانچه فرمود که کهیعص کاف اشارت به کربلا و ها اشاره به هلاکت عترت رسول صلعم و یا اشاره به یزید علیه لعنه
و العین اشارت به عطش او و صاد اشارت به صبر آنحضرت و چنین زکریا از نزول این بشارت سه روز از
جای خود بیرون نیامد و منع کرد مردم را که بنزد او روند و در آن روز دیگر به دو فغان و نوحه و مرثیه مشغول بود و بحسب
آنکه ابا بیت وحی و اکرم و دل بهترین جمیع خلقت است تنها و این بلیه و محنت را باعث عترت او و زن و خانه
او در این فاجعه [illegible] به علی و فاطمه خواهد پوشید و این بلیه و محنت را بواسطه قرب و منزلت ایشان دخل خواهد کرد
پس میگفت الهی روزی کن مرا فرزندی که باعث سرور چشم من باشد در وقت پیری و محبت او محبوب نمود پس مفتون گردان دل
مرا به محبت او بعد از آن چنانچه دل محمد حبیب الله به او محزون شود بعد از آن در پس جد آنحضرت را به آن محنت روزی کن و عجب
اولاد او و شاید بر داورند و مدت حمل یحیی شش ماه بود و مدت حمل امام حسین علیه السلام شش ماه بود ف آه آه
و اصیبتاه و احسرتاه چه مصیبت بالاتر از چنین مصیبت که دلهای جمیع انبیا را چنین قلوب شیعیان مجروح نموده دادار
اما تکرار نباید و بیرون رفتن واقع اعظم مستوران اکرد یا به بیان مستوران دیده بگشاید که بعد از کمال پدر را السرور مادر ناشکیبا
زننده و استخوان سینه مبارکش را در هم شکسته چنانچه مسائل کرده اند • و واقعه رحلت برادر از مستوران غافل گشته از طرف حیات

در ذکر [illegible] از اصحاب [illegible]

وا حسرتا ق شد باز وقت آنکه گم است الیمان • چنین چرخ ز زمین بر [illegible] رو • شد باز وقت آنکه زنید
حیای کریم • آنکه که سوزد از شعله تا سر زبان • شد باز وقت آنکه نشود دست تاب خلق • آثار رستخیز تکوین در جهان عیان
شد باز وقت آنکه کجین غوطه در کوهم • از ناوک سپهر چنین شاخ ارغوان • داغ عنا نهیبنه که بر سیم رسیدهم • نیل کبیم بچهره سیل
زمان زمان • از تشنگی که شهیدان کبیم یا • سیل سرشک از مژه ریزم بر بیابان • از دیگر ملایک افغان حجره النسی
لبریز نار رنج زمانی کهکشان • آفاق تیره گشته و عجب نیست زانکه شد • مهر سپهر دین بتزا بر غم نهان • از بس بسیط خاک
لبالب از رنج و غم است • گلها سیاه میوه از گل بوستان • وا حسرتا که راحت جان رسول ماند • در کربلا میان عدو زار
ناتوان • رنگ گلش شکسته ز طارم تا ب تشنگی • گشته ارغوان از زنبق تو هم چو زعفران • از سهر حرف نوزده از سر کم [illegible]
باز نصیب کرد و کدورت جلاد دان لا آه آه از عزیزان که بر ان رو حسین جوی سیاره اند بر خطای وقت جیب حیات هم
بار امید منصه جسم جنبش بار به از برای شیعیان و او لا در کسی اسیر دشمنان دار که از راه ای شیعیان او در محبت
از زندگی شکر گفتن حیات گلگون تنانه آه آه ق شد که گشته بیکس اسیر سیا شهیدان • زینب وا قومانه کرده است
افکار • ماه نه خسیان جگر خسته مظلوم • بر و در در خوش خون از بلاد او حیران • در سوگ آب جاری تشنها • از نره
[illegible] روز آن • با سرور دین عهد ارادت تمام بسته • دادند کو به سر رشته ایمان • با دعوای عاشقی سر
گرفته • بر لشکر اسلام ... [illegible] تشنه • قوم که از کوثر ایشان به دارند • جز آتش به دریغ ننهد و مجنت ایشان • فتح گلشن
دل غافل از رنج عضه جانسوز • شد خاطر بگر لولاک ز بی رئیس ایشان • از اهل مروت هم فریاد بر آرید • از قتل طویل
خونبار ایشان • در ماتم سر دفتر احرار بریزید • خوناب دل از دیده غم دیده بگریان • سر بر سر زانوی ملامت
بگذارید • در تعزیه سلطان مظلوم عرفان • هر یک از دامن خاک نظاره رسولان • ز بارکنید از تیر دل همچو ایشان
که در حرکت داغ شد دین شده جاگیر • با وصف انا آتش دل گو گداز ان ح ن از غم غم بر عبد الله مرد ابیت
آورد که

در بیان [illegible] حضرت سید الشهدا

که روز در میان روز از آسمان باران بارید و چنین کاسه ها کاسه نظر کردیم از خون پر شد که ایشان رسیده بود و چنین شراب
بر وسته کرا که آب بر سیه ما [illegible] ایشان چنین جز رسیده [illegible] روز [illegible] که حضرت سید الشهدا صلعم شهید شد ح ن از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده آسمان بر حسین علیه السلام چهل روز گریست ح ن از ام سلیم روایت که چون آنحضرت را شهید کردند
آسمان خون بارید که خونها بر دیوارها سرخ شده ح ن از اسود بن قیس روایت که چون آنحضرت را شهید کردند سرخی از جانب
شرق بلند شد و سرخی از جانب مغرب بلند شد و در میان آسمان نزدیک بود که یکدیگر برسند و تا شش ماه چنین ماند ح ن
از ابو قبیل روایت که چون آنحضرت را شهید کردند آفتاب گرفت و تاریک شد بر مرتبه که ستارگان در میان روز ظاهر
شد و ما گمان کردیم که قیامت بر پا شده است ح ن از ام حبان روایت که در روز شهادت آنحضرت تا سه روز هوا
تاریک شد و هر سنگ را که بر میداشتند از زیر آن خون تازه میجوشید ح ن از ابن عمار روایت که روز قتل حسین علیه السلام آسمان خون
تازه در زمانی بارید ید و اخبار بسیار در سابق ذکر یافت که مشتمل بر گریستن جمیع اشیا بر آنحضرت و حضور حور و ملائک
ارواح است که مشتمل بر گریه همه موجودات بر آنحضرت است [illegible] که بجره و دمشق و آن حکم بینا الا می باشد از عزیز
واز شیعیان چه مصیبت است که اهل بیت را دیده چنین و چهره گلگون گشته ف هر که از گلوی اهل بیت اطفال حیای حسین خود
در تب تاب از غم جوان حیای حسین • گردون کرا با اهم چشم خسته انجم • در آرزوی روی زرد او در جهان حسین
کو کشته رنگین از شفق دامن افلاک • ای ای زگل رنگ شتابان حیای حسین • خورشید بکف کرم غضب را که
سکب روی • آماده خون ریز رضوان حیای حسین • بار گلی اهل حسب جگرت و دل اخوانان • هر گلی که به بر ورده
بستان حیای حسین • غافل مشو از ناله مرغان که در این باغ • بلبل بکرار مرثیه خوانان حیای حسین • تا حشر گریه از ان [illegible]
از گریه و مرکم • چاک جیب اهل جهان حیای حسین • دلها همه مجروح در ونها همه خونین • از قصه پر غصه باران حیای حسین
بازار یعقوب گرفتاری یوسف • در خون جد بستم بنهان حیای حسین • سیل مژه مشکو کلبه احزان • رنگین ز غم دیده گریان حیای حسین

در رباب کرا فریدون فرخنده فر رکاب یاقوت، از حضرت لعل گهرافشان حیدر حیدر، ز بیداد سنگدلان ای کعبه امید فریاد
زبه گهی کرد دست تکبر ع ن از بیخ بنیاد سوی الرضا عاقبت ردیت کرد سوی کعبه در زمان هجوم رسول الحرام در خانها
جاسیکرد و با مردم الی سیکرد خف و خیخ خوان طعام حاضر میکردند بر خوان حاضر میشد و طعام میخورد اما نه آنکه نه آن طعام
حیان بنی علی ما رایشه کرده از بزم آم رم گهی دانه با از میدان رفت و در خزر با و گوه ها و بیابانها قرار گرفت
و کفت با شش عهم ایرسالها گوز نه پنجم فرخ با سیکشید و من ابن میثم از سالها بر فقان بس رو زنها از حزن و انه و ده بر مصیبت
الظلمت روزه سیکشید و چنین بر لب شبها نالد و نوحه میکند تا صبح لغ اگر حیوانات بنی آدم را بینی از راک بالضرورة کوا بر راست
کو بینیان او لوالالباب لغ ن ۱۹ از غم الاک سنا بنید و بر سر و سینه نزنند و نکوبند ق در ولک اخضر راه آفاق کبود
لبن حور کرد با عترت پیغمبر ناکی، از زده سلطان سریکی برآورد، فنیر و حرکت سلسله تبر خاکی، با سبط پیغمبر بدرک
دم آبر، کرد دین سیاه چکیم کرچاکی، هر جا کز عترت احمد قرینی شد رحمت، هر جا الم بافت بغیب نجیبی کاکی
هر خار جفا کی کرسار خاکی بر آورد، چیده و هر حرف ره دل بر آشفته ناکی، در ایام رسیل ره حق زار نم بر بخت کلا
زهرا چو چنین رد اکی، با بیخ فروزان شبستان ولایت، با رنقش مرده دلان عربده ناکی، روی هنر حق نقته
بنا لیه کو سبطش، در ریان بکا نزمه و اعظ کی، از عترت مردان ترش کو بجویلیه، و زخشک با قوت بلیس
کوه صدا کی، در دام مقامات چنین نصب ناز، سپه و فی الف نهزار برکه نوا کی، جبریل بزیر الرحمن قوم شکر، سنهار الرحم
امد رنظر سبط ابرار ها کی، از سوخته کان نالی لعین عظم تب رد زن، جوران فروران ام که بیدا بجه
ق از روان فلک دار حیران کو هر ها کی، از دان فلک دار سلام انفطار کو، سبط بزد نا بیه جمیه بکجا رفت
ان پر تو نور نجمان فروغ قمر یکو، نقد دار ایم جرایغ دل زار، ان رس شاه فلک جاه بکیب الطرفا که، ان پر تو نور
رخ ماه بنه بوح، ان قوت بازو رسه بر رضیان کو، ان آن مهر سپهر شرف جاه کرکشه حضر، در راز جلی اخفی بار سول الورکی

ارواه روان صفر بنه بطحا، ان آن فلزسان لار طریق حرمها کو، در هر قدم ان که دو صد ره بیه اعیان، میرفت
منور زنه ضارقه ملکه کو، ان مظهر اجل ان کره بیم نظامش، سرمایه تحصیل مراد کو نیکان کو، ان خاصیت امور عیت
مریم، کس لیه نه قبایل نهان و رشفیان کو، ان کو نیر کفار آره و الانزام، بر لب سر رسل نوه عشیه ان کو، در حضر
خوش ایز کز بر بطحا ن باد، بر سنه کو نیم زغم کو حسنیان کو، کز صبه سراوار بن شریف بلاش سانیم مشرف بطفاف
حضرات ب الا نوحوا و ضجوا بالبکاء علی السبط الشهید بکربلاء، ارشیعان نوحه کنید و صدا ها
بلند کنید بکریه بر سبط سید انبیا کز شهید در زمین کربلا، الا نوحوا ابیک الدمع هتنا علیه و انثروه
بالدماء، نوحه کنید و اشکها بریزید از دو چشم خونبار بیه و با به لبنی شکها بان قرن مرتضی و با
الا نوحوا علی من قد بکاه رسول الله جبار الانبیاء، نوحه کنید بر کسیکه برادر کریت بهتر بن پیغمبران
الا نوحوا علی من قد بکاه علی الطهر خیر الاوصیاء، نوحه کنید بر کسیکه زار زار بر کریت علی مرتضی
و بنات اوصیا، الا نوحوا علی من قد بکته حبیبة احمد سیدة النساء، نوحه کنید بر کسیکه کریت زار
خدا نت و نور دیده سید انبیا، الا نوحوا علی من قد بکاه لعظم التحم اولاک السماء، نوحه کنید
کیکه ملائکه آسمانها بر بکنن مصیبت او کریسته، الا نوحوا علی قبر بنیه علاه الشرف من بعد البصاء
نوحه کنید باه و رخشیکه شرف کیکه بعد از نور رضا، الا نوحوا علیه و قد احاطت به خیل الاعداء
الاشقیاء، نوحه کنید با عظوم و جنیکه لشکر اعدا و کافران کشتند بر او احاطه عزونه و او ها در میان کرفته
ع ب دیده کز بر بدید کربلا ز اشکبار، یا بر انور سعادت روشن و روز شمار، ار کراد امروز کریانست از بهر حسین
با لب تشنه لبی ز اصر افتاد زار، نفس دیگر دیده زینب چار طاق نیل حصار، کر مظلوم بیه و ه کر کرد نه بابت سیاه
و کر زینب رسته افغان بکار کاه سا، شیه چه چلاه کار و بود و ولا، سب از اق کبار سیاه کلا بر عزا کشت کبریا

دیده جنی سیاه در رجم بر ملک ال لیجون زد، امال امد اول ظلم کرد و نه زد، امال بنت کرد دن کیتی بیخ
بیده رسته علیی فتنه نا رستم، امال بنت کر بوج داستان غم خیز، فکر رفت عطار کر نوبت تهم، امال بنت
کر ناخن زده ق زهره بکهر، بطلب جبی فرچه دیده طه سر بیه ها، امال بنت کان در رفع و زان ق، کار کر کا
بجیح نیز بار ون ق، امال بنت کر بر ق مطلع خنزر ق، بفوق بام ز نوبت ستم کر ق، بهر کیکر در زمانه رکه ق
چار دم ها دیده جنگ بنجه ق، در ان نوفان بر کنیده من آیه، نه نام انکه بود اب
کبت لیتنی بار ان، تبار کر دم از نیج کار دان کو ها بر با، کان انکه کان کار دان کر بلا، و کر نه از چه بیچه زینب
اکر نه اشک در نیز ناه سود با فته ق، پر از جواهر اشک ان ناسفته ق، اکر نشا فته سود ان فتوم زبان
باین معامله رکس فلک نقصان، چه بیند کر خزینه رایتی هوس با کن، بنا ناقا طر اشک ابوس با کن قضه
مکتوبه، آورده اند که در مدینه در همسایکی جناب علی نیار طالب کحضرت ایشان از دنیا رفتند و در خزینه
زینب نام دختری کوچک با زینب فوانون ام بار، و در غاقل ام زن، و در خرها ان شفیق، و در عالی شفیق با
انفاق فقان کشفی از حضرت پرس آمده در عرض زیاده لشکر معاویه با دو خورده اند و بیرو جان ار شکر نمود فیلا آن
زینب نام با پدر کر فتار، و با نواع بلا دفعت در ان زنده با، چون ولد ام حسین ولد کر جا کرفته و در روز دوم قوم امیه با
و هوا داران لعین جناب کشته کر دیده، الحضرت چار پا بیده ان کار زار نهاده، نزده بر میان زده کر دن در رباب
نیزه کج فرسوده از تشنکی طاقت سوار نیست روز بان خود بیجا نمود فرسوده کران جراحت با در میان سنا کی نمانده
چون بخدمت مصطفی بیه برای ملاحظه رفتن فاطمه زهرا بر نشانه ار ده بکیا و ان جراحت بود فاسم کرچه از ان آسو
از دنیا رفت، دو کیل از احکام کار جناب کرد ان خوار نیزه ان ناسفته عهد بر دیزه ها و کشته و شتران امام بر نشسته
الحضرت بنا بیه و اجزاء بر سر کردان و اهل حرمش بیه در دار کریان و نالان العطش ابال بن بر بیابان کشیده ع ب بیه بکیا سوار و عطش کرد

بار خزه ابر قطه ظلم بکر، ان نیز در چنین کلمات از الحضرت زینب بر اضطرار و بار و چنین انکبار، بقبیله قلی بر کشته
الکیه دیده بلب بر ان اهل قبیله نظر نمود کان زینب نهم آبر، در میان ان قبیله بر شکیکه قلی قدری آب یافته
هر ار شتاب قلی بر بکنار میان رسانیده ان آبرا بر الحضرت عرضه داشت و لیبه طول زمان لبها و دهن بر آب
لبنا امام زمان نا شناخت الحضرت طلب رفت از بر ان صفیه فرمود کان زنی خواهر امام ار جان
حق بر و فرسنه فدای دستان امام لبنا ابر الجنیه بر و بکوا امر زینب ره کر از راب طفلان بر یاران و مظلومان عزادار
حضرت ساکینه مظلوم ار انکبار، وقت نا بیه ام زنان عرض کی کر ار جوان، الناس من زنان، کر از خدا ان جان طلب کیات
ابران، ذار ان بی بیه منزار زینب بلبه خلاص، عجبه بر کشته از زور اخلاص، بدیه ار جان و خواهر ان زینب شریف لبنم
الحضرت فرمود که ار کجا بیه بر بنین لبنا ک جان بیه نم کر نم و ره بر احمد زار ان، جان بیه نم کر خاتم مجتبی خوار ان
تو کیتی کر بر ان آب آور دن، نه اشک بیه نم کلاب آور دن، تو کیتی کر جان نا مده باز ده کران، نه نا بیه نم کران
تو آنچه ار نم کران، الضعیفه در جواب لبنی مرد عرض نمود ع ب نام زینبم در مدینه جا بم لقب، نیز دخانه باب الحکم
الحضرت با فاق از زنان بخیمه آمده زینب خواهر نا طلبیده و کرا ضطرار بیا کر زینب ام بار، و لطفه الحوارث بر ای
تو آب آور دیس از زنان دلخویز زنان اهل بیت کفته و کفت ع سلام بر شما یار ان کرده زنان کرام کدام یک شما
زینب خواهر یار ان کدام یک شما دختر مرتضی حیدر ان، کدام زینب کر کشته مکان، زینب خواهر حسن مجتبی ان
حال با بین مقال ترک کفت ع بیا بیا کر منم زینب بیتم رسیده کلال ار اق ز کلاه رسیده عبا بیا کر منم خوار حیا رسیده
بیا بیا کر منم از جفا تلف شده، از زن بزد ز یک آمده ار ورت بکرد ن زینب در آورده و بوسه بر رو بر و بس بیار
میکفت لبنی حالت چه ار عرب با کرام و با نور ز دل الاحزام ز رخسار ماه آمده بیکفت چنین خواهر نوه کو تو
کیتی و چنین لبنا کر ان را الضعیفه در جواب سوال زینب عرض نمود ع ب نام زینبم در مدینه جا بم لقب نیز دخانه باب الحکم کر

امیر دست سپاه معاویه دغا ۰ براه با ارجمند با هم دم کلثوم زینب ۰ از خواتون مرشد زینب حزین ۰ و مصاحب [illegible]
از کلثوم دیده ام کور مرا که [illegible] این حال مشاهده می نمودم چنین زینب خاتون [illegible]
۷ در [illegible] که چنین عنوان زینه ۰ سر [illegible] عنوان زینه ۰ از زینب ایا از حال [illegible] که چها از ستم اعدا
و غافلان دغا بمن رسیده ۰ و چه تیر جفا که از این لشکر بر جگرم [illegible] ۰ الضعیفه [illegible] خواتون
کلثوم زنده می ماند در این رزم [illegible] و شمار [illegible] مشاهده می نمودم الف
از زینب [illegible] تاب دیدن این حال بر خواتون [illegible] و حال آنکه در آن زمان [illegible] زنده [illegible] اهل بیت
با سر [illegible] حالت [illegible] رالعیدا [illegible]
بر [illegible] و سینه مبارک [illegible] در [illegible] و سر مبارک [illegible] و زنان [illegible] بر [illegible]
سوار [illegible] و زینب خواتون سیده [illegible] عالمیان بزبان حال [illegible]
عبد از غم [illegible] صد پاره جبینم ۰ [illegible] از وطن آواره حسینم ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] سوخته جانم ۰ از [illegible] روح روانم صد پاره [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] جلوه [illegible] ۰ [illegible] جهان [illegible] ۰ [illegible]
از [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] از [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] فلک [illegible] ایام ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] حسینم ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] گفتار ۰ [illegible] ۰ [illegible] جانم علی اکبر ۰ [illegible] جانم [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]

خونابه دل

در بیان وفات زینب خاتون

خونابه دل ۰ از دیده روان کن ۰ [illegible] الف [illegible] صاحب [illegible] و [illegible]
و حکایت [illegible] وفات جناب زینب [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] روایة کیفیت وفات [illegible] جمله لوازم ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] سیه پوش جهان ۰ [illegible]
[illegible] ۰ و [illegible] خوناب ۰ مانند سیلاب ۰ از [illegible] ۰ [illegible] الف
از [illegible] ۰ [illegible] ۰ مرویست که [illegible] ۰ [illegible]
بر [illegible] زمان گذشت ۰ حضرت [illegible] ۰ [illegible] را احضار ۰ [illegible]
مهاجر و انصار ۰ [illegible] ۰ [illegible] مهاجر و انصار ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰ و حکایات [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] اموال ۰ [illegible] ۰ [illegible]
از جمیع حاضران [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰ پس [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ و [illegible] المستقیم [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۷ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible]
۷ [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۷ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] مهاجر و انصار [illegible] ۰ [illegible]

خراب ۰ [illegible] مهاجر و انصار [illegible] ۰ و زنان اهل بیت [illegible] ۷ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۷ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] زینب [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۷ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] اهل بیت
اظهار [illegible] احضار ۰ [illegible] ۰ اهل بیت [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] اهل بیت [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ فاطمه [illegible] مهاجر و انصار ۰ استفسار ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] ۷ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] زینب خاتون [illegible]
[illegible] رسول عالمیان [illegible]
[illegible] ۰ [illegible]
[illegible] زینب [illegible] اهل بیت ۷ [illegible] ۷
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] زینب [illegible]
رسول [illegible] ۰ [illegible] زینب ۰ اهل بیت [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] زینب خاتون
۷ [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۷ [illegible] ۰ [illegible] زینب [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
چنین زینب خاتون آن [illegible] ۰ [illegible] ۷ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] رسول الله ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۷ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible]
[illegible] ۰ [illegible] زینب [illegible] ام کلثوم [illegible]

بعد از ان نظر بایشان آسمان افکنده بدست اشاره فرمود خود و اران گرد بدکان بر صفی رضا بر پای بود و بسیکفت
یا امن الیه المتوکل یا من علیه المتکل یا من الیه المآل یا من الیه الامل یا من وجوده کم بخط الامل حاصل انکه بسیکی
نبود راه تقرع و زاری بدرگاه او و اجابت دعوت او الا بعد از انکه بر لوح دل و زبان بنده جاری شود کلمه توکل و اعتماد ایشان
و ان کلمه بر دل امید خطا نکند و ابرو بکبول نرسیده و چون کلام بانجا رسید پهلوان افتاد سر بر زانو نهاد گفتم
و خاک بر سر درویش آستان ترحم چنین بهلوان اگه گفتم از پنج چهار سله تو کودک خرد بسال در تو کمان نرسته
نشنیده گفت الیک عنی یا بطیخ الیت تو قد الثار یا الله یا الله یا الله فلا
نقصد الا الله اقتصارا و انا اختنی ان اکون من صغار حظ حتم یعنی در روزگار من از پهلوان
بهتر بسیکی نیامد و نخواهد بود و من از ان مرد دعوت با بدرقه ترحم و رحمت در بیشکرفت کار بدرقه ترحم بریده و من بدرقه ترحم از ان پهلوان
کوچک بریده چون کار پهلوان بدو رسید که چنین از بیخ و بن بر افتاد و کار من چنین بهلوی در افتاد کار چنین آدم نفوذ بکود کان کار
آن کودک را بدان ان نرسیم از ان پرسیم که کیست گفتند شاطر ابو گفتم نه گفتند از اولاد حیدر
علی ابن ابیطالب علیه السلام منسوب است بدان که ترک کودک را در بالا و نیز ترک کودک را یکی از اهلبیت علیهم السلام گرفته است و ترک
نخوانم از بهر آنکه فکر بسامت بدان راه نبرد و بر هدیت که خلاف حرمت سه موضع حرمت بود و چهار اول یا بنکه دلیل بر ثبات ان
بود و اطلاق کودک بر هیچ نوع جوانان نشاید و دلیل بر ان انکه خوف در ان عده باشد و بعضی گفته اند که بر ان دلیل نیست
بالغ را بر عقل حمل کنند چنانکه بر امرد از اخبار بر هیچ نوع دلیل نیست و نیز هم بر ان چنانه شبه غافلان و بیداران بسیار
بدان بدان تامل در حکایت نه کرده و فکر دران معانی نیافته سوم جوانان عقال و جوانان بسیار بود
دکوکان بار بکاه و بیار بنکو کوشمال حرام ان در کتاب ترغیب کافی حدیثیکه در ان جوانان نزدیک در حرمت نه کرده
و خاصه مخصوص تر این حدیث که حضرت خاتم انبیا و پهلوان بیداران بر پیروان جوانان نماز صبح کذارده اند
انتهی

حکایت جوانان محاهد

امد تا بر صحن هوکرت بیاورد و بجانب بغداد بیاسایند بعد از ان بجانب بسرت و دجله فرمای کرا بیار بر پیشکاه بنده
زنکی زرد کشته و بنه اش بالا کشیده و چهل بار و رفته ای بر کرده بسیکی از ان بنده نقفه دهر بنر کوده فرمود بکشت
آنجنان بفرمان بکوه صباح کفت صباح کفت صباح کفتم یا رسول الله بر حالتیکه حاضر بقین سیه فتار بود ان کفتار
عجب امده از حقیقت شیخ نیاز مند شکفت زده جوانان بنیخ حمزه ان انحرف کرا بفرمود یا رسول الله حال ان
مراجعتی و عکایه که کرد بسیار بانجا رسیده خ برده و در رکبت کرا مات شیخ کذشته بسیار عجب دیده بس بر عجب کرا بنده
نفس خ از دیده ما فرا چنانکه کویا بر سر چشم عرض میکرد حمد او نعت او کرا بر اصحاب با رکشته دیده و حقایق بر اصحاب
کشوده و من در میان ان بزم کویا بر سر چشم اهل بهشت بکه کرده بر هدیت نظم میکشتم و هم بدان سته و بر خاطر میکشتم
زده انه کویا اهل الفردوس اند کرد بر سر چشمه و در باز میکشته و کویا الحال مبشوم فرا یاد و در بر اش آنرا کرد
کوشمار میکشتم پس بجناب خطاب با جواب نوزده کرا بنیخ شبه ایت کرا خطاب او بجانان رکشت خشته
جوانان سنه اه جوانان کشته و سوه نه کرا انتم ما انت علیه یعنی بنیخ حالت کرا بیش بسیار و درست ازان بسیار جوانان کفت
و حاکیم زان بنیخ با رسول الله اکر شهادت روزی بنیخ بکه با تو یعنی در رکاب تو کام و بلا کشان و بلا کشان در بهر جا کذرده با بنیخ
سعادت فایز کرم پس از خلوت بسیی دیدار حق او نعمی نماز جنان نکذشت کرا در بعضی از غزوات با بیغمبر بوده
رفته بعضی از شهرها بار سفر سعادت اخر بیار بصف قتال کرا بر جهاد بسیار رغبت نمی و بعد از نه غزا کرا بنه بار بکه
فی رسیده او را کرا در حجله بلنه کرا شهادت فرمی داد و دم از ان بان بلب و بنیز ان یکی از ان رواه حکایت نموده کرا در
کوهسار بنیخ جوان بر بنک رخ جنان بر بنک کشته و در رکشته و چهل بار با کیسم خانه نوزده اعضا بر بنک و در رخانه و کاکس
بر بنک رخ بر بنان کفتم چه کس کفت بنده از ان کرا بنیخ کفتم چون او را بنیخ بازکشت نمی بر بنیخ و حقایق معذ رت نمی
بسیار کفت مذ رفتاح بکفت حب و چه عذ رکه یک بسیکه هم سرا بنفیر و زانت کفتم متوسل بسیکی کرا نزدیک رکفایت

کام دل از روزکار ستانیم و چشم بر کریم در رتوبه باد و در روزکار روان نکاه تا از کشتکان ان صف
و باتوبه و اثابت عصیان و طاعت بکیان اکنون جوانان روزکار جاهل بیهان لهو و فاسد و جهال باطل
محض و فریب داده و بیار حرمت از جریم ارب عبودیت بیرون نهاده اند و بطلان لیتفور بر صاحب
تامل و تفکر از چنه وجه ظاهر حرمت اول و سابق الرار بالله روانی کرا لالت بسیکی بر انکه جمعه و جمعیت
حدانت نکند بسیار حرمت در قلب واحد روان منش المخیل لیتفور سیاه ان بر جلم کرا نکته بضیر قلب بامل و از
نصف الهار از اره رو بر عاقی نکذارد و دیکر صاحب قلب توفیق عزیز بیابد پس جوانان لالار در
ارتکاب سالار چنین بر جرات و کستاخی و بکفتار بر کذب و خلاف ائمه اطهار التفات نکرده در توبه و تلافی عجله
نفس بر روی کوی لاف اقتدا نمودن از عقل بکمود نهایت دوز حرمت دیکر انیکه بعمر و زندکان کرا نکه از بسوی ان
اعتبار ان در حال کذشته و بکر کذشته چه اعتماد حرمت کرا حافل هوسباز بیک نکاه دار چشم دانست ثبات و قرار
ان دانسته باشد چه جرات حرمت جوانان بکاه ان کذه بنیه ان و جان انچه از آفات و عاهات و امراض و دوارث
کونکون از حد فزون کرا در رو دیوار روزکار میبارد بر بنیه و بدن ان نرفت و فتح دل انچه بسبب منزل بیرحمت
و بعد ان انچه بوا بوار تقوی بر و اثابت انکنده و خار خار شهوات نا کسا لها در زمین طبیعت بر انکیخته
ساخته بیک بیک بر کنده رفته رفته انچه بکذا و طریقه بنکر کسان خاتمه در مرده مرده نقضا انتهی و از اخرف
خالق و خلایق بر اطلاق ایها الذین امنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم انکفلبوا خاسرین
طلبات فضل ان چکد کویکر بر چرخ چنبر بر چرخ تو بر کم چرخ کرا جوان بخت بر چرخ بر سی کو نیکر کل سیاه ستان باد
غفلت پیوسته بهو و لعب مشغول بود و بامید انکه چنین نزدیک رفاق رسی علامات مرک ظاهر کردد تو بر
خواهد کرد نه کان از بعضیت و نافرمانی عرفه نوروز بهار روزی در بازار بصیرت در خرمن کفتی

بر درِ افتادِ پیچ آمنیه بقدر دو وجب که در آن عصب ابد بر درآمد چنانکه از زیر نخلی سر برآورد در امان
لحظه بجام عقبی شتافت و فرصت توبه و انابه که آنهمه عصیان با میدان میکرد در نیافت پس بلاهای زمین
و آسمان و مرگهای ناگهانی از این قبیل بسیار است که آوردن آن اصلا احتمال ندارد الحکم لله علیه همچنین
و غرق کشتی و از بام افتادن و در زیر سقف و دیوارها ماندن و امثال اینها چنانکه هر هفته و ماهی چند
از اینگونه سوانح و حوادث دیده یا شنیده شود ان هنگ بسکال رات من نیست غیر از آنها بیارک دولت
با این که بیمی بسر و دارد برفرض اگر کسی از همه بلاها جهد ممکن است که غافل عمر صرف شده عقل زدای و تبسم زنان
ربایند و دچار گشته روزی ناداران چنان بر سوء خواهند که دیگر فرصت توبه و وصیت نیابد چنانکه بارها امده شده
پس جوانان جاهل چرا این فکر نکنند که اینقدر مردن الهی اتفاق در رود نیست اگر چنانکه بمیرم و با این حال کوری راه شهد
پیش کرم نه توبه و انابتی که با آن امید وار توان بود و نه آه سرد و ناله ای که پست بآن کرم توان نمود نه زبان استغفاری
که بآن معذرت گویم و نه دیده اشکباری که بآن دامن آلوده بان بشویم نه رنگ خجلتی که پرده بر روی دریدن افعال
تواند کشید و نه عرق انفعالی که جاری از آن آب رفته تواند که به نه آه آتشکاری که خط باطل بر دفتر
گناه تواند کشید و نه سوز ناله ای که در روز سیاه مرگ چراغ تواند نمود نه نماز و روزه که تحفه در گاه محمدی تواند بود و نه
ورد و عبادتی که از آن مجلت برخلت بتوان پرداخت اگر با این سامان و با این حال میرم چه چاره سازم و چه خاک بسر
کنم ان این که امید در بر خاطر بگذرد یا در زندو خود را از دار نزند و بزد تنگ بالا اگر چنین خواهد زیست
فلک بسر اگر چنین خواهد مرد ان دیگر آنکه بر فرض که از تیر باران حوادث مذکوره مستخلص گشته و از عقبات آفات
روزگار سالم گذشته بمنزل پیری رسید و توبه و انابت که اکنون می پرسی بچه صورت بیند بر کسی ممتنع است که ادراک
مرتبه بلند ان این تنگ بخت سعادت مند نتوانند نمود که از آغاز جوانی دست بامید رحم داشته و در دوری زندگان اشیاء

بنزل

سنبل قدم بر دو آن تکاپو گشته با ناله سجده بکشت کشی نزلف و کاکل مرگ شکسته و دیده کرش لبسوی دامان
وا مردان کرم تنگ بسته باشد و دست بار سایبش دامان نامحرم نسوده و راه پای نهادش به برکت و بالاتر
باشد و چنین ادراک مرتبه جوانی که باین صفات متصف باشد تواند نمود که او در ره الله که در بهشت هیچکس مرحوم
جوان صالح نرسد ثمره این کلمات و نتیجه این مقدمات آنکه عهد جوانی بسیار عزیز و شریف و او حیله بیوانگی مستی و لهو و لعب
و نفس پرستی که زاینده عیش این عالم و خسران ابدی عظیم است حضرت کریم متعال و حکیم لم یزل و لایزال
کاف جوانان سزا است او بهار جوانی را بحکم حدیث نبوی الشباب شعبة من الجنون قسم از دیوانگی
عاقل و هوشیار و از نخل بر دهنده عمر و زندگانی ثمار سعادت دو جهان را بهره مند و بر خوردار گرداند اما بالشی
و اگر ای جاهلان و آمادگی که دولت کم در عمر شریف یکبار تفضل خواهد فرمود و خیرات به بهشت رسیدن که جهت شهرستان عالم بافرح ایجاد شده
و قباحت ارتکاب قبایح فسوق در آن مراتب بیشتر چه در شیخوخت و پیری ناتوانی است که چه ای کبای
جوانان را از عشرتگاه خاطر روز برون نیست و آتش جاسوزی شهوت و بهتان نفسانی که ایام قوت جوانی شعله ور گشته
از نقدی فرو نمی نشیند ان شاطر باشد تا چهل سال چهل چنین رسد در ریشه سه و ماه بالی پس از چه تنها شد در سستی
اعر کند سی بر دیار است پس ترک مناهی و ملاهی در شیخوخت آنقدر خواهد دورنگ را لخواهنده هیچ خوا
درجه چنانکه در م ق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت ده هر که علامت موعونان اینست که چون بنده چهل
سالگی رسیده در دست عملی و کار او چندان تنک شد که هر سرچنین چهل سالگی رسید خداوند جل و علی خطاب فرماید
بفرشتگان پس چون دو فرشته که حافظان و ضابطان اعمال او بند که بر سرش که من تحقیق که عمر دادم بنده خود
عمر بیش قدر معتنی به از زندگانی و مهلت کردم پس من بعد کثرت برکن و کردار او دیدن کو حفظ و ضبط نمایید نهاده و بنویسید
بر او که و بیش و کوچک و بزرگ عملش را و در مجموعه و رام از ابن عباس روایت که من بلغ الاربعین و لم یغلب خیره

شته فلیتجهز الی النار پس کسیکه بچهل سالگی رسیده و جرانده بر شرار و غالب کرد به عیش نیکیش بر بدی باید ای نکوی دس
باید که مهیای جهنم رفتن گشته و از حضرت امام محمد باقر منقولست که اذا بلغ الرجل اربعین سنة نادی مناد
من السماء دنا الرحیل فاعد زاد من چنین که چون عمر کسی بچهل سال رسید منادی از آسمان ندا میکند که کوچ نزدیک شده پس توشه
مهیا کن لیکن آدمی غافل جاهل نه چندان بقیل و قال شغلهای باطل بیحاصل گرفتار است که گوش هوش بشنیدن آن ندا کیش
تواند داد و بمقتضای آن عمل نموده بفکر تدارک احوال و اندیشه کار خود تواند افتاد ان کوس هوشش زخنه غفلت
گشته پر در نه چار بر چار است کاینک از رهروان راه عدم صبح شد وقت رحلت تا بار هست پس آدمی چون باین سن
رسید و بهار خریف ایام کهولت بر گلشن حیاتش وزید باید که اطوار جوانی از سر بدر کرد که نخل وجودش بر رفته از بار علایق
و شوق سبک سازد و سر و ریش که ابر بهار بی بار رنگ نشو و نمو داشته مانند برگ خزان روز بروز زرد از فاقه فتنه
لرزان از برگ سفید ناگزیر برگ پرداز در کلهای بهار آب و تاب اندر و دیار شباب را چنین که صفر بسیر در دو را سوخته
در هم سوزد و چهره برآب رور مانند لاله خشک ازآن انفعال بیحاصلی برنگ خجالت برافروزد و چنین که آن هوس
از زوال آفتاب عمر آتش حسرت بر کند و مانند زلف عروسان از خجلت طول امل بار ایک نطق و بیان سر انفعال پیش
افکند طمع برکشیدن و فراش چنین که آهار خزف روز بروز طریق شکستگی افتادگی پیش گیرد و شعله آتش لهو و هوس از سر
چشم حرارت عمر از دم سرد فصل خزان کهولت رفته رفته انطفا پذیرد از دستی وی ماید کار آخرت اهتمام و محکم
سازد و از آغاز سفیده موی بتحصیل سفید رویی عقبی پردازد اما آن از ظلوم جهول انسان کم بخت تر و دل سخت تر
که از رهگذر رفتن جوانی که گل سر سبد باغ زندگانی است غباری بر خاطرش ننشیند و در وقت دو موی که گرد پیش
صبحگاه پیری و دو رنگ رستاخیز طلوع کرده بزم کلبانه را برچیند بلکه اگر بمعاینه و دیدن سفیدی چشم انسان میپوشد و
فسون را آغاز جوانی انگاشته بچنان و دو در تهیه اسباب عیش کامرانی بامان میکوشد ان تن زدم بآسیده و فکر نوریش

ان میکنی

آن میکنی ربکی چو کنیم گردوانه بشمیان بکشی و آماده بر بکم سال عمر را تمیز فضل کرد ما و احکام سرد گشتن دل از زندگی
کاش بنیاد آدمی را در تمرین دیگر باالکلیه دود بر روی هوای نفس میباید بست و در کوشه نشینی وافکند که برای شغل
بندگی چیده اوطان از آن مشغول مرگ میباید گشت و این وقت را از باب سایر اوقات تلف کردن و از
نقصانات بی اساس بسر بردن درد از ندامت کردن دست حسرت نگزیدن و در لحظه دران فوت شده رخت
آه حسرت از دل نکشیدن و در روز دیگر سعی و کدو بتلافی تقصیرات بسر بردن از حد گذشتن و در شب از آب انس
خوابگاه سر اسیمه از جامه خواب بندگی گنجیدن و گریه کنان روی بخاک تذلل سودن و در زبان عذر عفو گناهان
بخوا از درگاه کریم آمرزگار مسئلت نمودن غایت ملامت و سفاهت و نهایت بدبختی و شقاوت است
چرا آدمی را در این سن وقت از آن تنگ تر و دو سه روز باقی مانده در رفتن از آن پیمانه تنگ تر است که دیگر غافل بودن
نیست و طرف العین در تدارک احوال تا خیر و امهال توان نمود از سرمایه فرصت انقدر نمانده که از ناپایدار سفر آخرت
زیاد آید و کسی از اطراف استراحت و تن پروری زاید از روز بلکه آدمی از اول کوچه کودکی و ایام مادر بوعده جهان
و جوانی پا نهاده و سلطان فرمان شرع شریف و در ابتلاء و امتحان تکلیف سر بلند گردیده با اقتضای جهالت و نادانی
در اشتغال بلهو و لعب و شهوات نفسانی الهیکه امور اخروی خود را معوق داشته و از امروز بفردا از جوانی
به پیری گذاشته که این چنین باید بر این رسم تائب گشته خیال و چنان خواهم کرد و ناامیدوار از زیر بار تکلیف شرعیه خواهم بر آمد
نامم که در پیری که دور حیات رو در فوت نهاده و آفتاب حیات از نزدیک غروب است امهال چه چیز باز پس امید دارم
مسابات و کارها را دیگر بکدام وقت اندازد ان نخل قد داست که طفل است جوان هست بر دستی پس چه دلیل
ان نام نامان از راه رو بیکاه شد آفتاب عمر سوی چاه شد چه کنی ای تیره جان چه جهت زانکه در پیش
راه کشمکشت نیست دو روزی که فرصت هست زود بر افشانی بکن از راه جهد سال بیکم گشت و وقت

کرفتند جز سیه روئی و خجلت نتیجه نداشت ما ن مکو فردا که لسنت تا بکی هم تکیه در ایام کشت ما ن چراغ
خویش روشن سازد و بس آن نداری کرتو بازکرد مرکه رود (ان) دررم ق از سیه ایی و جان و کزاف بخشش
نصیحت دهنده ما ن حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که هر کس در باقی عمر خود نیکی و اعمال صالحه کند او را بجمیع
گذشته حق از گناهان مواخذه نماید و کسیکه در باقی عمر بد و گناهان نشست کند او را بسو بکند ما ن خواه اول
و خواه آخر مواخذه میفرماید و در مجموعه دیدم از حضرت علی مرتضی مرویست که فرموده که بقیة عمر المرء لا
ثمن لها یدرك بها ما فات و یحیی بها ما مات یعنی بقیه عمر آدمی قیمت ندارد چه بآن آنچه از او فوت گشته
از اعمال صالحه و حسنات تدارک میتواند نمود و آنچه مرده و نا چیز گردانیده چنین دل یاد او بستن یا اخلاق
و اطوار نحس میتواند بآن زنده کرد و با صلاح آورد (ان) کنه تلافی تقصیر ا نداست ما که کار ها کنند تدارک حرمانها
(ان) در بعض از کتب اخبار بنظر رسیده که هر کرا عمر بباد دهد و جوانی را در معصیت صرف کند و در پیری پشیمان
شود و گوید یارب جز از تو کو به لبیک عبدی در باره آن کنگوید که پیر و ضعیف و بیچاره گشتی و هم از تو گریخته
آمدی لیکن باز گشت من تو را خریدارم و گناهت بیامرزم و بمقام رسانم نسازی فضل و کرم بچه که بنده
جاهل بجزو زندگی بایهی ارزنده کی را نمود نا فرمان تباه و طومار عمر دراز را با رقام معاصی سیاه میکرد آنه و در آخر
آن عمر کرد رست قوتها از هر جا گسسته و آتش لهو ترها را بآب پیری فرو نشسته با جهان جهان گناه و عالم عالم تقصیر
بدرگاه عزتش آمده و پناه میجوید و او هیچیک از آن کردها را منظور نداشته در جوابش لبیک عبدی میگوید و در بار
مرحمت و شفقت بلطف در بعض مفتوحات بیاتش را بابت عفو و مغفرت میگشاید (ان) هرچند که طاعت سقیم
سقیم هرچند گناه تو عظیم ترا عظیم هرچند سر تو جسیم ترا جسیم نومید مشو خدای تو کریم است (ان) در حدیث الکلی
و فی طب کطاب وما ارسلناک الا رحمة للعالمین صلعم با نور حضرت حق تو میفرماید که بعزت و جلال خودم که حق

تدارک اعمال ... (margin)
در بقیه عمر (margin)
بالقبول الامتی فی حب عبد العاصی (margin)

احتیاج

احتیاج خلق بمن که پیر مرد از بندگان و کنیزان من که در اسلام پیر شده باشند که ایشان را عذاب کنم بعد از آن الحضرت کریمه
سبب کریه پرسیدند فرمود که حق تعالی میکوید که از بندگان پیر مسلمان شرم میدارد و بندگان از او شرم نمیدارند الی صل چنانکه حضرت کریم متعال
از موی سفید پیران که در اسلام پیر شده شرم میدارد که ایشان را معذب سازد پیران نیز میبایند که از سطوت و جلال حضرت او ملک شرم کنند
و برجاهل را از اعمال ناشایست ناپسند باز دارند وقدم جرات و جسارت من بعد برمخالفت و نافرمان حضرت او نگذارند
زنار علایق نفسانی را گسسته آیات مسلمانی چنانکه باید بظهور رسانند و شکستگی ظاهری و باطنی ایام پیری از دست
باقی برداشته هوسها و خواهشهای جوانی را در پایان عمر از سر کرند بو لکیه بیت که عمر گرامی بلهو و لعب در باخانی و لکیخ
هیچی بهاری که لشکر کی رنجی ساختی عمر از دست کودکی بر آمد ادنی عمر از آدمی رکست و نا خوش است ور ایام پیر رکشته تر
و ناخوش تر از حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که رحمی میدارد خداتعالی مر مقدار سال اراکه بطرز و طریقه جیب الا باشد
(ان) و نیز از انس رضی رب است که اخیر شبابکم من تزیی بزی کهولکم و شرکهولکم من تزیی بزی شبابکم الخلق المکم
بهترین جوانان شما جوانیست که بطور پیران باشد و بدترین پیران شما آنکه بطرز جوانان باشد (ان) زلست باشد در سر بسلطانی
با موی سفید تکوخ از پیران ابلهان بتبیر حلوه زاهد و در سفید (ان) واقف اسرار خواطر جل شانه در سوره فاطر میفرماید که اَوَلَمْ
نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ یعنی ای مجرمان ایا عمر ندادیم شما را انقدر که اگاه شوند که
دران کسیکه خواهد اگاه شود مرویست که بیش تو بیخ و ملامت صد ابجده سالگانرا و بعضی گفته اند که این عتاب باجل
سالگانست و بر هر تقدیر هرگاه ابجده ساله یا چهل ساله که دقت خوان اخته و با صلاح حال خود نپرداخته باشد مستوجب
ملامت باشد پس حال پیر جاهلانی که هفتاد و هشتاد سال فرس نفس را در میدان هوس جلوه داده و اصلا تفکر
تلافی و تدارک گذشته نپرداخته باشند چگونه خواهد بود (ان) اری بطبع تیز کام تو مشو واند رطلب عشرت جان تو مشو
موی تو سفید گشت از تو شد اود کند تو سفید گشته و خاطر تو سیاه مشو و در (اب) مرویست که ان اللّه ملکا ینادی

صلاح جوان عاقل در پیر جاهل (margin)

اَبْنَاءَ السِّتِّینَ عَدْلُوا انْفُسَكُمْ فِي الْمَوْتِ یعنی بر هستیکه فرشته ایست که در اسکنه کار اوست مالکان
گذشته ایشان عبور در میان مردگان یعنی کفی خود داخل مردکان دانیده و بند علایق دنیاوی انکسیکهای عمل آنرا ان نیکی نمیند و در
(اب) نیز مرویست از رسول الله صلعم که ان للّه ملکا ینزل فی کل لیلة و ینادی ابناء العشرین جدوا و اجتهدوا ابناء
الثلثین لا تغرنکم الحیوة الدنیا ابناء الاربعین ماذا اعددتم للقاء ربکم ابناء الخمسین اتاکم النذیر
ابناء الستین زرع ان حصاده ابناء السبعین نودی لکم فاجیبوا ابناء الثمانین اتتکم الساعة
وانتم غافلون یعنی هر شبیکه فرشته ایست که هر شب از عالم بالا فرود می آید و ندا مینماید که ای جوان سالکان
بکوشید و ای سی سالگان زندگی دنیا شما را فریب ندهد ای چهل سالگان برای روز ملاقات خدا خواهید نمود چه مهیا
کرده اید ای پنجاه سالگان آمده است شما را ترساننده بجلی مراد بر موی سفید چنانکه در آیه و جاءکم النذیر بعضی کفته اند ای شصت سالگان
وقت درویدن کشته شما رسیده ممکن است که مراد از کشت اعمال باشد یا کشت سالکان که بنابر کشته اند که زرد و خشک کردیده
و وقت درو دیدن آن رسیده است ای هفتاد سالگان ندا کرده شد مر شما را بی اجابت نمایید ای هشتاد سالگان ساعت موعود
موعود یعنی وقت مرگ آمده و شما غافلان و بیخبر اید عمل چنین را سر جوانان و جوان و لله کتب کلهاکر کوتا کون علیحی کامران
بر آمده و آدمی بخیر خود باکی ماه و سال بجام طلب بر از کرده مرگ در زیر پای سواد که با کان در نظر می آید کار یکه در نیچ وقت از دست
سرو آسرو لایق بجمال او مناسب و موافق حضرت تعالی در تقدیع بدرکاه الهی اسه وانز زلات و تقصیرات گذشته ندامت و عذر خواهی
روز مرگ را بخیر باید آنگاه هب به پیش نظر داشتن و در چاه سار و نگار عصا صفت قدم استغفار بر داشتن چنین روزگار
نکو از بیهوده کوتاه بایه شکی کیده و مانند دست دعا در حق پیش بازیم کرده های ماصواب بر فکار دیده چنین کوشش ما در بروک
مکنان را چاصل دنیا باقی و مانند کوه در دو ان خود پیش بر و ز انکه پای لغزان نشستن از بیر عاجه بر سیده که در دنیا تراچه آرزو
بوده جواب گفت چند روز بیر ساقی و در کنها ما ن اغاز کرد چین (ان) و دیده بینش چنین بر بین کلاه عزت بار بکن که بر این ایام کار دنیا نشستی

حدیثیست که مشهور است بسالکان السنی والسبعین (margin)
کلام عابدی پیری بناشی از عقل نقل است (margin)

اغاز

اغاز کن حلیم رفت د کوش رفت عقل رفت هوش رفت ان ای آمد مرگ بست جسم و رکن الحوت کلت بقیعی
نالو از دل بر آر ما امت که چنگ ای نوای فغان ساز کن (ان) اهو گشت رسم طاس الحی موی سفید دیدم و از صبح صلاح نشانی
موی بیکی و در سیاه مرگ بر در و این کلام خطاب میگوید مابی رب و عاجز کفت فَقَدْ وَهَبْتَ لِكُمْ شَبَابٌ فَهَبْ لِي شَيْبِي
مرادم ایکه من جوانی خود بصرف شما ساختم وان ایام و لیالی را با لهو و معصیت گذرانده ما تم الکنوان شما النیچ خبر و پیر با یعنی گذرید
که در کوشه نشینم و فکر توشه خود بینم انگاه خانه نشینی و عزلت گزینی که باید و باقی عمر را صرف بندگی نماید (ان) کویند یکی
از مستان باده پر زور جوانی پیر گشته دراز ردر کرانی نوازن دید کفت ان شیخ اَبْشِرْ بِکَ الْمَوْتُ بِامر دا بنگر بیخوا هی جهیز روان
سخ بر پر پری مرا کفت نه کفت چرا کفت برای اینکه جهد جوانی و سرور ان بی جاهل خود دیگر لازم آن میباشد که نشسته وانا
بر پری و جرات آن بی شکستگی و ار میده گی نفس که در آن وقت از دست بهم میرسد ماننده من در هر آگاه من شیخ را دید ایشیکم
در هر وقت بر بیخبرم بشکر او قیام نمایم بایی و دو صفت الحی نهاد را دارم و از ارز مقتضیات جسمانی (ان) ری بخت از رگ
هوس صاف شراب زندگی لیه لیتی جرعه فروش رخ روسا زد مرا طرفه اینکه آدمی درین وقت که میباید تمام گسستگی
و وارستگی باشد سراپا پیوستگی و دلبستگی میباشد و درین فصل که بیخ حرص و شهوت از زمان طبیعت باید کند
تخم هوسها و آرزوها در زمین میبافد چنانکه از حضرت رسول الله صلعم مرویست که یهرم ابن آدم و تشب فیه الخصلتان
الحرص والامل یعنی پیر میشود آدم به پیری و دو صفت در او جوان میگردد یکی حرص و دیگری امل کو با پیری عقل
در ینوقت از روزن آیینه افق دوشیده و درنگست که پیر است اهتمام در اندوخته سالها در دست طمع نگرد یده
و عنبانه که وقت از هم پاشیده می چرخ گردن و از ان ولینتر اینده در روز پیش از سالکان رحال و انتقال
نه بر سر گور رهن که در دست املاک و اموال نه زمان از هم عالم رسیده نه از سر بر عالم رو بدن انجام دل از حال بر سائلی
نه در طلب دنیا جان بر سر کرد سالی (ان) چه اکابر گفته اند که اَلْکَرَمُ بِمَنْ لَمْ يَنَلْ الْعَمَلُ یعنی بر بر سر الا انزل قبت

مکابت خوش شری (margin)
روایت النبوی علیه السلام (margin)

نه

علقه بحرز پیغمبر کمال بیت انه رجات الصغیر رضا پس کسان که بحرز او تعلق کرده اند دل ایشان خواب
او دهند از شک جانی که رعب طبیعی دهد هر که بحرز کفت او بر تعلق به لطف یار رسول الله صلی الله علیه وآله
بعقل از ادراک چیزها به جهالت نزدیک و حال شفیع ایشان مثل اعیان اموال ایشان کسی هست که بایشان
هزار لشکر کوفه دل و قلب ایشان هم به نهاد هوش و کبریا رعد کریه بجان ایشان هفته و با انکه در بحر کوه دار با همه پاره پاره
و زخمهای دور از حد و شمار سر بالا بخود بسان شیر نر قدم گذارند و مکرر کرده بلبیان و با تمام لشکران
و اشکنجه ان غریبان دیرانه نیم بلکه ق چنین اند که بخود چیزی نگیرد حیات نگاه به اصفهان و سر کرده
نا استیان نیاز دیدن و دست تظلم بلند پایه هوس نیاز دارد که گرد حیات اکه ان اعت که سر دار در هوست
انسان عرش اشک بیاده از حد و به گرد حیات دامن فراز ان دریا بان انفع موج نزند استیلا که پیش بیاورند
گرد حیات آیه از تو رسکایت هر قرار دل بحول ان ازمحل گرد حیات این ربان بر سکاند مقام
انتقام دار محل از لطف بیدار گرد حیات از طریق کینه جوی ان دلف اقتدار در نمایه کرده در گرد حیات
از جناب کبریا بر مهمات عاصیان وعده احسان فزوده از حد و مرکز حیات در پهنه حرم از انسان بیرون
تاج استقلال از لطف و فر کرده حیات در لطافت عزاز است رد و مرقت استعانت از حریم بیرون گرد حیات
تکیه چنین بر فرس پس استبرق و دعا به در رهبت شهپر دولا الامان را زیر سر کرد حیات از احوال سکان غوطه
بر سد روز حشر یا رب از احوال با قرام حشر کرد حیات ترجمه فاما کسیکه نامه عملش را بدست چپ او دهند
چنین نظر نامه جمیع کنا نان از خود و بزرگ بزرگان ربانی شفوت و نیابان بند کویه الا لمنکم نامه علم الیقین
عاده لطف نه بنیاد کرد بند کلمه انکه الا ظن مردن زنده من لیم و سلامات کتاب لفظ خود م چه زیرا ظن
اعمال نیچ عزم او هر ساخت لفظ و بزرگ بزرگ را مالک گردانیده پس خطاب آمد در رسد کار نیا به کویه او عوایل کنیه

بعزت دیار او را کردن او نیه عروبت در نا گر چنین چنان کویه بحر بیاد و بر هم نیه عصه از زنه نیه شفه و در راه
آو نیه دون و دست دیار ایشان یاره یاره کف او در زنه و در دست زنه نیه انشعه با نیه چنین او نیه و بیاد کرده نیه و بیاد
کویه کر نیه کر نیه او بکویه و طلب کنیه پس انکه او را در انتی نیز کرد و او نیه پس ایشان کاه و نیز بحر ان آن کس کف ان انتقال
کرده پس در آنه او نیه و نیز بعزت او فکم در جسد او چندنا نیچ حرکت نتواند کف نتواند فتح الکال انیه نیوا و ایت کلم کو
مراد نیز ابلاغ و شکایت از نیز عن اضافی با عث و در با عث ابعد از ما قرن کو میان کو فه در کعبه و از کعبه تا عضا نیز ایت
کر اکر اما آمن کر در نیا عضه نیم کنته بو نن یک طفه از نان نیز بنیت و از کر طفه از نان طفها به کو ابار عالم نهند
چنین از نیز بکذ نه از نا نیو سیه مراد ایت که اهل او دو نیچ از نیز سلسله بالطفه ب پس در نیا طفه نیچ عذاب بنوا نیه بستنکه
او نیه در نیا بکذ نه ایمان نز آو در بکذ نیه کوار کر استوی علی العرش کوار ایت و نیچ نیو نیکو ایت و نیچ نیو نیکو ایت

بعزن طعام او دن ایشان چه بار نیل طعام ایشان بر دو مراد طعام ایشان کویه مطعوم و حضرت ایشان باسم مطعم کرد و ایشان
بر نیه بنده ایشان کر نیل طعام که بستحقان قسمت نیه و چه بر کر نیه آنست کر آن نیچ طعام به کو ایشان و نیز بستحقان بنیا نیه
قلبی و طعام نیل پس بنیت از براد امر در نیز قرب و نیل کسی و نیچ عذاب نیز او نیه و بر حالی ایشان و بر عذاب نیل ایشان
و بنیت از طعام کی از نیل ایشان کر طعام از نیل ایشان از ایشان نیز بنیا نیه ایشان از ایشان از ایشان از ایشان

و نیچ نیه او ما کنا نه کاذبین و معصیت کرا نیل ب حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت رضا علیه السلام
در نیچ جا بر نیل کفته و کفته انه کر نیل نیک نیت و نیچ نیل نیز مزه صدیق ب و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
نیز نیک کی مر نیه او کرامت دار د و نیچ پس نیل در نیا آور نیز و نیز نیل بر بان کفته و بوسه بر در نیل نیز نیچ نیفته و نیچ نیک
جمیع اعمال نیه با ره کنند از نیز نیل بر بود و نیچ مصدقه کرا نیه و در ان حرکتی نیم از ایشان نیک بر بود آیه الله
بکر نیه کر جمیع اما و نیز از در نیز ان نیه پس نیل پس نیک زیچه بر طرف کنی و نیچ نیا رکنی و نیچ نیا رکنی و الحقد کر نیه کر کنیه نیا ب

دو عوا ایشان نیا رنیز نکه در سوره بست هفتم از ای سیوزیه کا یا تن آدم کیف تفضون و انتم تخوضون من
حر النیس و النار مضاف و ان جهنم لمحاسبة طبقات ارنیز نه آدم چکونه مصیبت بر نیا نیه و حال انکه نیا
جمیع میا نیه از کر مراقب و سوختن کر بن این قدر نیا رحال ا و حال انکم بر سکم جهنم ا مصیبت طبقه میا نیه و نیچ
بنیا نیه نا کاه بعضها بعضا و در او حشر ایشان ا مجموع بعضی ایشان انشا بعضی بکر نیا و فی کل باب منها سبعون
الف و با نیه النار و در هر یک از ان طبقات مضاف ا هزار و با نیت از انش و فی کل با نیه سبعون الف
شعبة من النار و در هر یک از ان شعبه مضاف ا هزار لحاف هست از آتش و فی کل شعبة سبعون الف بیت من
النار و در هر یک از ان خانه مضاف ا هزار لحاف هست از آتش و فی کل بیت سبعون الف قصر من النار و در
هر یک از ان قصر مضاف ا هزار لحاف هست از آتش و فی کل قصر سبعون الف دار من النار و در هر
دار مضاف ا هزار قصر از آتش و فی کل دار سبعون الف بیت من النار و در هر قصر مضاف ا هزار لحاف
محوط از آتش و فی کل بیت سبعون الف تابوت من النار و در هر غرفه مضاف ا هزار خانه از آتش
و فی کل تابوت سبعون الف توبة من النار و در هر خانه مضاف ا هزار چاه است از آتش و فی کل توبة سبعون
الف ناقوس من النار و در هر چاه سبعون مضاف ا هزار ناقوس است از آتش و فی کل ناقوس سبعون
الف عقرب من النار و در هر ناقوس مضاف ا هزار عقرب از آتش بکه کل ناقوس سبعون الف عقرب
من الزقوم ا هزار ناقوس مضاف ا هزار شجره زقوم است از زقوم میا نیه بنیا نیه کل شجرة سبعون الف دیک
النار نیز در هر قص مضاف ا هزار سیچ از آتش مع کل دیک سبعون الف سلسلة من النار با هر سلسله
مضاف ا هزار سلسله از آتش و فی کل سلسلة سبعون الف غل من النار و در هر سلسله مضاف
ا هزار ناقه است از آتش بکه کل غل سبعون الف ذراع و فی کل ذراع سبعون الف حیة من النار با هر حیه
مضاف ا هزار حیه است از آتش بکه کل حیة سبعون الف ناب من النار با هر ناب مضاف ا هزار
نیش است از آتش و فی کل نیش سبعون الف قنطار من النار و در هر قنطار مضاف ا هزار
ا هزار رطل است از آتش طول کل قنطار سبعون الف سنة بنیاج در ا هزار ا هزار مضاف ا هزار ا هزار سنة است
فی جوف کل قنطار بعض من السم الا سود و در حکم ا هزار ا هزار دا هزار ا هزار سیاه سیاه و کل بعض

و در تنگی دریا و در تنور یک بار نکشیدند ... در یک زمان و اول ... کار جهانی چه کم کشیدند در ... کیفیت
کند رحلق قسمت نور الهی حق و در بند هوی میان منوجق ما هوی چه کم کشیدند یکباره آرا کلا ...
بدون نظاره اگر رحمت کند بر خلق حشر از آن در باب سوره الحجر است و در سوره حجر فرموده است وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ
اَجْمَعِيْنَ لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُوْمٌ ابراهیم در باب پیروان شیطان و منافقان

فی سورة الحجر

جن و بر سینکه در دنیا وعده کاه ایشان است ... پیروان شیطان و از برای جهنم هفت در است و هر دری از کیان
پاره ایست قسمت کرده شده ح ن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که جهنم را هفت در است هر هفت طبقه
بعضی بالای بعضی و یکی از دستها را بالای دیگری گذاشته و گفت و همچنان در گفت خدا دستها را بر بعضی که ... است
داشته اند بعضی از بالای بعضی و پایینتر از همه جهنم است و بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم

اسماء طبقات جهنم

و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پایینتر از همه هاویه است و بالای همه جهنم است ح ن از ابن عباس روایت کرده اند که
اول درکاه جهنم است و دوم سعیر و سوم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند آتش
هفت در دارد و دوزخ درکات است بعضی بالای بعضی و بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر
اعمال خود در دنیا پس بیرون می آیند و دوم محل یهود است و سیم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم مجوس
و ششم مشرکان عرب و هفتم که در که اسفل است محل منافقان است و ... که اجماع کرده اند که کافر شدند و منع کردند
از ره خدا زیاد کرد ایم ایشان را عذابی بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها و عقربها
زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد جویهای است از مس
گداخته که ایشان را با آن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاده میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و عقربها
مانند اشتر بار سیاه ح ن بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که پرسیدند از معنی فلق فرمود در ته جهنم

فی معنی الفلق

که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است و در هر جعبه هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم
هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر پشت دره کذارند و در حدیث دیگر فرمود که آن آتشی است که آن
دنیا است بکرده است ... هفتاد جزو است از آتش جهنم که هفتاد مرتبه او را به آب خاموش کرده اند و با آن از حضرت
واکر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و به درستیکه جهنم را در روز قیامت بعرصه محشر خواهند آورد که واطئ
بر روی آن همگی ... پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن بزانو در آیند
درآیند ح ن و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادیست در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد

فی بیان الغساق

خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقوبت و در نیش هر عقرب
سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای ایشان کافیست
ح ن و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه است مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته

فی درکات جهنم

میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد بر آید و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است
دست و پای مشرکان را با پوست سر ایشان نزاع کننده است میخواند کسی را که پشت کرده است بحق و روکردانیده از معبود مطلق
و جمع کرده است مالهای دنیا و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سوم سقر است که حق تعالی در وصف آن
میفرماید که سقر آتشی است باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را همگی را میسوزاند
و باز حق تعالی آن اجزا را باز میگرداند و آتش بر ایشان مسلط کرده و باز میسوزاند و آتش است بسیار سیاه کننده
پوست کافران ... و هویدا است بر ایشان در آن موکلند نوزده ملک با نوزده نوع از ملائکه مرتبه
چهارم حطمه است که از آن شرارها جهند مانند کوشک عظیم که گویا شتران زرد رنگند که بهوا میروند و در کرد آن
افکنند از در هم میشکنند و میکوبد مانند سرمه و روح ایشان از مفارقت نمیکند و چنین مانند سرمه ریزه

حق تعالی ایشان را بالا اول بر میکرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آن جماعتی از آتش که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما
برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش پر میکند که مملو است از چرک که چون میخورند از شدت حرارت ایشان
جاری شده مانند مس گداخته و پای ایشان میخورانند پس چنین بر زمین ریخته و در ایشان می آورد پوست و گوشت
ایشان در آن میریزد و از شدت حرارت آن چنانکه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی
که احاطه کند بایشان سراپرده های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته است
که چون بنزدیک روهای ایشان برسد بریان کند روهای ایشان را بد شرابیست و بد تکیه گاهیست از برای ایشان و به تکیه گاهیست
آتش از برای ایشان و هر که در آنجا افکنند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی
بدل او پوست دیگر بر بدن او پوشاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده است از آتش و در هر سراپرده
سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است
و در آنجا مارها و عقربها از آتش است و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده چنانکه حق تعالی
میفرماید که ما مهیا کرده ایم از برای کافران زنجیرها و غلها و آتشی افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجا است
و آن چاهیست در جهنم که چون سر آن را باز میکنند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است
وصعودا کوهیست از مس در میان جهنم و اثاما رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست
و این موضع بدترین جاهای این طبقه است ح ن از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که در جهنم وادیست که آن را
سقر مینامند که از آن روز که خدا او را خلق کرده نفس نکشیده است و اگر خدا او را رخصت دهد که بقدر سوراخ
سوزنی نفس بکشد هر آینه هر چه بر روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند
و بوی کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای اهل آن مهیا فرموده از عذاب خود و در دوزخ وادی کوهیست که جمیع

فی بیان السقر

اهل آن وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و در آن کوه درهایست که خدا در آنجا برای اهل آن مقرر فرموده و در آن
کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره
چاهیست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارات و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماریست
که جمیع اهل آن چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه
مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که آنجا جای پنج کس است از امتهای گذشته و دو کس از این امت اما آن پنج کس
قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میکنم و فرعون
که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و آن دو کس از این امت دو اعرابی اند
که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابو بکر و عمر ح ن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها

عقاب اهل المعاصی

در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنهای
از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده و برای ایشان دوخته اند و در میان عذابی که فشارنده گرمی آن
بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز نسیمی در ایشان داخل نمیشود و هرگز نسیمی بر ایشان داخل
نمیشود و هرگز غم از ایشان بر طرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان
فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید با مالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند در جواب میگوید بدرستی که شما همیشه در اینجا
میمانید ح ن بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در جهنم چاهیست که اهل جهنم از آن استغاثه
مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد صلی الله علیه وآله داشته باشد
و فرمود که کسیکه در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسیست که در دریای آتش ایستاده و دو نعل از آتش بر پا دارد و بند نعلینش از آتش
باشد که از شدت حرارت مغز دماغش بجوشد مانند دیگ و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سختتر است و حال آنکه عذابش از همه

فی حقیقة ... و ... العذاب ...

بجز بار گل رخساره اطفال در خزان ... [illegible]

ملال ... [illegible] ... اگر کلک بیان ... [illegible]

شیخ مفید و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که روزی ام سلمه رضی الله عنها صبح گریان

برخواست پرسیدند که سبب گریه تو چیست گفت من امشب فرزندم حسین ... [illegible]

از دنیا رحلت ... [illegible] ... در خواب دیدم متغیر و غمگین ... گفتم

یا رسول الله این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم فرمود که در تمام این شب قبرها برای حسین و اصحاب او ... میکندم

و الحال ... فارغ شدم ... [illegible]

[illegible]

قصهٔ غریبه

هلاکت آل مروان حق ناشناس بدست سفاح اول خلفای بنی عباس روایت کرده اند ... [illegible]

علی ... در مدینه رسول الله ... ملک و پادشاهی از بنی امیه رو بزوال و اساس سلطنت ...

بخلفای بنی عباس انتقال یافت و اول ایشان سفاح است که بر تخت خلافت برقرار گشته و پادشاهان

در اطراف جهان ... بنام او خطبه خوان گردیدند و نام او بر درهم و دینار نوشته شد

و ملوک از خوف ... لرزان ... و بنی امیه از خوف

رو بفرار ... مشرق و مغرب و بیابانها و کوهسارها ... [illegible]

[illegible]

هلاکت بنی امیه بدست سفاح اول خلفای بنی عباس

فرار بنی امیه

[illegible]

عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ بِحِلْمِكَ فَلَا تُهْلِكْنِي وَمَا أَعْلَمُ مِنْ قَبِيحِ فِعَالِي فَاغْفِرْهُ إِلَهِي اسْتَشْفَعْتُ بِكَ إِلَيْكَ وَتَحَرَّمْتُ بِكَرَمِكَ أَتَيْتُكَ طَامِعاً فِي إِحْسَانِكَ رَاغِباً فِي امْتِنَانِكَ مُسْتَسْقِياً وَابِلَ طَوْلِكَ مُسْتَمْطِراً غَمَامَ فَضْلِكَ طَالِباً مَرْضَاتَكَ قَاصِداً جَنَابَكَ وَارِداً شَرِيعَةَ رِفْدِكَ مُلْتَمِساً سَنِيَّ الْخَيْرَاتِ مِنْ عِنْدِكَ وَافِداً إِلَى حَضْرَةِ جَمَالِكَ مُرِيداً وَجْهَكَ طَارِقاً بَابَكَ مُسْتَكِيناً لِعَظَمَتِكَ وَجَلَالِكَ فَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ مِنَ الْعَذَابِ وَالنِّقْمَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

[illegible]

الخاتمة وفيها نكات

النكتة الاولى قال الله تبارك وتعالى في سورة الزخرف وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ

[illegible]

نکتهٔ اولی

[illegible]

[illegible]

النكتة الثانية در مدح مجاهدان ... قال الله تبارك وتعالى في سورة العنكبوت وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

[illegible]

نکتهٔ ثانیه

[illegible]

نکته ثالثه

[illegible]

حکایت

کلام منبر جامی

کلام حکیم

النکتة الثالثة

[illegible]

حکایت منبر جامی

[illegible]

خرمن صبر محبان همه بر باد فنا • چنین توان آب ندادن بجنابی که بود • فیض یاب از اثر خاک درش آب لقا • کوه اگر قصه
بر این لعل شنود • دور نبود که برآید ز دل سنگ صدا • در شب قتل حسین ای دل سوزان چنین شمع • گریه کن از سر شب تا سحر افتاده
بپا • هر که از خشک کام شه دین دار گریست • کرد از فیض ازل روز جزا کام روا • زیر زیر و زبر کرد از این غم چه عجب قامت
چرخ برین است از این قصه دوتا • باقر تا روز بدان کاری که کردی از صدق • سر فرو در قدم آن شه مظلوم فدا • فرد آه و امصیبتاه از وقتیکه آن امام
مظلوم در خون خود غلطید • ق • دهر پر از غلغله شد آنچنان • کامده گویا بزمین آسمان • آه شرر بار ز قلب سپاه • جانب افلاک شد آتش فشان
خرمن انجم بشرار بسوخت • مانده ز دود رخش اشک کهکشان • اشک شفق گون مقیمان چرخ • سوز زمین تاخت چو سیل دمان • گشت چنان پهن
که طوفان نوح • محو شد از خاطر دریا دلان • غوطه بخون تا که زد از جور خصم • گیسو شه زاده کون و مکان • بر رگ جان کارد و سینه اش
کرد • هر سر مو در بدن شیعیان • جرم شکیب از دل احباب رفت • مانده بجا در دل جاودان • دیده اعیان ز غمش اشک چه بحر
کز مژه خاشاک بدش بر کران • خسرو دین بهر جگر گوشه اش • خون جگر کرد ز مژگان روان • گفت که برگ گل نو رسته ام • ریخت
ز دو سر دی باد خزان • جمله اهل حرم نزد شاه • جامه دران آمده گفتند آه • النکتة الرابعة در مدح شکسته نفسان
و از روی مودت و شوق خدا پرستان • قال الله تبارک و تعالی فی سورة الاحزاب • ما جعل الله لرجل من
قلبین فی جوفه • کریم و رحیم دانا و سمیع و بصیر بینا • به بندگان دنیا پرست • و شوخ شکستگان سرمست • میفرماید که ای محبان زن
و فرزند و مال • و جمع آوران اموال • و بهم کنان و زر و وبال • نگردانیده است خداوند عالم در یک جوف و سینه دو دل را • ما
ز • نقلست که فضیل عیاض وقتی فرزند خود را بر کنار گرفته می نواخت چنانکه عادت پدران باشد کودک گفت ای پدر
مرا دوست داری گفت بلی گفت خدا را دوست داری گفت دوست دارم گفت چند دل داری گفت یکی گفت بیکدل دو
دوست میتوانی داشت در حال بدانست که آن سخن از کجاست دست بر سر زدن گرفت و دل از طفل برداشت و بحق داد
و گفت نعم الواعظ انت یا بنی مرویست که سی سال لب او را خندان ندیده بودند مگر روزی که طفل او بمرد گفتند ای خواجه

چه وقت

النکتة الرابعة

حکایت فضیل عیاض

چه وقت خنده است گفت میدانم که حق تعالی راضیست بمرگ این پسر بموافقت رضای حق تعالی تبسم کردم • ز • سر قبول بباید نهاد
کردن طوع • که هر چه حاکم عادل کند همه داد است • ز • ابراهیم ادهم از متقیان و بزرگان است و پادشاه بلخ بود و سبب توبه
و انابت او مشهور و معروف است چنانچه منظوم • م • میباشد • شنیدستم که ابراهیم ادهم • شبی بر تخت شاهی خفته خرم • بگوش او
رسید آواز پایی • ز جا برجست چون آشفته رایی • بترسید بگفتا کیست بر بام • که دارد بر فراز قصر ما گام • جوابش داد کای شاه جهانگیر
شتر گم کرده ام مرد عاجز و پیر • ز خنده شاه شد بر جای خود سست • که هرگز آدمی در بان شتر جست • شتر گم کرده باشی در بیابان • شتر جوئی
کنی در قصر شاهان • جوابش داد کای شاه جهان بخت • خدا جوئی که بر تخت • خدا جوئی و خود در خواب آرام • شتر جستن بود در گوشه
بام • اگر در بام یابم من شتر را • تو هم در تخت یابی کام دل را • چرا ابراهیم بشنید این سخن را • صلای زد بدین دیر کهن را • تو هم در ده صلا
گر مرد راهی • که این دنیا نمی ارزد بکاهی • ز • نقلست که روزی درویشی را دید که از فقر و فاقه مینالید گفت ای درویش
پنداری که درویشی را برایگان خریده که مینالی گفت درویش را خرند گفت باری من بملک بلخ خریده ام هنوز ارزان است
ز • از ابراهیم پرسیدند که تو بنده کیستی بلرزید و بیفتاد و در خاک غلطید پس برخواست و گفت انا عبدالله گفتند چرا
اول جواب ندادی گفت ترسیدم که گویم بنده اویم او حق بندگی از من طلب کند و گوید حق بندگی چگونه گذاردی و اگر گویم نه
خود نتوان گفت • ز • روزی بر لب دجله نشسته بود و پاره بر خرقه میدوخت یکی بیامد و گفت در گذاشتن ملک بلخ
چه یافتی ابراهیم سوزن در دریا انداخت و اشاره کرد هزار ماهی سر برآورده و هر یک سوزنی زرین در دهان گفت
سوزن خود را خواهم ماهی ضعیف بیامد و سوزن او را در دهان گرفته پیش او بنهاد گفت کمترین چیزی که یافتم این است • ز •
مال از بهر آن بکار آید • تا ترا پیش تن سپر گردد • هر که تن را فدای مال کند • مال و تن هر دو بی سپر گردد • هر کریمی که خوار دارد
زر • هر زمانی عزیزتر گردد • زر بده آبروی حاصل کن • خاک خود در کف تو زر گردد • ز • ذوالنون گوید که در سفری
بصحرای پر برف رسیدم کبری را دیدم دامن در سر افکنده و از صحرا برف میرفت و ارزن میپاشید گفتم ای کبر چه دانه میپاشی گفت

ابراهیم ادهم

ایضاً له

ایضاً له

ذوالنون مصری

گفت مرغان امروز دانه نیابند میپاشم تا بر چینند باشد که خدای بر من رحمت کند گفتم دانه که بیگانه پاشد بر ندهد گفت اگر
قبول نکند باری آنچه من میکنم می بینند گفتم بلی گفت مرا این بس باشد پس در حج آن کبر را دیدم و عاشق آسا مرا در طواف دید گفت
ای ذوالنون دیدی که بدید و قبول کرد و آن تخم بر داد و مرا بخانه خود آورد و آشنائی داد و آگاهی بخشید ذوالنون از آن سخن در
شور شد گفت خداوند بهشتی بمشتی ارزن بکبری چهل ساله ارزان میفروشد هاتفی آواز داد که حق تعالی هر کرا خواند نه بعلت خواند
و هر کرا راند نه بعلت راند ذوالنون فارغ باش که با قیاس عقل تو راست نیاید • ز • در مذهب حق گفت شنیدی که راست • شبلی و
چند بایزید و کرد • کاری نگشاید از نماز و روزه • درگاه قبول را کلید دگر است • ز • نقلست که سفیان ثوری روزی مادر او بر بام رفته
بود و از بام همسایه قطره ترش در دهان گرفته چندان سر بر شکم مادر زد که او را بخاطر افتاده برفت و حلالی طلب کرد و در ابتدای حال
یکروز بسهو پای چپ در مسجد نهاد آوازی شنید یا ثور از آن سبب ثوری گفتند چون آن آواز شنید بیهوش شد چون بهوش باز آمد
محاسن خود را گرفته بر روی خود میزد و میگفت چون پای بادب در مسجد ننهادی نامت از جریده انسان محو کردند • م • ی
درد حاصل کن که درمان درد تست • درد و عالم داروی جان درد تست • کوی دولت این برد تا پیشگاه • کز سر دردی کند درد
نگاه • در گذر از زاهدی و سادگی • درد باید درد و کار افتادگی • هر که را دردیست درمانش مباد • وانکه درمان جوید او جانش مباد
مرد باید تشنه بر خورد و خواب • تشنه کو تا ابد نرسد بآب • هر که این بر خواند مرد کار شد • وانکه این دریافت برخوردار شد
گر چه مردان درد دین بودی ترا • آنچه میگویم یقین بودی ترا • ز آشنائی چون دلت بیگانه است • آنچه میگویم ترا افسانه است
ز • آری آری دل بیدار • در فراق حبیب و یار • گر صبر و قرار • داد را جراحت باد چکار • بلکه هر نیشی از برایش نوش • و هر جراحتی
از برایش مرهم • لا • هر که در این بزم مقرب تر است • جام بلا بیشترش میدهند • وانکه ز دلبر نظری خاص یافت • داغ عنا بر جگرش
مینهند • لف • اگر از این کلام در اندیشه • بخاطر آور احوال بهترین مردان حسین را و در امورات واقعه بر او تفکر نمای تا آنکه
جبرئیل گهواره جنبانش بود و همچنین بهترین زنان زینب مظلومه را که بان منزلت نزد رسول الله باو چها گذشت آه آه

وامصیبتاه

حکایت سفیان ثوری

وامصیبتاه • لا • دلخون شده از جفای دوران زینب • بر چرخ رسانده آه و افغان زینب • ببریده کفن برای هفتاد
و دو تن • یعنی شده مادر شهیدان زینب • گاهی بعزای پدر و گه مادر • بر سینه زنان و مو پریشان زینب • آه آه واحسرتا
و واویلاه • لا • شد تازه باز ماتم سلطان کربلا • خونبار گشت ابر خروشان کربلا • شد داغ لاله صرف چراغان کربلا • رنگین
شده ز لخت جگر خوان کربلا • اندم که شد ضیافت مهمان کربلا • قد کمان شکست ز بس پیچ و تاب دید • پشت سنان شکست ز بس بار سر
کشید • خنجر ز دست رفت ز بس بر بدن دوید • گلها بباد رفت و زان غنچها دمید • فصل خزان شکفت گلستان کربلا • بازو
بریده آمده عباس غرق خون • قاسم ز جانب دگر از اسب سرنگون • اصحاب جمله بی سر و تنها میان خون • از زخمهای خنجر و شمشیر آب
گون • صد گونه گل شکفت به بستان کربلا • لف • ای دوستان بخاطر آورید زینب مظلومه را در وقتیکه بعد از شهادت حسین
گاهی باطراف خیمه گاه در جمع آوری دختران • و گاهی بقتلگاه در یاوری کشتگان • بر سر و سینه زنان • زبان حالش باین مقال
نوحه خوان بود • لف • شه بی خانمانم شهید ظالمانم • بدشت کربلا در خون طپانم • فدایت جان زینب • غریب از یار و یاور
اسیر شمر کافر • چسان بینم ترا در زیر خنجر • فدایت جان زینب • تن صد پاره ات را • رخ مه انورت را • بخاک و خون طپیده پیکرت را
فدایت جان زینب • جوانان دیارت • شهیدان جوارت • تمامی پاره پاره در کنارت • فدایت جان زینب • علمدار سپاهت
شه پشت و پناهت • دو دست از تن جدا قربان راهت • فدایت جان زینب • نگر بر حال زارم بچشم اشکبارم • ببین بر حالت
صبر و قرارم • فدایت جان زینب • نه یاری و نه یاور • نه بابی نه برادر • ندارم همدم از داغ برادر • فدایت جان زینب
گهی در قتلگاهت • گهی در خیمه گاهت • گهی در نزد طفل بی پناهت • فدایت جان زینب • گهی بی تاب و حیران • روم نزد اسیران
گهی از درد و غم نالان و گریان • فدایت جان زینب • ربودی راحتم را • شکستی قامتم را • نظر فرمای بر بی حالتم را • فدایت جان زینب
ز چشمانم به بین خون • روان چون رود جیحون • به بین دامن رویم چه جسمت گشته گلگون • فدایت جان زینب • به بین بر عابد زار
اسیر و خار بی یار • رسن بر دست و بر پا و دلفگار • فدایت جان زینب • سران بر نیزه ها بین • زنان بر ناقه ها بین •

النکتة الخامسة

اسیر و دربدر در کربلا باید فدایت جان زینب زغم در بار گریان نشسته زار و حیران دو چشم و دل زغم گریان و بریان
فدایت جان زینب بامید وفایت بخاک کربلایت نماید نوحها اندر عزایت فدایت جان زینب النکتة الخامسة
در تنبیه ستمکاران و معالجه زشت کرداران قال الله تبارک و تعالی فی سورة الکهف واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هویه وکان امره فرطا حکیم ودود و خداوند معبود میفرماید
بخطاب خاص و مقصود عوام و خواص صابر گردان نفس خود را با آنکسانیکه میخوانند پروردگار خود را روزان و شبان
و اراده میکنند از بندگی خشنودی او و شمار دیدگان خود را از غافلانیکه مقصود ایشان زینت زندگانی این جهان است و پیروی
منما کسی را که دل او را غافل از یاد خود کرده ایم از خدا پرستی گذشته و بهوا و نفس پرستی مشغول گشته و بیاد امر و شغل او گذشته
لعله مراد اینکه پیش گرفت به بدبختی و شیطان پرستی لا هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ما است ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه
نیست بر در میخانه رفتن کار یکرنگان است خود فروشان را بکوی میفروشان راه نیست ف خواجه عبدالله انصاری در نصایح
خود گفته ای درویش بدانکه دنیا جای غرور است و شهرستان سرور است زخم نیش بی مرحمت و طلاق داده ابراهیم ادهم است
خانه محنت و بیداد است و رانده جنید بغداد است جرعه جانسوز تلخ است و پشت داده شقیق بلخیست گریخته غفلت
بدنامیست و ملعون نظر بایزید بسطامیست خود پرستان دون همت را دیر است مردود ابوسعید ابوالخیر است گذاشته اشقیا
برداشته اشقیا هر که طالب او ذلیل و زبان عذر او کلیل و اهل عبرت را این آیه دلیل قل متاع الدنیا قلیل ای درویش
نظر کن بگورستان تا ببینی چندین مقابر و مزار که خفته اند نازنینان صد هزار که همه سعی کردند و کوشیدند و در تابوت
حرص و امل جوشیدند و از جواهر و درها بر میان بستند و سبوها را پر زر و سیم کردند حیلها نمودند و نقدها ربودند
عاقبت مردند و حسرتها بردند و انبارها انباشتند و غم دنیا بر دل گذاشتند ناگاه جمله را بر در مرگ گشادند و بشربت

کلمات عبدالله انصاری

اجل

اجل چشانیدند ای درویش از موت بیندیش و امل بردار از پیش و اگر نه وای بر تو روزی ما وای تو بدانکه دوستان دعای تو را
جویانند و بزبان حال گویانند که ای جوانان غافل وای پیران بیحاصل دیوانه ایم که در نمی یابیم که در خاک و خون خفته ایم و چهره
بنقاب نهفته ایم و بهفته از یاد شما رفته ایم و هر یکماه و دو هفته ایم ما نیز پیش از شما بر بساط کامرانی بودیم و نشاط
جهان فانی نمودیم و پستان دنیا مکیدیم و عاقبت شربت موت چشیدیم و از زندگانی وفا ندیدیم ناچیز شدیم و خود را
دیدیم بر باد فنا بر داده و بر خاک عنا افتاده نه از اهل و عیال دیدیم مرحمتی و نه از مال و منال یافتیم منفعتی هم قانعیم
بالین همه ندامت اگر در پیش نبودی قیامت اکنون نه ما را بالشی نه فراشی و نه نقدی و نه قماشی ای عزیز حظ ما از دنیا حرمانست
و گوشت ما نصیب کرمانست وقتیکه ما را امکان بود و جوهر در مکان بود نکردیم هنر و نجستیم چیزی در پریشانی افتادیم و بر همان
جان دادیم اگر ندارید جنون در ما نگرید کنون که روح هر یک از ما میزارد و اشک حسرت میبارد و تعزیت خود میدارد
روی آورید براه و در حال ما کنید نگاه که نه از نام ما خبریست و نه از اجسام ما اثری موی ما ریزیده و استخوان ما پوسیده
و خانمان ما خراب و مکان ما سراب و بر بستر ما دیگری نایب و یتیمان ما از ما غایب رخساره ما خاک خورده و تمام اعضای ما
خاک خورده لبان ما گرد آمیخته و زبان ما فرو بسته و دهان ما در هم شکسته مرغ روح ما رمیده و سبزه حسرت از خاک ما دمیده
ما در خاک و شما در خواب ان فی ذلک لعبرة لاولی الالباب ای عزیز نشان خردمندی مر خداوند عقل را آن است
که دل از دنیا برداری و غفلت بگذاری و پیش از رحلت دنیا حاصل کنی عقبی لا اگر در ظلمت اینک سراجت و بدار و ز کن
فردا چه حاجت هم اکنون حکم کل من علیها ستانند از تو لین داج و دواجت ترا پرهیز باید چند روزی که فاسد گشته از عصیان مزاجت
بکنج تخته تابوت خسبی بخواری که بود تخت زجاجت کنون از حق فراغت مینمائی بگو رایی بدان احتیاجت کسادی در فساد
افکن ز توبه که چون فردا شود بینی رواجت لف چون شنیدی پس کلمات پس سعی نما در تحصیل خیرات و مخفی نیست که بهترین آنها
بعد از تحصیل معرفت و اقامه صلوات باریدن اشک جگرگون از دیدگان پر خون است در ماتم نور عینین حضرت ابا عبدالله

نظم دگر سپهر پر از کین کشید تیغ هلال نمود جامه دیبای مهر گردون آل جهانه ابلق ماتم قضا بلیل و نهار چنانکه عرصه ایجاد را
گرفت غبار علم گرفت ز آه و نواخت طبل عزا کشید لشکر غم را بسمت کرب و بلا چه بهر جیش مخالف کشید صفها را قضا بحمله اول شکست دلها را
چنان بغارت عیش جهان فشرد قدم که برد نقد در اشک هم ز چشم حرم برید و دوخت به تیغ و بناوک کار قضا بقد شهیدان قبای گلنار
بلی نکرد ز خدمت چه بنده کوتاهی شکست بر تبه شرار خلعت شاهی خوش آنکه داد در آن رزمگه بغارت سر نکرد ترک تعلق بآل پیغمبر بکام
تشنه بصحرای کربلا جان داد بنای هستی خود را بسیل طوفان داد گذشت از سر عیش جهان بدیده تر گرفت جام سعادت ز ساقی کوثر بمنتهای
کرامت رسید در دارین هر آنکه کرد باخلاص جان فدای حسین بناله کوش تو هم تا شوی ز یارانش بیاد آر ز سیلاب چشم گریانش روایت است
که چون مهر آسمان یقین غروب کرد ز میدان کین ز مشرق زمین باهلبیت رسول خدا جهان تب شد سیاه روزی از آن روز شان ملقب شد
ز ذوالجناح چه با جسم چاک چاک افتاد چه برگ گل ز سموم ستم بخاک افتاد کشید پا ز تکاپوی دهر و آرامید یقین شد که بسر منزل مراد رسید لشکر
آنکه نکرد از جهاد کوتاهی اراده کرد کند سجده بدل خواهی ز شوق طاعت حق دست و پای خود گم کرد که با وجود شط خون خود تیمم کرد
روایت است که آنکه آدمی که جان میباخت ز خون بجبهه زدی گوییا وضو میساخت بغیر آب وضو بهر سجده قهار مباح نیست بفتوای احمد مختار
ندانم از طرف دوست آنچه طاعت بود که شاه تشنه لبانش بخون وضو میساخت پس از وضو بدل چاک چاک رنجور شد عنود و سوی آنکه
بود منظورش بگریه گفت که معذورم ای خدای جهان که نیست جان دگر در دست کنم قربان غرض ز آمدنم سوی کربلا دانی
ز دادن سر خود با شقیا دانی ز حالت من و احباب من خبر داری ز تشنگان اصحاب من خبر داری تو مطلب من دل چاک چاک میدانی
بخون طپیدن رویم بخاک میدانی نظر بوعده ات ای ذوالجلال والاکرام بگیر تنگ بکردار شیعیان بقیام بوعده تو وفا کردم ای خدای جهان
تو هم بوعده وفا کن ز کثرت احسان پس از ادای سخن نور چشم پیغمبر نهاد سر بسجود گذشت از سر سر که کرده است چه او ز انبیای هر ملت
وضو بکربلا و نماز در جنت لف ای شیعیان بخاطر آورید وقتی را که آن امام مظلوم از خیمگاه روی بحربگاه نهاد و حریم همگی
حیران و اشکباران از عقب روان بودند پس بر زینه و بدین کلمات نوحه خوان گردید لا بمیدان میرود شاه شهیدان نه لشکر نه سپاهی

ز دنبالش

ز دنبالش روان چون نا امیدان ز نی معجر سیاهی قدش خم چون کمان است علیل و ناتوان است دو چشمش خون فشان است
دلش در خون طپان است بدستی میچرا شد روی سینه ز دست اهل کینه بدست دیگرش دست سکینه انیس اشک و آهی پریشان
حال ناشاد ز ناشادی بفریاد فلک را کنده بنیاد همی گفت ای فلک داد بیا بنگر گل گلزار ما را دل خونبار ما را بمیدان رفتن
سردار ما را بحالش کن نگاهی بخون آلوده معجر همی زد دست بر سر که ای خاتون محشر فدایت جان مادر بیا بنگر حسینت را
خسته صلاح جنگ بسته بمرگ همرهان پشتش شکسته ز پشت و نه پناهی بخلد آسوده چون به بین بر طرف هامون جوانان
غرقه در خون ز خون دشت ارغوان گون لف زنان را دست بسته مو پریشان نگر با چشم گریان دل صد پاره و هم سینه بریان
ز دورم کن نگاهی به بین ای مادر زار دل ما را تو افگار درین وادی خونخوار بدرد و غم گرفتار ز خون بنگر حنا بندان ما را
سرافشان ما را عروس گردن یاران ما را بدرد و اشک و آهی به بین دامان ناشاد چشان با قد شمشاد شکست از جور بیداد بقد
سرو آزاد نما بر قتلگه مادر نظاره به بین صد پاره پاره تن عباس و اصغر شیرخواره جوارت ده پناهی ز خون بین رود جیحون
تو لین صحرای هامون حسین بین خفته در خون ز جور چرخ گردون رمان از ترحم دیده تر کن اسیران را نظر کن با فغان روی
سوی سفر کن بکوفه ساز راهی نگر شاه جهان را حسین نوجوان را تن در خون طپان را سران سروران را دل در بار زین غم پر شرر بین
دو چشمش ز اشک تر بین دلش بر کربلا اندر سفر بین تمام صبحگاهی تتمیم فیه تکمیل در منزلت نور دیده امکان برگزیده خداوند
عالمیان و محور زمین و آسمان و مسجود قدسیان امام المتقین و یعسوب الدین حضرت امیرالمؤمنین قال الله تبارک و تعالی
فی سورة الانعام قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم خالق زمین و آسمان و دارای کون و مکان در مدح امیرالمؤمنین
میفرماید که ای حبیب من محمد صلعم بگو و بر بندگان من ظاهر گردان که هدایت نمود مرا الله تعالی بحق علی بن ابی طالب مخفی نماند که این
مرتبه بالاترین مراتب ممکنه بشریه است که خاتم النبوه بامر خالق البریه اظهار مراتب آنحضرت نماید نوری هر سینه که از جزو کتاب است در او
لین جزو سخن لب و لباب است در او هر سینه که مهر بوتراب است در او باشد فلکی که آفتاب است در او لا تعریف علی بگفتگو ممکن نیست

تتمیم فیه تکمیل